

اسد اللہ خرقانی

سید
رومانی نوجوانی روزگار مشروطہ و رضاشاہ

رسول جعفریان

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaiislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیداسدالله خرقانی

روحانی نوگرایی روزگارِ مشروطه و رضاشاه

(درگذشته ۱۳۱۵ ش)

به ضمیمه

۱. رساله روح التمدن و هویت الاسلام

۲. رساله رد بر کشف حجاب

رسول جعفریان

پاییز ۱۳۸۲

جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ -

سیداسدالله خرقانی: روحانی نوگرایی روزگار مشروطه و رضاشاه / تألیف رسول جعفریان؛ به ضمیمه رساله روح‌التمدن و هویت‌الاسلام، رساله رد بر کشف حجاب [اسدالله خرقانی] - تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.

۲۶۸ ص. - (مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ ۲۳۳. شخصیت‌ها؛ ۲۵)

ISBN: 964-8134-34-0

۱۶۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. [۲۴۱] - ۱۳۴۳، همچنین به صورت زیرنویس.

۱. خرقانی، اسدالله، ۱۳۱۵ - سرگذشتنامه. ۲. اسلام و حقوق. ۳. حجاب. ۴. مجتهدان و علما - سرگذشتنامه. ۵. ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه. ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ ق. الف. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ب. عنوان. ج. عنوان: روحانی نوگرایی روزگار مشروطه و رضاشاه. د. عنوان: روح‌التمدن و هویت اسلام. ه. عنوان: رساله رد کشف حجاب و وجوب حجاب.

۹۵۵/۰۷۵۰۹۲

DSR۱۴۵۳/خ۴

۸۲-۱۵۹۲۰ م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

عنوان: سید اسدالله خرقانی (روحانی نوگرایی روزگار مشروطه و رضاشاه)

تألیف: رسول جعفریان

چاپ اول: پاییز ۱۳۸۲ شمارگان: ۲۵۰۰ قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان

حروف چینی و لیتوگرافی: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

چاپ و صحافی: چاپخانه مرکز اسناد انقلاب اسلامی

ISBN: 964-8134-34-0

شابک: ۹۶۴-۸۱۳۴-۳۴-۰

کلیه حقوق این اثر برای ناشر محفوظ است.

نشانی: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به میدان قدس، روبروی پمپ‌بنزین اسدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۳۸۹۶ تلفن: ۲۲۱۱۱۹۴ تلفکس: ۲۲۱۱۱۷۴ www.irdc.org

فهرست مطالب

پیش‌گفتار ۹

بخش اول:

شرح احوال، زندگی و فعالیت‌های سیاسی ۱۵

شرح احوال ۱۷

خرقانی و جنبش مشروطه خواهی در نجف و ایران ۲۵

مأموریت خرقانی در جنوب ایران (۱۳۲۷ - ۱۳۲۸ ق) ۳۴

بازتاب مقاله نورالدین خرقانی در حیل المتین ۳۶

خرقانی، در مجلس سوم شورای ملی ۳۸

خرقانی و تشکیل حزب دمکرات اسلامی در سال ۱۳۳۵ ق /

۱۲۹۶ ش ۴۴

خرقانی و مخالفت با وثوق الدوله ۴۴

اسنادی از فعالیت‌های خرقانی (۱۳۰۰ تا ۱۳۰۲ ش) ۴۷

خرقانی در آغاز دوره رضاخان ۵۳

بخش دوم ۶۳

آثار مکتوب خرقانی و اندیشه‌های او ۶۳

فهرست آثار خرقانی ۶۵

کشف الغوایة فی الرد علی الهدایة ۶۸

اصول عقاید ۷۰

رسالة رد بر کشف حجاب و وجوب حجاب به حکم عقل و

تصریحات کتاب الله و سنت نبوی ۷۴

روح التمدن و هویة الاسلام، اسلام چهل سال اول یا دموکراسی

- عالم ۸۰
- رسالة کثرت و وحدت زواج ۹۱
- رسالة تنقید مقاله داروینستها ۹۴
- تنقید قوانین عدلیه ۹۶
- رسالة مقدسه قضا و شهادات و محاکمات حقوقی ابدی
- اسلامی ۱۰۲
- رسالة نبوت خاصه و ابدیت اسلام و حماسه با ادیان ۱۰۶
- برهان الساطع در اثبات صانع ۱۰۹
- رساله در متشابهات قرآن ۱۱۲
- محو الموهوم و صحو المعلوم ۱۱۶
- بخش سوم ۱۳۵**
- رسالة روح التمدن و هویة الاسلام (اسلام چهل سال اول یا
- دموکراسی عالم) اسدالله خرقانی ۱۳۵
- مقدمه اولی: حقوق و حدود [و اقسام حق] ۱۳۸
- [مساوات همه طبقات در برابر قانون در نظام حقوقی اسلام] ۱۴۳
- مقدمه ثانیه ۱۴۵
- فصل اول: [در حقیقت استبداد و آزادی] ۱۴۷
- [مبانی حریت، عدالت و برادری در اسلام] ۱۵۲
- تنبیهات:
- اول [دین از سیاست جدا نیست] ۱۵۷
- تنبیه دوم [احکام اسلامی و مقتضیات زمان] ۱۵۸
- تنبیه سوم [تقسیم قوا] ۱۵۹
- تنبیه چهارم [عدم وجود مانع برای اجرای سیاسیات
- اسلام] ۱۶۰
- تنبیه پنجم ۱۶۱
- تنبیه ششم ۱۶۱
- تنبیه هفتم ۱۶۲

۱۶۳ تنبیه هشتم
۱۶۵ فصل دوم: [در پاسخ چند پرسش سیاسی مهم]
۱۶۵ [نفی حزب گرایی]
۱۶۷ [قوانین یک ملت نباید ترجمه قوانین اجانب باشد]
۱۷۵ [مسئولیت اصلاح بر عهده کیست؟]
۱۷۶ [نقش اجانب در انقلاب مشروطه]
۱۷۷ [اما وظیفه [نه استبداد نه مشروطه، دمکراسی اسلامی]
۱۸۰ [آینده ملت ایران!]
۱۸۲ [نابودی قوای مسلح]
۱۸۳ [اتلاف مالیه]
۱۸۳ [سیم [نابود شدن فرهنگ ملی و زبانی]
۱۸۳ [چهارم [آزادی قاطر چموشی]
۱۸۴ [پنجم جلب مستشار]
۱۸۵ [ششم [اختلاف و نفاق میان ملت]
۱۸۵ [هفتم [سکوت علما]
۱۸۶ [تنبیها]
۱۸۹ [فرقه دمکراسی اسلامی]

بخش چهارم:

رساله رد بر کشف حجاب (تألیف در

۱۹۵ (۱۳۳۵ ق / ۱۲۹۵ - ۱۲۹۶ ش)
۱۹۹ فصل اول: در ادله شرعیه در خصوص احتجاب و استتار زن‌ها
۱۹۹ باب اول از آیات مبارکه قرآن
۲۰۸ باب دوم در اخباری که دلالت بر تحجب زن می‌کند
۲۱۲ فصل دوم: سیره عملیه قطعیه
۲۱۵ فصل سوم: در حکمت [حجاب]
۲۱۷ [اعتراض به حجاب، اعتراض سیاسی است]
۲۱۹ [حرکت دهری‌ها بر ضد دین]

- [اختلال بنیان متین حفظ نسب معلول حرّیت زن] ۲۲۱
- [عامل عقب ماندگی چیز دیگری است] ۲۲۴
- [حرّیت حقوقی و حرّیت دینی] ۲۲۶
- [مراد واقعی حامیان حرّیت نسوان] ۲۲۸
- [کشف حجاب و تعلیم نسوان] ۲۳۰

بخش پنجم:

- اسناد و نامه‌ها ۲۳۳
- نامه خرقانی به مستشارالدوله ۲۳۵
- منابع ۲۴۱
- فهرست اعلام ۲۴۵

پیش‌گفتار

یکی از پیامدهای حرکت مشروطه‌خواهی و مقدمات آن، ایجاد نوعی فضای اصلاح‌طلبی دینی در میان روحانیون و برخی چهره‌های فرهنگی غیر روحانی بود. بدین ترتیب که پیش و پس از مشروطه، زمانی که اندیشه‌های جدید در مقابل اندیشه‌های سنتی صف‌آرایی کرد، بسیاری از افراد، در اندیشهٔ ایجاد هماهنگی میان این دو تفکر افتادند. منهای کسانی که یکی را به نفع دیگری از میان بر می‌داشتند، طرح ایجاد هماهنگی و همسازی میان اندیشه‌ها، راه‌های مختلفی را می‌طلبید؛ همچنان که با گرایش‌های مختلفی صورت می‌گرفت.

بخشی از این اصلاح‌طلبی‌ها از سوی روحانیون تجددگرا بود. این قبیل روحانیون، بسته به نوع دیدگاه‌هایشان، گاه کفهٔ ترازو را به نفع اسلام و گاه به نفع اندیشه‌های جدید سنگین می‌کردند. طبعاً دربارهٔ هر کدام از این افراد، می‌بایست مطابق آنچه آنان نوشته و گفته و عمل کرده‌اند قضاوت کرد.

یکی از محافل تجدد خواه روحانی که اتفاقاً نیرومند هم بود، در خود نجف قرار داشت. نهضت پشتیبانی از مشروطیت، از یک طرف محصول آن و از طرف دیگر عامل مؤثری برای تقویت این جریان بود. از آن‌جا که بیشتر این افراد ایرانی بودند، بخشی از افکار و اندیشه‌های آنان از طریق

نامه یا مسافرت، در ایران انتشار می‌یافت^(۱) اما در مجموع، در ترکیب حوزه علمی نجف، کاری از پیش نبردند و قادر به ایجاد نوعی تحول در مسیر حرکت علمی حوزه نجف نشدند. در برابر، اندکی از آنان به ایران آمدند و با نگارش کتابهایی به فارسی تلاش کردند تا افکار خود را ارائه کنند. از این گروه، برخی به افکار سنتی خود بازگشتند و برخی هم همان راه تجدد را انتخاب کرده، در دولت نوین پهلوی، لباس روحانی را از تن درآوردند و مشغول به کار شدند. یحیی دولت آبادی و شیخ ابراهیم زنجانی دو نمونه از روشن‌ترین نمونه‌های روحانی متجددی هستند که تقریباً تمامی اندیشه‌های سنتی خود را کنار گذاشتند و همزمان در نحله روشنگری و استبداد رضاخانی حل شدند.

در این میان، کسانی هم بودند که راه دیگری را برگزیدند. این گروه، به رغم آن‌که نوگرا بودند، پس از پیروزی مشروطه دوم، اندک اندک نسبت به قوانین اسلامی احساس خطر کردند. این همان احساس خطری بود که مرحوم آخوند خراسانی هم کرده، حکم به فساد مسلک سیاسی تقی زاده نمود، اما با درگذشت وی، ادامه نیافت. افرادی که در این مسیر بودند، احساس کردند نمی‌توانند تمامی اندیشه‌های گذشته خویش را رها کنند. به همین دلیل، یا توقف کرده از گردونه خارج شدند یا آن‌که با اندکی تغییر مسیر، تجدد را به گونه‌ای دیگر در افکار خویش وارد کردند.

۱. مرحوم دکتر عبدالهادی حائری در کتاب «تشیع و مشروطیت» بنای بحث و بررسی از نقش ایرانیان مقیم عراق در جنبش مشروطه را داشته است، اما اوراق بسیاری از نقش علمای مقیم نجف در این جنبش، در پژوهش وی نیامده است. بعد از آن، دوست دانشمندم جناب دکتر موسی نجفی در کتاب «نجف و فلسفه تجدد در ایران» اوراق و اسناد دیگری از نقش نجف در جنبش مشروطه را انتشار داد. با این حال، هنوز در این باره می‌توان جستجو کرد که نمونه آن، بخشی از تلاش حاضر است که می‌بایست مشابه آن در باره شمار دیگری از علمای آن روزگار نجف صورت گیرد.

سید اسدالله خرقانی از جمله کسانی است که می‌باید افکار و اندیشه‌هایش از این زاویه مورد توجه قرار گیرد. وی به عکس افراد پیش‌گفته، به مرور از تجدد برگشت و به رغم وفاداریش به برخی از کارهای اصلاحی، بر اساس نگاهی که به دین داشت، با تندی به نبرد با تمدن جدید رفت. وی مدتها بر این مطلب پافشاری داشت که از منبع دین، سیاست و اقتصاد و نظام قضایی استخراج کند. وی به دنبال همین ایده، نوعی دموکراسی اسلامی را که بتواند اندیشه‌ی مواسات و مساوات را رواج دهد، طراحی کرد. وی در این زمینه کوشید تا مینا را دوران صدر اسلام قرار دهد.

با این حال، در گیرودار حکومت سختگیرانه رضاخان، ابتدا به وی امیدوار شد، اما اندکی بعد که همه صداها خفه شد، او هم به اجبار تن به سکوت داد. با آغاز فریادهای اصلاح‌گری دینی که این زمان شایع شده بود، دریچه‌ی جدیدی به روی او و کسانی چون شریعت سنگلجی گشوده شد. هر دو در اندیشه‌ی اصلاح دین افتادند و بدین ترتیب آخرین کارهای علمی خرقانی، سمت و سوی اصلاح دینی پیدا کرد. این جهت‌گیری جنبه‌های مختلفی یافت و آثار فراوانی از خود برجای نهاد. بسیاری از کسانی که در این مکتب آموزش دیدند، در نهایت و بر حسب قاعده‌ای که در اصلاح‌گری دینی وجود دارد، به تدریج دین را در حدی تنزل دادند که کسروی مدعی آن بود. بسیاری از اینان، به مرور، با پدید آمدن حزب توده، به آن حزب پیوستند و از دین خارج شدند. کسانی هم در دین ماندند و نگرش‌های اصلاحی را حفظ کردند. این خطی است که شکل دیگر آن را سنگلجی، بخشی از آن را خالصی‌زاده و بعدها کسانی چون برقی، قلمداران و... دنبال کردند.

تا آنجا که به مشروطه خواهی وی باز می‌گردد، وی را باید مصداق

روشن یک پشیمان دانست، کسی که در نوشته‌های بعدیش نه تنها مشروطه را ساخته دست اجانب می‌داند، بلکه به روشنی با تجدد در می‌افتد و از پیامدهای مشروطه به ویژه ترجمه قوانین اروپایی و القای آنها به جای احکام اسلامی بشدت هشدار می‌دهد؛ اما نباید غفلت کرد که در دوره اخیر، هر کس با تجدد درگیر شده، خود به نوعی در دام تجدد افتاده است؛ خرقانی از این قاعده مستثنا نیست و به عکس، به شکل بدتری در این دام افتاده است. با این همه، تجربه او برای ما که از زاویه تاریخی به او می‌نگریم، بسیار ارجمند است.

به هر روی، بحث از خرقانی، تنها بحث از یک فرد با ویژگی‌های زمانه خاص او نیست، بلکه تصویری است از یک مسیر چهل ساله که حرکت مشروطه‌خواهی و فضای اطراف آن در ایران پدید آورد و بسیاری را به کام خود کشید. این تصویر تجربه‌ای سودمند برای همه کسانی است که بدون استقلال و داشتن هویت مشخص فکری، سالهای طولانی زندگی خویش را در اسارت زمان و زمانه می‌گذرانند و بعدها که دیگران به مجموعه کارهای علمی و عملی و سیاسی آنان می‌نگرند، آنان را بازیچه دست روزگار می‌بینند. کمترین فایده تاریخ، به ویژه شعبه شخصیت‌شناسی چهره‌ها، همین است که انسان بتواند مسیر اندیشه و تفکر آنان را در تعامل با اوضاع و احوال روزگارشان دریابد و راهی برای بهتر زیستن را بیاموزد.

پیش از این - تا آنجا که مؤلف این سطور جستجو کرده است - کار جدی در باره او صورت نگرفته است.^(۱) تلاش حاضر تنها بر اساس

۱. اینجانب در کتاب «جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ صفحاتی را به معرفی خرقانی اختصاص داده‌ام. رساله حجایه او را هم در رسائل حجایه چاپ کرده‌ام و در

اطلاعات در دسترس، فراهم آمده و با توجه به زمان اندکی که در اختیار بود، نمی‌توانست به طور کامل وافی به مقصود باشد، اما هرچه هست، می‌تواند زمینه را برای کارهای جدی دیگری آماده سازد.

دوستان و آشنایان چندی در تهیه برخی از آثار و اسناد خرقانی به بنده کمک کردند که از آن جمله می‌بایست از دوست ارجمند جناب آقای موسی حقانی، سرکار خانم کوشکی، و نیز خانم تفضلی، کتابشناس و کارمند کتابخانه ملی سپاسگزار باشم. کتابخانه بسیار خوب مسجد اعظم قم هم که یادگار مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی است، مشتمل بر چندین اثر از خرقانی بود که دوست عزیزم جناب آقای حسن زاده آنها را در اختیار بنده گذاشتند. برای همه آنان توفیقات روزافزون را از خداوند متعال خواستارم.

رسول جعفریان

پاییز ۸۲

→ اینجا هم چاپ شده است. در تیرماه سال ۱۳۸۱ که برای شرکت در چهارمین کنفرانس مطالعات صفوی به بامبرگ - در آلمان - رفته بودم، دوستی با نام آقای حاجت پور را دیدم که در کتابی که به زبان آلمانی درباره جریان‌های نوگرا در ایران نوشته بود - و نسخه‌ای از آن را به کتابخانه تاریخ اسلام و ایران اهداء کرد - بخشی را هم به خرقانی اختصاص داده بود. طبعاً بنده از مطالعه آن اثر به دلیل ندانستن زبان آلمانی محروم هستم. عنوان کتاب چنین است:

Reza Hajatpour, *Iranische Geistlichkeit zwischen Utopie und Realismus*, Germany, 2002

بخش اول

شرح احوال، زندگی و
فعالیت‌های سیاسی

شرح احوال

خرقانی در آثارش از خود با عناوین سید اسدالله - فرزند زین العابدین - میرسلامی [میراسلامی] خارقانی موسوی شزندی یاد می‌کند. طبعاً در برخی موارد، عنوان را کوتاه‌تر و در مواردی به همین شرح آورده است. تقریباً بدون استثنا همه جا خود را خارقانی می‌نامد نه خرقانی. با این حال تردیدی نیست که وی در اصل، از مردم خرقان قزوین بوده است. تا آنجا که آگاهیم، او شرح حالی به قلم خودش برجای نگذاشته، در منابع دیگر نیز بسیار کوتاه و بیشتر از روی آثارش به او اشاره رفته است.^(۱) با این حال، شرح حالی از وی به نقل از سید حسن خلیلی پسر عموی خرقانی در دست است که آن را یکی از شاگردان خرقانی در مقدمه کتاب محوالموهوم وی آورده است. گزارش وی که عجالتاً می‌باید مبنای نخست اطلاعات ما در باره او باشد، چنین است:

«مرحوم سید در چهارم ذی حجه ۱۲۵۴ هجری در قریه

شیزند^(۲) افشاریه قزوین متولد شده پدرش مرحوم آقا

۱. از جمله خان‌بابا مشار در «مؤلفین فهرست کتب چاپی فارسی». ذیل نام مؤلف.

۲. در فرهنگ جغرافیایی قزوین (تهران، سازمان جغرافیایی وزارت دفاع، ۱۳۷۸) ص ۳۷۵

سیدزین‌العابدین، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید حسن خان از سلسله سادات معروف ساکن مراغه تبریز و معروف به قارا سید بوده‌اند. جد بزرگشان معروف به میر سلام و از مقربین سلاطین صفویه بوده است.

مرحوم خارقانی، کتب مقدمات عربی را در محل تحصیل کرد و در سن ۱۵ سالگی برای ادامه تحصیل به قزوین رفت. پس از فراگرفتن فقه و اصول در حدود سال ۱۲۷۵ - ۱۲۷۶ به تهران آمده و در حوزه درس حکیم معروف به مرحوم میرزای جلوه حکمت آموخت و در ضمن، علوم جدید و زبان فرانسه را هم می‌خواند. در حدود سال ۱۲۸۴ با خانواده به نجف اشرف هجرت کرد و قریب ۲۵ سال در حوزه علمیه نجف تحصیل کرد و به درجه اجتهاد رسید.^(۱) از جهت ناامنی طرق،^(۲) از راه بندر بوشهر به طهران مراجعت و مشغول تدریس و تألیف گردید.

مدتی مرحوم سید وارد امور اجتماعی و سیاسی گردید و در

→ شنازند به عنوان روستایی از دهستان ایلات قاقازان شرقی از بخش مرکزی شهرستان قزوین یاد شده است. روستای خرقان بالا و پایین هم متعلق به دهستان یاد شده است. بنگرید: همان، ص ۲۲۵. منطقه خرقان به لحاظ جغرافیایی در میانه دو شهر خداانده و بوئین‌زهر قرار گرفته و خود از بخش آوج می‌باشد. نقشه مناطق یاد شده را بنگرید در: سیمای تاریخ و فرهنگ قزوین، ورجاوند، تهران، نی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۷۴۹. شیزد در سابق جزو خرقان بوده و بعدها جزو دهستان افشاریه شده است. بنابر سرشماری سال ۱۳۳۵ این روستا ۷۶۵ نفر جمعیت داشته است. بنگرید: میثودر، ص ۶۷۷

۱. خواهیم دید که بازگشت وی از نجف در حوالی سال ۱۳۲۸ ق بوده و بنابراین، تاریخی که سال رفتن او را به نجف ۱۲۸۴ ق می‌داند، نمی‌تواند درست باشد. بر اساس گفته خود خرقانی وی ۲۵ سال در نجف بوده و بر این اساس وی باید به سال ۱۳۰۳ ق یا حوالی آن به نجف رفته باشد.

۲. خواهیم دید که او از سوی مشروطه خواهان مأموریتی در جنوب داشت که پس از آن به تهران بازگشت.

نتیجه مبارزاتی که داشت، به رشت و فومنات تبعید شد. پس از مراجعت از تبعید، یکسره فکرش مصروف مطالعه و تدریس قرآن گردید و تنها با عده‌ای از فضلاء نامی و شاگردان قرآنیش معاشرت داشت تا در شب چهارشنبه هفتم صفر ۱۳۵۵ ق دعوت حق را لبیک گفت و از دنیا رخت بست و در ابن بابویه جنب مقبره مرحوم میرزای جلوه دفن شد. یکی از شاگردانش این شعرها را به عربی گفته و در اطراف سنگ قبرش نقش شده ... (سپس شعرها را آورده است).

روی سنگ قبر این عبارات منقوش است: مرقد مقدس حضرت حجة الاسلام علامة الدهر، سیاح آیات القرآن، و کاشف اسرار الفرقان، النادی فی حياته بالحماسة و المباهلة مع اهل الادیان، صاحب التصنیفات و التألیفات، الفذة، السید السند و الجرم المعتمد، سید اسدالله الموسوی الخارقانی الملقب بمیر اسلامی ابن المرحوم سید زین العابدین شزندی - قد آجاب داعی الحق فی...

کتابها و آثار سید بسیار است. از جمله آنچه در زمان حیات خودش به چاپ رسیده: ۱ - مقررات قانون اساسی و دینی، ۲ - روح التمدن و هویت الاسلام، ۳ - قضاء و شهادات ۴ - برهان الساطع، ۵ - اصول عقاید، ۶ - تنقید نظریه داروینیست‌ها، ۷ - تنقید قوانین عدلیه.

همچنین مرحوم سید در پاره‌ای نشریات آن زمان، نظرهای سیاسی و اجتماعی اسلام را به صورت مقالاتی منتشر می‌ساخت. از جمله در روزنامه ایران روز - شماره‌های سال

۱۳۱۰ - مقالاتی به عنوان صلح از نظر اسلام می نوشت. (۱)»

بر آنچه گذشت باید بیفزاییم که اعلان فوت مرحوم سید اسدالله خرقانی در روزنامه اطلاعات منتشره در روز چهارشنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۱۵ ش بدین صورت درج شده است:

«فاجعة عظیم: نظر به فوت مرحوم حجة الاسلام آقای سید اسدالله مجتهد خارقانی در طهران مجلس ترحیم در منزل شخصی آن مرحوم واقعه در خیابان بوعلی (ارامنه) جنب پارك مختار السلطنه، از ساعت ۲ بعد از ظهر پنج شنبه ۱۰ اردیبهشت ماه ۱۳۱۵ الی ۱ ساعت به ظهر یوم جمعه ۱۱، منعقد است. جلال خارقانی، حسینقلی عدالت پور، حسین موفّق. (۲)»

نام نورالدین فرزند دیگر او که در مشروطه سر و صدایی ایجاد کرد در اینجا نیامده است. محتمل است که جلال نام دیگری برای او باشد. گویا نواده‌ای از وی با نام ضیاءالدین میرسلامی از ایشان برجای مانده است. همان طور که در یک پاورقی گذشت، تاریخ انتقال او به نجف نمی‌تواند سال ۱۲۸۴ باشد. اگر تولد او سال ۱۲۵۴ قمری باشد، باید تصور کنیم که او در سال ۱۳۵۵ با ۱۰۱ سال قمری عمر از دنیا رفته است! همین طور که خلیلی اشاره کرده است، خرقانی پس از بازگشت از تبعید به کارهای دینی پرداخت و محفلی برای تفسیر قرآن شروع کرد که حاصل بخشی از مطالب طرح شده در آن محفل می‌بایست همین کتاب

۱. بنگرید به مقدمه: محو الموهوم، صص ۱-۲.

۲. روزنامه اطلاعات، ش ۲۷۷۱، ص ۱، لازم به یادآوری است که سید اسدالله خرقانی دیگری هست که شاگرد سید ابراهیم احفهان‌ی و آقای آیت‌الله العظمی خویی و در واقع از معاصرین بوده و شرح حال وی در آثار الحجه، ص ۳۷۰ آمده است. طبعاً ربطی به مؤلف ما ندارد.

محو الموهوم باشد. آیت الله طالقانی در مقدمه‌ای که بر این کتاب نوشته، در باره خرقانی می‌نویسد:

«مرحوم علامه بزرگ و مجاهد سیداسدالله میراسلامی خارقانی، مؤلف این کتاب در زمره همان مردان نیرومند و هشیار عالم اسلام بود، گرچه در اوانی که این مرد مجاهد یکسره فکر خود را متوجه قرآن نمود و کارهای معمول اجتماعی و سیاسی را کنار گذارد و به تألیف کتاب و تربیت شاگردانی پرداخت، اینجانب در حوزه علمی قم سرگرم تحصیل بودم و جز هنگام مسافرت به طهران در مجالس روضه و گاهی در رفت و آمدهایی که با مرحوم پدرم - حجة الاسلام و المسلمین حاج سید ابوالحسن طالقانی - داشتند، محضر ایشان را درک نکردم، ولی تألیفات این مرد و مبارزه‌هایی که در آن دوره اختناق و استبداد نموده و شاگردان با ایمان و محکمی که تربیت کرده، مقام علمی و روح جهاد و هشیارش را به خطرهای متوجه به عالم اسلام می‌شناساند.^(۱)»

آنچه در میان استادان خرقانی تا پیش از نجف مشخص است، یکی میرزا ابوالحسن جلوه است که در برخی از گزارشها خبر آن آمده است.^(۲) از جمله آن که جلوه او را نزد سید جمال الدین اسدآبادی در حضرت عبدالعظیم (ع) فرستاده است.^(۳) قبر خرقانی هم همان گونه که گذشت در

۱. محو الموهوم، مقدمه آیت الله طالقانی، ص: ی

۲. نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، (محیط طباطبائی، قم، ۱۳۵۰) ص ۴۰

۳. شگفت آن است که این ماجرا مربوط به سال ۱۳۰۸ ق است که در چند ماهی که سید جمال در عبدالعظیم اقامت کرده همانجا درس می‌گرفت. در این صورت، خرقانی اگر می‌گوید

ابن بابویه در کنار مرقد میرزای جلوه است.
استاد دیگر او آقا شیخ هادی نجم آبادی است که بسیاری از روحانیونی که به مرور به افکار جدید تمایل یافتند در مکتب وی تحصیل می‌کردند.^(۱) دولت آبادی با شرحی از زندگی و شاگردان شیخ هادی نجم آبادی می‌نویسد:

«در میان اصحاب شیخ با کسی که از همه بیشتر مأنوس شده‌ام، آقا سید اسدالله خرقانی است. آقا سید اسدالله شخصی فاضل و با ذوق است. سر پرشوری دارد. در محله سنگلج طهران در مدرسه میرزا زکی، در حجره کوچکی با زندگی ساده‌ای بسر می‌برد و تدریس مختصری می‌نماید. جوانان با ذوق آن محل با وی الفت دارند. در محضر شیخ هادی از طلاب فاضل و از خواص شمرده می‌شود. خالی از خودخواهی و تهوّر هم نیست.»^(۲)

به نوشته دولت آبادی، زمانی که شیخ هادی آماج حملات مخالفان شد و رفتن به درس او مقدور نبود، خرقانی به درس آیت الله میرزا حسن آشتیانی رفت. بنابراین، وی سومین استاد خرقانی است. دولت آبادی می‌نویسد:

→ که ۲۵ سال در نجف بوده، در این سال چگونه در درس جلوه بوده و از طرف او مأمور رفتن نزد سید جمال شده است. مگر آن که گفته شود میان این سالها، مدتی در تهران اقامت داشته است. در باره ملاقات خود جلوه با سید بنگرید: سید جمال الدین اسدآبادی بنیان‌گذار نهضت تفکر دینی، (محمد جواد صاحبی، قم، ۱۳۷۵) ص ۱۹۵

۱. شیخ هادی نجم آبادی به عنوان یک روحانی روشنفکر از سوی برخی از علمای تهران تکفیر شد. در باره دیدگاه‌های وی بنگرید: تشیع و مشروطیت، (عبدالهادی حائری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴)، صص ۹۱-۹۶

۲. حیات یحیی، (یحیی دولت آبادی، تهران، عطار، ۱۳۷۱) ج ۱، ص ۵۹-۶۰

«یکی از طلاب محضر میرزای آشتیانی آقا سید اسدالله خرقانی است. آقا سید اسدالله به واسطه این که از اصحاب آقا شیخ هادی-نجم آبادی است و در این وقت حوزه او هدف حمله پاره‌ای از روحانی نمایان شده است تا از شر بدخواهان در امان باشد، به حوزه درس میرزای آشتیانی حاضر می‌شود.»

وی می‌افزاید با توجه به بدبینی که از سوی کامران میرزا نسبت به خرقانی وجود داشت، میرزای آشتیانی به گونه‌ای برخورد کرد که دیگر خرقانی در درس میرزا شرکت نکرد.^(۱)

همان‌گونه که گذشت، انتقال وی به نجف، در حوالی سال ۱۲۸۴ ق - سال درست باید حوالی سال ۱۳۰۳ قمری باشد - و به احتمال پس از همین رخداد بوده است اما این که در آنجا در درس چه اساتیدی شرکت می‌کرده در جایی قید نشده است. به طور کلی گفته شده است که وی در نجف در اطراف آخوند خراسانی بوده است.^(۲) طبعاً در حوالی مشروطه وی از فضیلتی نجف بوده و نامش در زمرة تنی چند از روحانیون تجددخواه بود که بعدها هم در جریان مشروطه و کشاندن مرحوم آخوند خراسانی به ورطه مشروطه خواهی تأثیر داشت.

از اشارتی که ناظم الاسلام آورده، چنین می‌توان دریافت که وی برخوردی هم با سید جمال الدین اسدآبادی داشته است. ناظم الاسلام در آنجا که از ایرانی بودن سید سخن می‌گوید به نقل از آخوند ملاآقای طالقانی نقل می‌کند که وی گفت:

«از جناب آقا سید اسدالله خرقانی که الیوم در نجف در اداره

۱. حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۰۸

۲. نامش در میان شاگردان آخوند که فهرستشان در کتاب «مرگی در نور» آمده، درج نشده است.

آقای خراسانی و از بزرگان است، شنیدم که گفت: از سید جمال‌الدین سبب را [در این که چرا خود را افغانی معرفی می‌کند] پرسیدم. جواب داد که چون افغان در جایی کنسول ندارد، من خود را به افغان نسبت دادم که از دست کنسولهای ایرانی آسوده باشم.^(۱)

یادداشت دیگر مربوط به ارتباط خرقانی با سید جمال، مربوط به زمانی است که سید در عبدالعظیم بست نشسته (۱۳۰۸ ق) توسط قوای ناصرالدین شاه دستگیر و از ایران اخراج شد. محیط طباطبائی می‌نویسد: «مرحوم حاجی سید اسدالله خرقانی نقل کرده بود که وقتی برای ملاقات سید به دستور استادم جلوه به زاویه حضرت عبدالعظیم رفته بودم، سید در مجلس عمومی خود سخن مناسب استعدادهای مختلف حضار بیان می‌کرد. و وقتی مجلس خلوت شد و ماده را مستعد دید، از معایب کار تدریس و افاده استادان عصر سخن گفت.^(۲)»

ملکزاده در شرح پیش زمینه‌های تجدّد در ایران، اشاره به حرکت برخی از علمای جوان نجف در حوالی سال ۱۳۲۰ ق / ۱۲۸۲ ش یعنی دوره تشکیل «شرکت اسلامی» که برای ترویج امتعه وطنی در اصفهان تشکیل شده و شعبه‌ای هم در عتبات زده بوده، می‌نویسد:

«عده‌ای از طلاب جوان و روشنفکر از قبیل شیخ اسدالله ممقانی،^(۳) نوبری‌ایروانی، شیخ سلیم لنکرانی، میرزا حسین

۱. اسناد و مدارک در باره سید جمال‌الدین اسدآبادی، (صفات الله جمالی، قم، دارالتبلیغ اسلامی، ۱۳۴۹)، ص ۴۸ تاریخ بیداری ایرانیان، (ناظم الاسلام کرمانی، تهران، آگاه، ۱۳۶۱)، ص ۷۹ - ۸۰

۲. نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، ص ۴۰

۳. شیخ اسدالله خود از روحانیون روشنفکر و نویسنده در نجف بود و رسائلی هم در باب

ایروانی، میرزا احمد قزوینی، میرزا علی هیئت، به قیادت شیخ اسدالله خرقانی انجمنی تشکیل داده و در اطراف افکار نوین بحث و گفتگو می‌کردند و سید اسدالله خرقانی که در آن زمان در نجف اشرف می‌زیست، و از آزادیخواهان و معتقدین به تمدن جدید بود، و به اوضاع دنیا تا حدی بصیرت داشت، و از علوم جدید هم تا درجه‌ای بهره‌مند بود، در روشن کردن افکار جوانان سعی می‌نمود و آن‌ها را به طرف افکار تازه رهبری می‌کرد.^(۱)

خرقانی و جنبش مشروطه خواهی در نجف و ایران

خرقانی که به تحصیل در نجف اشتغال داشته، با برخی از نوگرایان ایرانی در ارتباط بوده است. ملکزاده بر اساس منابع خبریش که از آن یاد

→ مشروطه و اندیشه سیاسی شیعی نگاشت. از آن جمله رساله «مسلك الامام فی سلامة الاسلام» (چاپ ۱۳۲۷ ق اسلامبول و تبریز «بنگرید: راهنمای کتاب: سال ۱۲، ص ۳۷۵») است که به کوشش صادق سجادی چاپ انتقادی شده است. کتاب دیگر او با عنوان «دین و شؤون و طرز حکومت در مذهب شیعه» که به تفصیل به بیان دیدگاه‌های سیاسی شیعه در باره حکومت پرداخته شده، در سال ۱۳۳۵ ش (چاپخانه مجلس) چاپ شده است. وی بعدها از طرف آخوند خراسانی، برای تماس با طرفداران مشروطه که در استانبول اقامت داشتند، وی را به این شهر اعزام کرد. (بنگرید: تشیع و مشروطیت، ص ۱۱۳) نامه‌ای هم از وی خطاب به دفتر صور اسرافیل در سوئیس موجود است که در اسناد آمده است. نوشته‌اند که مدتی شیخ الاسلام مذهب شیعه در باب عالی دولت عثمانی بود. در سال ۱۳۰۶ به دعوت داور به ایران آمد و از آن پس در عدلیه مشغول به کار شد. زمانی هم وزیر دادگستری دولت ساعد شد. (بنگرید: التفصیل توللی، طنز «ممه») از سال ۳۲ منزوی شد و سال ۱۳۵۰ ش در نودسالگی درگذشت. (بنگرید: شرح حال رجال سیاسی، ص ۱۵۴۲) بدین ترتیب وی هم مورد دیگری از روحانیون متجدد نجف است که به سبب همان نوگرایی در دام تجدد رضاخانی افتاده و پا جای پای شیخ ابراهیم زنجانی گذاشته است.

۱. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۲۰۷. در کتاب «تشیع و مشروطیت» مرحوم عبدالهادی حائری که به نوعی بیانگر نقش نجف در نهضت مشروطه خواهی است، نامی از خرقانی برده نشده است.

کرده است، از انجمنی از روشنفکران یاد می‌کند که در تاریخ ۱۲ ربیع‌الاول سال ۱۳۲۲ ق در تهران محفلی با هدف مبارزه تشکیل داده‌اند. این محفل، در باغ میرزا سلیمان خان میکده واقع در خیابان گمرک، به صورت غیر متعارف برپا شد. در میان افراد شرکت‌کننده که شمار آنان به ۵۴ نفر می‌رسد، اسامی کسانی مانند سید جمال واعظ، ملك المتكلمين، محمدرضا مساوات و عده‌ای دیگر از روشنفکران دیده می‌شود. سید اسدالله خرقانی، نه تنها در این جمع حاضر شد، که از چهره‌های زبده آن به حساب می‌آمد. حضور وی نشان می‌دهد که در این تاریخ در تهران بوده است. ملکزاده از سخنان سید جمال واعظ و شماری دیگر که به اظهار نظر پرداختند، یاد کرده است.^(۱) یکی از توصیه‌های ملك المتكلمين در این محفل، آن است که «با حوزه علمیة نجف ارتباط پیدا کرده و مفاصد دستگاه کنونی و مخاطراتی که برای مملکت در پیش است را به آنها خاطر نشان کنیم.»^(۲)

به نوشته ملکزاده، در همین محفل، یک هیئت ۹ نفری از آن جمع پنج‌گانه و چهار نفری انتخاب می‌شود تا به جمع‌بندی دیدگاه‌ها پرداخته، آنچه را برای پیشرفت کار لازم می‌دانند، به دیگران توصیه کرده به منصفه عمل درآورند. هیئت نه نفری عبارتند از: ملك المتكلمين، سید جمال واعظ، محمدرضا مساوات، اسدالله خرقاتی، شیخ رئیس ابوالحسن میرزا، میرزا محسن برادر صدرالعلماء، میرزا سلیمان خان میکده، میرزا یحیی دولت آبادی، و میرزا محمد علیخان نصرت السلطان.

۱. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، صص ۲۳۹ - ۲۴۳؛ تاریخ گیلان، عبدالفتاح فومنی، عطاءالله تدین، تهران، فروغی ۱۳۵۳، ص ۲۲۴. منبع تمام کسانی که بعداً این خبر را نقل کرده‌اند، کسی جز ملکزاده نیست.

۲. تاریخ انقلاب مشروطیت، ص ۲۴۲

نخستین تصمیم این کمیته، برقراری ارتباط با علمای نجف بود. سید جمال واعظ و محمد رضا مساوات، و سید اسدالله خرقانی برای رفتن به نجف انتخاب شدند. ملکزاده می‌نویسد:

«سید اسدالله خرقانی سالها در نجف گذرانده بود و به مقام اجتهاد نایل شده بود و در میان روحانیون حوزه علمیه و طلاب نجف احترام بسزایی داشت و از علوم جدید بهره‌مند بود و از سیاست جهان و فلسفه نوین اطلاع کامل داشت. سید اسدالله بدون فوت وقت به نجف رفت. مساوات هم به فارس رفت تا از آنجا عازم عتبات شود. اما سید جمال واعظ به منبرهایش در تهران که مشتاقان زیادی داشت، ادامه داد.^(۱)»

رائین از این انجمن، با عنوان انجمن مخفی و طبعاً بر حسب دیدگاهش یک انجمن فراماسونری یاد کرده اما صرفاً مطالب ملکزاده را - که در آن غلو زیادی دیده می‌شود - تکرار کرده است.^(۲) این مطالب را دیگران هم تحت عنوان جریان‌های سوسیال دمکرات و انجمن غیبی همه به نقل از ملکزاده آورده‌اند.^(۳)

با شروع اعتراضات مردمی در تهران در سال ۱۳۲۳ و به ویژه سال ۱۳۲۴ و پس از آن طرح مسأله مشروطه، خرقانی در نجف به عنوان نماینده مشروطه خواهان به نشر اندیشه مشروطه خواهی میان علما، فضلا و طلاب پرداخت. وی همراه شمار دیگری از فضلا که از دوستان

۱. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۲۴۴ - ۲۴۵

۲. فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۲، صص ۱۷۳ - ۱۸۰ (در آنجا نام ۵۶ نفر آمده است).

۳. بنگرید: تاریخ گیلان و نقش گیلان در انقلاب مشروطیت ایران، ص ۲۲۴؛ کثر راه، خاطراتی از حزب توده ایران، (احسان طبری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶)، ص ۸؛ سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی، (تهران، ۱۳۷۰) ج ۱، ص ۶۷

سابق او بودند، کوشید تا مراجع را به حمایت از مشروطه تحریک کند. ملکزاده معتقد است که وی در این راه توفیقاتی به دست آورد:

«طلاب روشنفکر نجف که به رهبری آقا سید اسدالله خرقانی تشکیل شده بود و به افکار نوین آشنا و فریفته شده بودند، به یاری مشروطه طلبان برخاستند و تلگراف مؤثری به شاه کرده و از او قبول تقاضای مراجعت علما را از قم نمودند»^(۱).

به علاوه، وی نقش رابط میان مشروطه خواهان و علمای نجف را بر عهده داشت و خبرهای دقیق و حساس نجف را برای مشروطه خواهان در تهران ارسال می‌کرد. از جمله منابعی که این جهت از فعالیت‌های وی را نشان می‌دهد، نامه‌هایی است که برای مستشارالدوله - نماینده تبریز در مجلس اول - فرستاده است. وی در نامه‌ای که آن را در محرم سال ۱۳۲۶ به مستشارالدوله نوشته، ضمن شرح فعالیت خود در نجف، از این که پس از ۲۵ سال تهمت و اذیت را تحمل کرده، اکنون نمی‌تواند در ایران باشد به شدت ناراحت است:

«حال بحمدالله مقصود سی ساله عدالت خواهان فراهم و منظور ترقی خواهان مهیا. لسان و قلم را فی الجمله حریت و حقوق مشروعه را ترخیص عودت داده‌اند و این همه بعد از توفیقات سماوی و تأییدات حجّت عصر - ارواحنا فداه - به همت غیورانه اهل تبریز و مساعی جمیله وکلای آنان، خاصه جناب مستطاب عالی انجام یافت. حال باید اولاً بر عموم ملت، خاصه به ملت آذربایجان و وکلای آن در ماده هیجان غیورانه و جنبش مردانه شهر ذی‌قعه تبریک عرض کنم؛ و ثانیاً نبودن خودم را در

۱. تاریخ انقلاب مشروطیت، ج ۱، ص ۳۷۵

ایران با کمال تأسف و حسرت عرض کنم. هزار مرتبه به بدبختی خودم گریه کنم که پس از بیست و پنج سال زحمت و اذیت و تهمت در چنین موقع غایب باشم؛ ولی چون مانند اجباری بود و حرکت امکان نداشت، لا یتروک کله شد.

در نجف اشرف آنچه ممکن بود مسأله مشروطیت را رواج دادم و آقایان حجج را به ادله و براهین، ملتفت محسنات آن نمودم و جم غفیری از طلاب را تعلیمات لازمه داده شد و دو سه رساله در بیان ماهیت مشروطیت نوشته منتشر کردم.^(۱) ولی نتوانست کتمان نمود که آخر مستبدین نجف، خدام را تحریک و در صحن شریف بنای جسارت و سوء ادب گذاردند، و هنوز مقام انتقام نرسیده. هم به جهت سستی مأمورین ایران و هم این که در راه ملت و وطن است، زهر از قیّلتش نوشداروست. امید آن که اینجا و آنجا از تعظیم مراسم اسلام پرستی و وطن دوستی مضایقه نشود.^(۲)

وی در ادامه نامه به بیان دیدگاه‌های خود در باره وضعیت موجود مشروطه خواهی اشاره می‌کند. این مطالب حاوی چند نکته اساسی است:

نخست آن که وی وظیفه خود می‌دانسته است که نمایندگان مجلس تلاش کنند تا برای تأسیس نهادهای جدید از علمای نجف استفتا کرده راه را باز کنند. این مسائل عبارتند از: مشق ملی، حرمت استعمال البسه و امتعه خارجه و قناعت به امتعه داخله به قدر امکان، مسأله مکاتب

۱. تاکنون از این رسائل چیزی به دست نیامده است.

۲. خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق، (به کوشش ایرج افشار، تهران، فردوسی،

اجباری، تشکیل بانك و غیره. اینها مسائلی است که به نظر وی «باید از علمای اعلام نجف استفتا بشود و حکم صادر گردد».

نکته دوم آن است که به نظر وی برخی از بخش‌های دولت، هنوز استبدادی هستند. همین طور در مجلس نیز بوی استبدادگری می‌آید. وی تنها استثنا را نمایندگان تبریز و چند نفر دیگر می‌داند که «بحمدالله قوام این مجلس مقدّس به کاکل عنبرین شماها بسته» است. پیدا است که فتاوی و اعلامیه‌های نجف می‌تواند کارساز باشد. خرقانی وظیفه خود می‌داند در این باره تلاش کند، و لذا می‌نویسد: «اگر در اصلاح این ماده حاجتی به نوشته آقایان علما باشد، ممکن است چیزی تحصیل بشود که مؤید افکار مقدّسه شماها که محور سیاسیة هستید، باشد.»^(۱)

نکته سوم آن است که به نظر وی، عشایر جنوب ایران، الوار و اکراد و غیر آنها از طوایف، خبری از مشروطه ندارند. به نظر وی بهتر است «نوشته‌های علمای اعلام و حجج اسلام - دامت برکاتهم - را در وجوب اطاعت مجلس جمع نموده از ناحیه مجلس مقدس اوراق علی حده طبع و به همه بلاد و عشایر منتشر کنند.» وی مؤکداً و با توجه به تجارب رخ داده در ماکو، بر خطر بالقوه عشایر به سبب تحریکات مستبدین تأکید می‌ورزد. به هر روی «سنگر طبیعی ایران در حدود غرب وجود این عشایر است. تحیب آنان لازم. اقلأً جراید و اسناد حجج اسلام را بر آنها برسانند.» وی از خطر بالقوه عشایر شمال غرب ایران که سنی هستند یاد کرده، با توجه به شیعه بودن عشایر جنوب، از سیاست استفاده از جنوبی‌ها در مقابل شمالی‌ها سخن می‌گوید.^(۲)

خرقانی در ادامه اشاره به سیاست مالی دولت ناصرالملک کرده، از

۱. همان، ص ۲۲۱

۲. همان، ص ۲۲۲ - ۲۲۳

لزوم قطع مواجب مخالفان مشروطه سخن گفته، خواستار مجازات کسانی می‌شود که مثل مار زخم خورده مستبدین را تحریک خواهند کرد. این نامه با عنوان «اسدالله الموسوی الخارقانی الطهرانی» خاتمه یافته است. محمد شریف کاشانی به فعالیت وی در دوره مشروطه در نجف اشاره کرده از او به عنوان یکی از «علمای سیاسی و جامع معقول و منقول که حالا در نجف است» یاد کرده، نامه‌ای از او به فرزندش نورالدین آورده که نشان از توجه جدی وی به حمایت از مشروطه دارد. این نامه در بحبوحه درگیری محمدعلی شاه با مشروطه خواهان نوشته شده است. نامه خرقانی چنین است:

از تلگرافات ایران چنین معلوم می‌شود که عقیده شاه این است و می‌خواهد وضع دارالشورای ملی را به وضع دومی روسیه مرتب نماید، و مشروطه خواهان را به اسم مفسدین و بایبه دستگیر کنند. اگر این فقره صدق باشد، زودتر اطلاع بدهید که آنچه تکلیف است عمل شود. افسوس! که اعراض در این کارها باید داشت. چون موجب خونریزی و اتلاف نفوس است؛ زیرا که انسان و مسلمان نباید راضی شود که جان یک مورچه گرفته شود، چه جان انسان، آن هم مسلمان. به نظر حقیقت بین، سوار قزاق و پلیس و ژاندارمه و سرباز و توپچی و مجاهد و مشروطه و مستبد، همه انسان، همه مسلمان. از هر طبقه کشته شود، جای افسوس است. خداوند هدایت مفسدین را که به جهت اغراض شخصی، از کشته شدن هزارها مضایقه ندارند.^(۱)

تصویر نامه دیگری از خرقانی خطاب به تقی زاده با تاریخ ۲۳ جمادی

۱. بنگرید: *واقعات اتفاقیه در روزگار*، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲ ش) ج ۱، ص ۲۲۵

الاولی ۱۳۲۵ در دست است که نهایت تلاش خرقانی را برای استحکام مشروطه و مقابله با دولت و همچنین شیخ فضل الله نوری نشان می دهد. وی در این نامه که توسط فرزندش نورالدین نزد تقی زاده فرستاده و سلام رسانده، اولاً از برخی از مسائل استفسار کرده است. از جمله «سستی که به جناب حجة الاسلام آقا سید عبدالله نسبت می دهند، صحت دارد یا خیر؟» وی با اشاره به تحریکات شاه بر ضد مشروطه، می نویسد:

«باید عقلا و غیرتمندان را ملتفت کرد، سیما مجاهدین تبریز را در... هیجان عمومی عزل او را جدا بطلبند».

خرقانی اطاعت از سلطان و مقدس بودن او را زیر سؤال برده می نویسد: «سلطان نزد شیعه اولی الامر نیست تا مانند اهل سنت واجب الاطاعه و لایسئل عما یفعل باشد». او همچنین واگذاری فرماندهی قشون بزی و بحری را به سلطان «متناقض با قوانین مشروطیت» می داند. وقتی قشون در اختیار او باشد، مزاحمت برای مجلس ایجاد خواهد کرد. البته در کشورهای خارجه این مشکل وجود ندارد، چون «موافقت بین دولت و ملت» هست. در باره عشایر هم تأکید دارد که «مبلغ برود از طرف مجلس، دعوت کند». به علاوه وکیل هر قبیله را به مجلس بخواهند، همان نحو که دولت در صدد تخریب است، باید عقلای ملت هم در صدد تقویت قانون اساسی باشند». درخواست او از تقی زاده آن است که «اگر مطلب راجع به اینجا باشد، مرقوم بفرماید ان شاء الله بخوبی انجام می شود». در این نامه اشاره ای هم به تلاش های آیت الله سید محمدکاظم یزدی بر ضد مشروطه شده و خرقانی نوشته است که «مخالفت سید هم در نجف علنی است». وی ادعا می کند که پولی هم از تهران برای انصراف مشروطه طلبان نجف و کربلا فرستاده شده که پنهانی تقسیم

می‌شود و «هنوز تفصیل به دست نیامده» است.^(۱)

خرقانی پس از گریختن مشروطه خواهان و استقرار آنان در اروپا، همچنان با آنان در تماس بود. در این زمینه نامه‌ای از وی در دست است که وی آن را به دفتر نشریه صوراسرافیل که در شهر ایوردن سوئیس مرکزیت داشته و از آنجا نشر و به نقاط مختلف فرستاده می‌شده، ارسال شده است.^(۲) وی در این نامه که در باره توزیع نشریه در شهرهای مختلف عراق است، توضیحاتی داده است. از جمله این که ۲۰ نشریه برای نجف کافی است و تعدادی هم باید برای کاظمین و بغداد و کربلا برسد. خرقانی عناوین برخی از کتابفروشان را که می‌توانند موزع نشریه باشند را در این نامه قید کرده است. خرقانی تمایل خود را به انتقال محل دفتر مجله به عثمانی اظهار کرده و از این که در حال حاضر دفتر نشریه در شهری دورافتاده در سوئیس است، ابراز نارضایتی می‌کند. در ادامه با اشاره به مطالبی که تحت عنوان چرند و پرند نوشته می‌شود و در ظاهر حمله به اسلام است، اظهار نگرانی کرده، لازم می‌داند توضیح داده شود که اینها «اعتراض به عمل مسلمانان بد عمل است». وی معتقد است که قلم باید سخت علمی باشد و از توهین به اشخاص و افراد خودداری شود. حتی الامکان و دست کم تا وقتی که مجلس شورای ملی درست نشده، باید از نام بردن و تنیدی به اشخاص پرهیز شود، اما بعداً برای افشای ماهیت آنها ایرادی نخواهد داشت. همچنین توصیه می‌کند که «باید کلیه جراید از ایراد دین حنیف تبرئه نمایند که غرض ایراد به اسلام و قرآن و

۱. اوراق تازه باب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، (به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۸) صص ۴۷۲-۴۷۴

۲. مجموعه این اسناد و نامه‌ها که در آنجا بوده، به کوشش ایرج افشار (تهران، توس، ۱۳۵۹) به چاپ رسیده است.

کتب اربعه و احادیث صحیحہ مذہبی نیست که موجب کفر باشد یا فسق، بلکه غرض رسوایی و افتضاح بدکرداران و طاغین و فاسقین است».

خرقانی در پایان نامه، نام شماری از فضلاء نجف را که می توان برای آنان نشریه صور اسرافیل را ارسال کرد نوشته و قید کرده است که «بعضی احتمال عدم قبول دارد.» از جمله این افراد: آقا میرزا ابوالقاسم، نجل آقا سید مصطفای کاشی، و نیز میرزا اسحاق، نجل میرزا حبیب الله رشتی^(۱) و دو برادر آقا میرزا مهدی و میرزا احمد حجت الاسلام زادگان [آخوند] خراسانی می باشند.^(۲)

مأموریت خرقانی در جنوب ایران (۱۳۲۷ - ۱۳۲۸ ق)

اسدالله خرقانی پس از پیروزی مشروطه خواهان، از طرف آنان مأموریت می یابد تا همراه دریاییگی به جنوب ایران رفته و مراقب اوضاع آن سامان باشد. در این باره چهار نامه از خرقانی خطاب به مستشارالدوله، و در واقع از طریق وی خطاب به اعضای دارالشورای کبری، یعنی مجلس، در ارتباط با وقایع جنوب کشور هست که نشان می دهد وی آشنایی با مسائل این منطقه داشته است. سفر وی به همراهی میرزا احمد خان دریاییگی از ایران به نجف و از آنجا به بوشهر در منابع مربوط به جنوب ایران آمده است.^(۳)

۱. فرزند دیگر میرزا حبیب الله، اسماعیل نام دارد که به نوشته حائری، در سال ۱۹۰۸ در عراق، نزد سرکنسول انگلیس می رود و (از سوی علمای نجف) از وی می پرسد که آیا انگلیس به پشتیبانی خود از مشروطه خواهان ادامه خواهد داد یا نه، بنگرید: تشیع و مشروطیت، ص ۱۱۱

۲. مبارزه با محمدعلی شاه، اسنادی از فعالیت های آزادی خواهان ایران در اروپا و استانبول، (تهران، توس، ۱۳۵۹) ص ۴۲۶ - ۴۲۷

۳. بنگرید: جنوب ایران در مبارزات ضد استعماری، (علیمراد فراشبندی، تهران، سهامی انتشار، ۱۳۶۵)، ص ۴۶

جریده نجف در شماره ۱۶ خود (دهم شوال ۱۳۲۸ ق) تحت عنوان مایه امیدواری نوشته است:

«حضرت مستطاب ثقة الاسلام، مروج الاحکام... آسید اسدالله خرقانی که مدت یک سال و اندی در بنادر و حدود جنوبی به جهت اصلاح امور عامه و اجرای قوانین مشروطیت بودند، لکن به واسطه عدم مساعدت اسباب و رفتار خلاف قانونی حکومت و القای فساد در نقاط مختلفه و نفوذ اجانب و انقیاد حاکم از آنها و سکوت اهالی به واسطه نفاق و شقاقی که از طرف حکومت القا می‌شد و عدم توجه کامل دوایر مرکزی به واسطه انقلابات، بعد از مشقات بسیار و بذل جهد وافی در خدمات ملیه، مایوسانه از بنادر حرکت و پنجم شهر شوال وارد نجف شدند، ورود ایشان را تبریک و تهنیت می‌گوییم.^(۱)»

بر اساس نامه‌های وی به مستشارالدوله در این فاصله، او از رفتارهای دریابگی خشمگین شده این دو نامه را در باره مردم فریبی او و آشوبها و فتنه‌گری‌ها و دزدی‌ها او به تهران می‌نویسد تا فریب وی را نخورند. در ضمن این نامه‌ها، از تلاش دریابگی برای بدنام کردن سید عبدالحسین لاری هم سخن به میان می‌آید. وی تأکید می‌کند که آنچه از قلع و قمع برخی از روستاها به سید لاری نسبت داده است، به او هیچ ربطی ندارد.^(۲) در نامه بعدی که هر دو در شوال ۱۳۲۷ ق نوشته شده، باز از اقدامات دریابگی اظهار نگرانی کرده، تأکید می‌کند که «عقلای بلد از طیب خاطر، طالب استبدادند که اقلأ آسوده بشوند. چون این نزاع

۱. حوزه نجف و فلسفه تجدد در ایران (موسی نجفی، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ

معاصر ایران، ۱۳۷۹)، ص ۵۶۲-۵۶۳

۲. خاطرات مستشارالدوله، ص ۲۵۹

خانگی در دوره استبداد نبوده، حالا دوره مشروطیت احداث فتنه برای تعویق مشروطیت است و بس.»^(۱) وی تأکید می‌کند که «قطعا در دوره استبداد این گونه خطیئات خیلی مشکل بود. گاهی مورد مؤاخذه می‌شدند.»^(۲)

نامه سوم، نامه‌ای است که وی در ارتباط با «واقعات فجیعۀ شیراز و تعدیات عشایر بوئر احمدی» نوشته و ضمن آن به تفصیل از جنبه‌های مختلف وضعیت عشایر جنوب و نقش آنها در این وقایع و راه‌های کنترل اوضاع و تأمین امنیت، سخن گفته است.^(۳) نامه چهارم هم در باره شرح همین اوضاع است که در محرم سال ۱۳۲۸ ق نوشته شده است.^(۴) این نامه‌ها نشانگر آن است که خرقانی از اوضاع سیاسی آن منطقه نیک آگاه بوده است.

بازتاب مقاله نورالدین خرقانی در حبل المتین

سید نورالدین فرزند سید اسدالله خرقانی، از روشنفکران مشروطه خواه بود که پس از شهادت شیخ فضل الله نوری در سال ۱۳۲۷ ق مقاله‌ای با عنوان «اذا فسَد العالم فسَد العالم» در روزنامه حبل المتین تهران (به مدیریت سید حسن کاشانی برادر مؤید الاسلام مدیر حبل المتین کلکته) در انتقاد از علما، محکوم کردن حمله اعراب و چند مسأله دیگر نوشت.^(۵) مقاله یاد شده در شماره ۶۶ این نشریه که در رجب سال ۱۳۲۷

۱. همان، ص ۲۶۲

۲. همان، ص ۲۵۹

۳. همان، ص ۲۷۱-۲۷۲

۴. همان، ص ۲۷۷-۲۷۸

۵. بخشی از عبارت این مقاله چنین است: لکن بدترین موقعی که شرف قومیت و استقلال

منتشر گردید، درج شده بود. مقاله یاد شده که آشکارا توهین به اسلام و روحانیت بود، سبب خشم علمای تهران و نجف شد و منجر به تعطیلی روزنامه و حبس سید حسن کاشانی گشت.^(۱) در منبع یاد شده، متن حکم دادگاه که در حضور عده‌ای از علمای تهران و هیئت منصفه تشکیل شده بود، درج شده است.

متن این مقاله بسیار تند که خشم علمای نجف را برانگیخت، آن اندازه افراطی بود که از همه سوی فریاد اعتراض برخاست. در واقع، بسیاری از مخالفان مشروطه با انتشار این مقاله، مؤیدی برای استدلال‌های پیشین خود دایر بر مخالفت مشروطه با اسلام به دست آوردند. آخوند خراسانی هم که این زمان، احساس کرده بود باید در برابر تندروی مشروطه‌خواهان و حرکات آنان علیه دین و مذهب موضع بگیرد، پس از انتشار این مقاله، تلگرافی به تهران فرستاد. متن آن تلگراف، توسط وزیر پست و تلگراف، در هیئت وزرا خوانده شد و به دنبال آن مدیر حبل‌المتین به ۲۳ ماه زندان، ۲۳ ماه توقیف حبل‌المتین و پرداخت ۲۵۰ تومان محکوم گردید. این در حالی بود که نویسنده مقاله که نورالدین خرقانی بود، از تهران گریخته بود، البته با تلاش سید عبدالله بهبهانی، و در ظاهر با ارجاع حکم به دیوان تمیز، میرزا حسن کاشانی هم پس از دو ماه و چند روز آزاد

→ ایران مضمحل و نابود شد، همان وقتی بود که قوم وحشی جزیره العرب و بادیه نشینان و نژاد سوسمار خوار عرب بر این حمله آورد. اینک هزار و سیصد سال است که نژاد ایرانی می‌خواهد پشت خود را از زیر سنگ خرافات آنان خالی نماید و هرچند که یک نفر اولاد خلف ایران قیام می‌نماید و می‌خواهد ملت قدیم و قویم را از تحمل شاق و زحمات رقبت و عبودیت و قید خرافات خلاصی بخشد و اندک زمانی موفق شد، باز سنگی در جلو راه ترقی ایران می‌افتد. بنگرید: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۶، ص ۱۲۹۰

۱. شرح این حکایت را بنگرید در: تاریخ جراید و مجلات ایران، (صدرهاشمی، اصفهان، کمال، ۱۳۶۳) ج ۲، صص ۲۱۱-۲۱۲

شد. (۱) گرچه هیچگاه پس از آن، حبل‌المتین را در تهران منتشر نکرد. ملکزاده متن آن مقاله را در کتابش درج کرده است. در میان آثار خرقانی که در سال ۱۳۲۹ و بعد از آن تألیف شده است، گرایش مخالف این نظر فرزندش را مشاهده می‌کنیم. در واقع، مرجعیت مشروطه خواه نجف پس از سال ۱۳۲۷ احساس کرد جریان مشروطه‌گری افراطی به مبارزه بر ضد دین برخاسته و بر آن است تا ریشه دین را از جای درآورد. جهت‌گیری موجود در اطلاعیه‌های آخوند خراسانی پس از پیروزی مشروطه دوم در این مسیر بود و خرقانی هم در عین حال که به نوعی اصلاح‌تن داده بود، به آرامی از تجدد روی گرداند. در این باره، ضمن مرور بر آثار او مطالب فراوانی خواهیم گفت. بیشتر این انتقادات، در رساله تنقید قوانین عدلیه، روح‌التمدن و کتاب محو‌الموهوم آمده است.

خرقانی، در مجلس سوم شورای ملی

طی سالهای ۱۳۳۰ به بعد، وی همچنان در تهران فعال بود. به علاوه، به عنوان یکی از شخصیت‌های قزوینی مقیم تهران، واسطه انجام برخی از کارهای مردم هم بود. به همین دلیل در مجلس سوم از قزوین انتخاب شد. آنچه در این دوره، ذهن خرقانی را مشغول می‌کرد، بنا به تحصیلاتش، مسائل حقوقی بود. نگارش آثاری در ارتباط با قوانین حقوقی عدلیه طی سالهای بعد، نشانگر این حساسیت فکری اوست. دو اثر در این باره از وی انتشار یافت: یکی کتاب قوانین مربوط به قضا و شهادت بود که به صورت اصول حقوقی - و نه ترتیب فقهی - منظم شده و تحت عنوان رساله مقدسه قضا و شهادت منتشر شد. دیگری کتاب تنقید قوانین

۱. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۶، ص ۱۲۸۹-۱۲۹۲

عدلیه که اشکالات خود را بر قوانین نوشته و چاپ شده که گویا توسط پیرنیا تنظیم شده بود، مطرح کرده بود.

دکتر محمد مصدق که رشته تحصیلی اش حقوق بود، و خود از رهبران جوان مشروطه بود، با خرقانی در ارتباط بود و به خصوص در زمینه مباحث حقوقی با وی گفتگوهای داشت. دکتر مصدق در خاطرات خود می‌نویسد:

«در سال ۱۲۹۲ ش / ۱۳۳۱ ق که تحصیلاتم در اروپا تمام شده بود، به ایران آمدم. شادروان حاج سید اسدالله خارقانی یکی از فقهای معروف تهران که با من سابقه داشت، به دیدنم آمد و صحبت از قانون موقت اصول محاکمات حقوقی که در نتیجه سعی و جدیت شادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله از تصویب کمیسیون قوانین عدلیه مجلس شورای ملی گذشته بود، پیش آمد. فقیه مشهور، نظریات مرا نسبت به قانون مزبور استفسار نمود و چون اولین قانونی بود که برای جریان کار دادگستری تصویب شده بود، زبان به تعریف گشودم. و خدمات پیرنیا را تقدیر نمودم که با کمال عصبانیت گفت: شما دیگر چرا.^(۱)»

احمد متین دفتری هم در خاطراتش ضمن اشاره به تناقض میان احکام برگرفته از قوانین حقوقی فرانسه با شرع اسلامی و کیفیت خلاص شدن از قوانین شرع، در ضمن به این خاطره اشاره کرده است که زمانی شاگرد سید اسدالله خارقانی بوده و نزد او فقه و اصول می‌خوانده است.^(۲) وقتی

۱. خاطرات و تألمات دکتر مصدق، (تهران، علمی، ۱۳۶۵) ص ۲۸

۲. عاقلی نوشته است که متین دفتری، یک دوره کامل فقه و اصول و ادبیات عرب را نزد آقا سید اسدالله خارقانی که ملای روشنفکری بود، تحصیل نمود! شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، (باقر عاقلی، تهران، گفتار، ۱۳۸۰) ج ۳، ص ۱۳۴۸ - ۱۳۴۹

قاعده مرور زمان پیش آمد، سید بر آشفت و اظهار داشت: مرور زمان از کفریات است. اگر ما این بدعت را قبول کنیم، دیگر حق نخواهیم داشت شمر را لعن کنیم؛ زیرا جنایت او مشمول مرور زمان می شود و باید طلب مغفرت هم برای او بکنیم. دفتری سپس توضیح می دهد که مدرس، با زیرکی این مسأله را حل کرد.^(۱)

خواهیم دید که خرقانی به لحاظ فکری، در سالهای پس از مشروطه، گرفتار نوعی تحول و دگرگونی شده و اعتمادش را به تجدید که رویکردی غیر دینی داشت، از دست داد. این مطلب را در ادامه با مرور بر اندیشه های او بر اساس آثارش دنبال خواهیم کرد. وی بعدها به صراحت از این که در سالهای پس از مشروطه دو گروه مشروطه خواه و مستبد به جان هم افتادند و هر دو قرآن را فراموش کردند سخت اظهار نگرانی کرد.^(۲) همچنین از این که می دید در وضع قوانین جدید، عوض آن که سلطنت مشروطه شود، اسلام مشروطه شده است،^(۳) به نوعی پشیمانی خود را از رفتارهای گذشته اش اظهار کرد.

دوره سوم مجلس شورای ملی در ۱۷ محرم ۱۳۳۳ برابر با ۱۴ آذر ماه ۱۲۹۳ توسط احمد شاه افتتاح و در ۲۱ آبان ۱۲۹۴ / ۶ محرم ۱۳۳۴ خاتمه یافت. نمایندگان قزوین در این دوره، دو نفر روحانی مجتهد با نام های حاج شیخ فضلعلی رشوند و سید اسدالله خرقانی بودند.^(۴) نام

۱. خاطرات یک نخست وزیر، (باقر عاقلی، تهران، علمی، ۱۳۷۱) ص ۴۵۷. دکتر مصدق هم در این باره و این که برخی از علما با آن مخالفت کردند، اشاراتی دارد. بنگرید: خاطرات و تالیفات دکتر مصدق، ص ۸۳

۲. محوالموهوم، ص ۲۸۴

۳. تنقید قوانین عدلیه، ص ۳۹

۴. سیمای تاریخ و فرهنگ قزوین، ج ۱، ص ۶۹۶ (در آن جا نام پدر وی صدرالدین و تاریخ تولد او ۱۲۳۹ ش آمده است). و بنگرید. مینودر، ج ۱، ص ۹۰۳-۹۰۴

شیخ اسدالله^(۱) به طور مرتب در مذاکرات مجلس سوم آمده که مقصود شیخ اسدالله محلاتی است. از متن مذاکرات چنین بر می‌آید که سید اسدالله خرقانی، بسیار کم اظهار نظر کرده و گهگاه از وی با عنوان حاج سید اسدالله قزوینی مطلبی نقل شده است.^(۲) وی در جایی با اشاره به این که ما چیزی از اصلاحات جز «الفاظ مشعشع» نفهمیدیم، می‌گوید:

«همه می‌دانند که من از همه چیز گذشته‌ام. اشتیاق جریان قانون در مملکت اینها نیست. اشخاصی که اطلاعی دارند می‌دانند که از برای جریان قانون اسلامی، یعنی برای این که از روی احکام اسلام قانون جاری شود، یعنی برای این که حربه قانونی در مقابل خارجی داشته باشیم، از همه چیز گذشته‌ام، و این چیزها مراقب نمی‌کند.»^(۳)

نکته مهم در این مجلس آن بود که در کنار احزابی که وجود داشتند، علمای موجود در مجلس هم که شمارشان شانزده نفر بود، دست به ایجاد یک تشکل زدند که عنوان آن هیئت علمیه بود. این گروه که سید حسن مدرس عنوان رهبری آن را داشت، به صورت منظم با لوایح و مسائل برخورد می‌کردند و طبعاً به دلیل آن که تشکل ویژه‌ای بودند، از طرف دیگران مورد حمله قرار می‌گرفتند. سید اسدالله خرقانی، در شمار

۱. خانم منصوره اتحادیه کتابی با عنوان «احزاب سیاسی در مجلس سوم» نگاشته و مطالبی از شیخ اسدالله نقل کرده است. در فهرست منابع از وی با عنوان شیخ اسدالله کردستانی! یاد شده که باید مقصود اسدالله محلاتی باشد. در واقع، در مجلس سوم یک شیخ اسدالله محلاتی، یک سید اسدالله خرقانی و یک میرزا اسدالله کردستانی داریم (بنگرید به: اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی از آغاز مشروطیت تا دوره ۲۴ قانونگذاری، (تهران، کتابخانه مجلس شورا، ۱۳۵۶)، ص ۲۸ - ۳۳)؛ و نیز بنگرید: مذاکرات مجلس سوم، مقدمه.

۲. برای نمونه بنگرید: مذاکرات مجلس سوم، ص ۲۴۸

۳. مذاکرات مجلس دوره سوم تقنینیه، (روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران، مهر

نمایندگان روحانی بود که نطق‌های وی با نوشته‌هایی که از او در دست داریم، حساسیت وی را در ایجاد نوعی «سیاست اسلامی» نشان می‌دهد. خانم اتحادیه نوشته است:

«شیخ اسدالله (محلّاتی) از دیگر اعضای فعال این هیئت بود. هیأت علمیه بیش از همه با دمکراتها کشمکش داشتند. نوبهار ارگان حزب دمکرات از پیش از انتخابات، حملاتی هرچند کنایه‌آمیز نسبت به علما و مواضع آنها آغاز کرده بود. در مذاکرات مجلس نیز این کشمکش‌ها دیده می‌شود. اهداف هیئت علمیه نیز که از همین مباحث مشخص می‌گردد، عبارت بود از حمایت از فقرا و ضعفا که از اهداف دمکراتها هم محسوب می‌شد، حفظ شریعت و قوانین اسلام، و هماهنگ کردن قانون با مقتضیات مملکت. به همین علت، با بعضی از قوانین به دلیل این که از قوانین خارجی اقتباس و ترجمه شده بود، مخالفت می‌کردند.^(۱) شیخ اسدالله محلّاتی از اعضای هیئت علمیه مجلس سوم، ضمن بحث از قانون جزاء گفت: تصور می‌کنم مملکت ما قانون جزا دارد و قانون جزا همان قوانین شرعیه است و یک لوایح قانونی دیگری غیر از آن قوانین، وزیر عدلیه نباید تقدیم مجلس کند.^(۲)

وی همچنین گفت:

«باید این قوانین به مجلس شورای ملی بیاید و به مجرد این که کمیسیون تصویب کرد، نباید به موقع اجرا گذاشته شود؛ زیرا به

۱. احزاب سیاسی در مجلس سوم، (منصوره اتحادیه، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۱)، ص

موجب اصل دوم [متمم] قانون اساسی هیچ قانونی سمت رسمیت و قانونیت پیدا نمی‌کند مگر بعد از این که عدم مخالفت آن را با شرع، طراز اول از علما که در مجلس انتخاب می‌شوند تصدیق نمایند. حالا تصور می‌کنم که قانون موقتی باشد یا دائمی در مقام عمل هیچ فرق نمی‌کند برای این که این قانون یک قانون مملکتی است که مجلس شورای ملی آن را تصویب کرده... و آن رسمیت و قانونیت این است که طراز [اول] از علما عدم مخالفت او را تصدیق کرده باشند. در مقابل این مطالب، وزیر عدلیه وقت با استدلال به این که این قوانین موقتی است و نباید عدلیه را بی‌قانون نگه داشت، اشاره کرد که بسیاری از نمایندگان هیئت علمیه در مجلس «اهل علم و دارای مرتبه اجتهاد هستند. به علاوه بعضی از آنها در مجلس گذشته همین مقام نظار طراز را داشته‌اند.»^(۱)

خرقانی برای نمایندگی دوره بعد هم تلاش کرده، اما به جایی نرسیده است. در راپرت‌های پلیس مخفی آمده است که در سال ۱۳۳۵ «آقا سید اسدالله خرقانی و میرزا زین العابدین خان مدعی العموم و چند نفر دیگر که برای وکالت خودشان متفقاً کار می‌کردند، جلسه‌ای داشتند.» در ادامه گزارش بیان نوعی تقلب انتخاباتی آمده که البته واسطه دستگیر شده است.^(۲) در این راپرت‌ها به برخی از فعالیت‌های دیگر وی هم در مجلس سوم اشاره رفته است.^(۳) همچنین اشاره شده است که دمکرات‌های بیطرف کاندیداهای خود را برای مجلس بعدی معرفی کرده‌اند که از آن

۱. مذاکرات مجلس سوم، ص ۷۳

۲. راپرت‌های پلیس مخفی، (به کوشش ایرج افشار، تهران، طلابه، ۱۳۶۷) ص ۱۷۲ - ۱۷۳

۳. همان، صص ۱۵۰، ۱۶۰

جمله خرقانی است.^(۱)

خرقانی و تشکیل حزب دمکرات اسلامی در سال ۱۳۳۵ ق/ ۱۲۹۶ ش.

خرقانی در سال ۱۳۳۵ (۲۴ برج شهریور ۱۲۹۶) در اندیشه ایجاد حزب نوینی با نام حزب دمکرات اسلامی افتاد. این مطلبی است که در راپرتهای پلیس مخفی این دوره به این توضیح آمده است: «دیروز آقا سید اسدالله خرقانی در منزل خود، مردم را تبلیغ نمود به دموکرات اسلامی و خیال دارد حزبی تشکیل شود به اسم دموکرات اسلامی.^(۲)»

این درست همزمان با نگارش و انتشار کتابی از سوی خرقانی است با نام روح التمدن و هویة الاسلام که مبانی فکری و تاریخی نگرش خود را به دمکراسی اسلامی در آن شرح داده است.

این دوره از زندگی وی، زمانی است که او از مشروطه رویگردان شده است. عامل عمده رویگردانی وی، عملکرد مشروطه خواهان در تدوین قوانین جدید که از دید وی ترجمه قوانین اروپایی است، و رویگردانی آنان از قوانین اسلامی است. وی در این رساله که گزارش و متن آن در همین کتاب به چاپ رسیده، عدم رضایت خود را از روند دهساله انقلاب مشروطه مورد تأکید قرار می دهد. به نظر می رسد، کار تشکیل این حزب به جایی نرسیده و در حد همان حرف باقی مانده است.

خرقانی و مخالفت با وثوق الدوله

در جریان نخست وزیری وثوق الدوله، خرقانی در موضع مخالفت با

۱. همان، ص ۱۶۶

۲. راپرتهای پلیس مخفی، ص ۱۷۹

وی و طبعاً انگلیسی‌ها قرار می‌گیرد. گزارشی که سفارت انگلیس ضمن آن نام یک گروه از «جامعه ملیون اسلامی» یا هیئت جامعه اسلامی را به عنوان مخالفان قرارداد آورده، در کنار نام افرادی مانند مدرس، میرزا محمود اصفهانی، شرکت متفقه، مستعان الملک، شجاع‌السلطان، اکرام‌الملک و سردار صولت، از سید اسدالله خرقانی هم که در مسجد حاجی حسن معمار، نزدیک دروازه قزوین بر ضد انگلیس وعظ می‌نموده آمده است.^(۱) همان‌گونه که خواهد آمد، مسجد وی طی این سالها، یکی از مساجد سیاسی تهران بود که عمدتاً به دلیل سخنرانی‌های خود خرقانی و حضور عده‌ای از سیاسیون در آنجا، به یک پایگاه تبدیل شده بود.

بخشی از خاطرات سید محمد کمره‌ای حاوی اشاراتی به موضعگیری خرقانی در این دوره و در ارتباط با وثوق الدوله و قرارداد است. از جمله در تاریخ ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۷ ق می‌نویسد که همراه شیخ ابوطالب تبریزی، آقا سید اسدالله خرقانی و عده‌ای دیگر مذاکراتی داشته‌اند که حاصل آن این بوده است که «باید فکر اسلامیت نمود و صدا به اسم اسلامی که قوانین حالیه عملاً خلاف اسلام است. بنده عرض کردم در قبال اولیای امور عیبی ندارد، اما در قبال خارجه صلاح نیست». ^(۲) به نقل کمره‌ای، خرقانی از کابینه وثوق الدوله به کابینه بنی‌امیه تعبیر می‌کرده است. ^(۳)

کمره‌ای اندکی بعد از آن با اشاره به مذاکراتی که وی با خرقانی و چند

۱. تصویر سند را بنگرید در: مدرس و مجلس، نامه‌ها و اسناد، (تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی مجلس، ۱۳۷۳) ص ۵۶. تصویر این سند در انتهای همین کتاب درج شده است.

۲. روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای، (به کوشش محمد جواد مرادی‌نیا، تهران، شیرازه، ۱۳۸۲) ج ۱، ۷۸۴

۳. همان، ص ۶۴۴

نفر دیگر داشته، حاصل آن مذاکرات را چنین می نویسد که «اگر وضع عملیات کابینه به این قسم تا دو ماه دیگر بگذرد، کار ایران یکسره به اسارت و تحت الحمایگی می رود. باید کاری کرد. بعد قرار شد فردای یکشنبه سه به غروب، من و جمعی برویم خانه آقا سید اسدالله و دعوتی از جمعی از وجوه ملت بدون رعایت حزب و غیره برای یک روز بشود.»^(۱)

گروه مخالف با قرارداد و شخص وثوق الدوله، به کارشان ادامه داده و مسجد خرقانی به عنوان یکی از پایگاه های مخالفت، انتخاب می شود: «با آقا سید اسدالله بعد از دو ساعتی صحبت قرار شد مسجد خودش را مرکز موقتی برای اجتماع فراهم آورده تا محل بزرگی عموماً آنجا را مرکزیت بدهند.»

در گزارش بعدی آمده است که سید می گوید: «دیشب در مسجد خیلی صحبت نمودم، و امروز جمعی آمدند و گفتند ما در اینجا می مانیم. من چون تکفل معاش آنها را نمی توانستم بنمایم، جواب دادم.»^(۲)

در تمام این دوره، خرقانی همچنان ابراز می کند که باید با استفاده از فرهنگ دیانت به مبارزه با اجانب پرداخت. در یادداشت های وی که مربوط به ۱۵ صفر ۱۳۳۸ ق است، چنین آمده است که خرقانی می گفت: «مردم نمی فهمند که امروز با اسلحه سیاست نمی توانیم با اجانب مبارزه نماییم مگر با اسلحه دیانت.»^(۳) در رمضان همان سال هم، کمره ای گزارش کرده است که پای منبر خرقانی بودیم و «شب ۲۱ خیلی تنقید از

۱. همان، ص ۸۱۴

۲. همان، ص ۱۱۰۹

۳. همان، ص ۱۲۰۴

اعمال دولتی‌ها نمود.»^(۱) کمره‌ای اشارات دیگری هم به مواضع خرقانی در سال ۱۳۳۹ ق دارد.^(۲)

اسنادی از فعالیت‌های خرقانی (۱۳۰۰ تا ۱۳۰۲ ش.)

اسنادی از خرقانی برجای مانده است که به طور عمده مربوط به سالهای فوق‌الذکر است. در این اسناد، از فعالیت‌های مذهبی - سیاسی او در مسجد حاجی حسن معمار یاد شده و به علاوه مطالب دیگری هم در آنها آمده است که نشانگر مواضع آشکار وی در این دوره است. این فعالیت‌ها عمدتاً به اسم تشکلی با عنوان هیئت جامعه اسلامی صورت می‌گرفته و خرقانی زبان آن هیئت بر سر منبر مسجد حاجی حسن معمار واقع در دروازه قزوین، ابتدای خیابان آرامنه بوده است. سندها خود گویای فعالیت او در برابر قرارداد وثوق الدوله، فعالیت انگلیسیها، مبارزه با امتعه خارجی، مخالفت با مدارس امریکایی و مبارزه با فحشا و فساد داخلی و نفوذ لامذهب‌ها در ادارات دولتی است.

۱۱ برج جوزا (خرداد) ۱۳۰۰ / رمضان ۱۳۳۹ ق:

«تقی خان آژان درجه ۲ نموده ۵۷۸ مأمور مسجد حاجی حسن راپورت می‌دهد:

در لیلۀ ۹ جوزا که مأمور مسجد مزبور بودم، آقای آسید اسدالله خرقانی که پیشنماز مسجد مزبور است، بالای منبر رفته در حین موعظه اظهار نمود که جمعی در ادارات جمع شده از شما مالیات می‌گیرند. قانون پیغمبر را دور انداخته به قوانین اروپا که

۱. همان، ص ۱۴۴۷

۲. همان، ص ۱۶۲۸ - ۱۶۴۴

تمام نجس است رفتار می‌کنند. زنها فاحشه هستند. شما دین ندارید، غیرت ندارید، و بعضی حرفهای دیگر می‌زد. محض اطلاع معروض داشت ... صاحب منصب گشتی مأمور شد که خود آقا سید اسدالله را ملاقات کرده به ایشان اخطار کند که حق ندارد راجع به امورات سیاسی و پلیتکی در منبر صحبت کند.»

۴ برج عقرب (آبان) ۱۳۳۹:

سید اسدالله خرقانی دیشب در ضمن موعظه، تنقیدات زیاد از اوضاع حاضره نموده، علناً اظهار می‌نمود «نیست باد انگلیس» و «نابود باد انگلیس پرست» و «فنا باد معاهده» و جمعیت زیادی هم همه شب پای منبرش جمع می‌شوند.

۷ برج حمل (فروردین) ۱۳۰۱ / ۲۸ رجب ۱۳۴۰ ق:

در ليله و يوم ۶ برج حمل به مناسبت روز مبعث، درب جلو مسجد حاجی حسن واقعه در اول خیابان آرامنه را چراغانی نموده، از ساعت ۳ ظهر يوم مزبور الی ۶ ظهر قریب هفتصد نفر جمعیت از طبقات مختلف در مسجد مزبور مجمع داشته و چای و شربت گذارده. بعد جناب مستطاب آقای حاج سید اسدالله خرقانی امام جماعت آن مسجد بالای منبر رفته؛ پس از قرائت خطبه و آیات قرآن اظهار داشته‌اند که قانون ایران باید از روی قانون قرآن باشد. دیگر آن که هر کس از اجناس خارجه را خریداری و استعمال نماید، کافر است. و تقاضانامه هم از طرف هیئت جامعه به مجلس شورا ارسال شده، اگر جواب او را ندهند ما آنها را لغو خواهیم کرد و یکی هم از طرف هیئت جامعه

علمیه درخواست جواز طبع روزنامه ندای اسلام گردیده. علت چه چیز است که تا به حال جواب نداده‌اند. پس از آن که آقا از منبر پایین آمده، جمعیت متفرق شده‌اند.

۶ برج حوت (اسفند) ۱۳۰۰ / ۱۳۴۰ ق:

بعد از ظهر یوم ۵ برج جاری در مسجد حاجی حسن معمار اول خیابان آرامنه، قریب پانصد نفر جمعیت از طبقات مختلف جمع شده بود. حسن خان گشت را مأمور نموده، در مراجعت راپورت می‌دهد که اولاً پارچه چلواری که مواد ذیل را در او درج کرده بودند به هم می‌رسانیدند:

۱ - به موجب اصل اول و دوم قانون اساسی، بودن پنج نفر مجتهد در پارلمان.

۲ - رد قانون جزای عرفی که مخالف با شرع است.

۳ - نبودن اشخاص لامذهب چه تبعه خارجی و چه داخلی در اداره‌جات.

ثانیاً آقای حاجی سید اسدالله خرقانی امام جماعت مسجد مزبور بالای منبر رفته بعضی مذاکرات نموده که خلاصه آن از این قرار است:

۱ - راجع به امضای چلواری فوق‌الذکر.

۲ - تنقید وکلای پارلمان که مسلمان نیستند.

۳ - راجع به بلدییه که در تحت نظر ریاست وزراء یا شخص خارجی نباشد. اهالی خودشان باید انتخاب کنند.

۵ - بر ضد سیاسیون مملکت که اسلامیت را می‌فروشند.

۶ - ترغیب اهالی بر استعمال امتعه ایرانی و ترک امتعه خارجی.

۷. بدگویی به اشخاص که خبر می‌برند و راپورت می‌دهند.
پس از نطق‌های فوق از منبر پایین آمده و جمعیت متفرق شدند.

۱۶ برج ... ۱۳۰۲ / ۱۳۴۲:

در ساعت ۴ بعد از ظهر ۱۵ برج جاری نبی خان آژان ۴۷۵ درجه
۱. راپورت داده: عده‌ای که تقریباً هزار نفر می‌شدند در مسجد
شیخ عبدالحسین می‌باشند. یک نفر مأمور اعزام داشته که
حضور داشته باشد. در مراجعت راپورت می‌دهد که آقا سید
اسدالله خرقانی به منبر رفته و مردم را تحریک به آتش زدن
امتعه انگلیس و تشکیل دادن حوزه‌ای از عقلا برای تعیین
تکلیف. و ضمناً عنوان می‌کرد که در یکی از روزنامه‌های
انگلیس خوانده‌ام که دو نفر از حکمای انگلستان نوشته‌اند؛ یکی
از آنها رأی داده است که باید نصف از مسلمانان را کشت و
قسمت دیگر به عزای آنها بنشینند. دیگری رأی داده که باید بقعه
حضرت پیغمبر (ص) ببرند به پای تخت انگلستان تا مسلمانها
راحت بشوند. پایین آمده مردم هم متفرق می‌شوند. راپورتاً
برای استحضار خاطر مبارك به عرض می‌رساند.

در این باره گفتنی است که با بسته شدن همه دهان‌ها، عده‌ای از ملیون
مانند صمصام السلطنه و خرقانی و غیره، تلاش کردند تا با برپایی روضه
خوانی در مسجد شیخ عبدالحسین، به مخالفت با قرارداد بپردازند. در
این باره و تلاش وثوق برای برهم زدن برنامه روضه خوانی، دکتر مصدق
توضیحاتی داده است.^(۱)

۱. خاطرات و تألمات دکتر مصدق، ص ۱۱۳

۱۸ برج سنبله (شهریور) ۱۳۰۲:

مقام محترم ریاست کمیساریای ناحیه ۴ سنگلج دام اقباله محض پیش بینی و جلوگیری از این که مبادا حادثه‌ای برخلاف انتظامات مملکتی رخ نموده و باعث اغتشاش گردد، خاطر محترم را آگاه می‌دارد:

در این دو شب که اینجانب علی اکبر آژان (۱۲۲۰) مأمور مسجد حاجی حسن بودم، آنچه مفهوم می‌شود مقصود اصلی مؤسسين و صاحبان مجلس که هیئت جامعه اسلامی باشند، در قسمت عنوان صیانت کلام الله مجید و حفاظت دین مقدس اسلام اقداماتی در نظر دارند. اینک خلاصه مذاکراتی را که در شب گذشته آقای ملک الواعظین و آقای حاجی میرزا عبدالله واعظ در سر منبر می‌فرمودند، معروض می‌دارد.

بدو آقای ملک الواعظین بالای منبر رفته مقداری از اوصاف حضرت امیر مؤمنان (ع) و ترتیب رفتار آن حضرت و محافظت بیت المال مسلمین سخن رانده، بعد با یک عبارات منہج و آتشین این جمله‌های ذیل را بیان می‌نمود که ای مسلمانان! سزاوار است که به جای چنین شخص بزرگواری که در موقع حساب بیت المال، اگر مهمانی برای او می‌رسید، چراغ بیت‌المال را خاموش و چراغ خود را روشن می‌نمود، امروز در مملکت اسلامی فلان اروپایی از اقصا بلاد اروپا حرکت کرده، به بلاد اسلام آمده، می‌خواهد عدلیه ما را اداره نماید. مالیه ما را اداره نماید. نظمیہ ما را اداره نماید. باید از امروز قول و فعل توأم بوده؛ به عبارت اخری باید گفت و عمل کرد.

مؤید فرمایشات ایشان آقای حاج میرزا عبدالله واعظ به منبر

رفته، ایشان هم به همین روینه، گفته‌های آقای ملک را تعقیب نمودم و در مجلس در ساعت ۱۰ بعد از ظهر خاتمه پیدا کرده، پس از خاتمه مجلس، یک عده از مردم در مسجد مانده و در اطراف آقای حاج سید اسدالله خرقانی قرار گرفته، مشغول صحبت شدند. یک نفر از آنها که اسم او را نمی‌دانم، آقای حاج سید اسدالله و آقای حاج میرزا عبدالله واعظ را مخاطب قرار داده اظهار داشت که فردا شب یکی از شماها جلو بیفتید، ماها هم از عقب. از فردا شب قول را به عمل می‌کنیم و زیاد حرارت به خرج می‌داد. آقای حاج سید اسدالله خرقانی محض اسکات او در جواب فرمودند که شماها در ظرف امشب و فردا شب کاری که می‌کنید تبلیغ مردم به این جمعیت و کثرت نفرات حوزه را منظور داشته باشید تا وقتی که پشتیبان و تکیه‌گاه ما به کثرت عده مستحکم شد. می‌توانیم به مجلس شورای ملی بگوییم که چرا قانون آسمانی و کتاب الله اعظم باید از میان ما نسخ و اروپائیان و نصارا بر ما فرمانروا باشند.

و نیز در... ۲۰ سنبله که اینجانب علی اکبر آژان (۱۲۲۰) مأمور مسجد حاجی حسن بودم، مذاکراتی را آقای ملک الواعظین و حاج میرزا عبدالله مطرح نمودند. این بود که مقرر شد امروز از طرف هیئت جامعه اسلامی سه طغری کاغذ یکی به عنوان شیخ رئیس الوزراء، یکی به هیئت وزراء، و یکی به مجلس شورای ملی نوشته شود که در مملکت اسلامی در پایتخت اسلام چرا باید مدرسه امریکایی دایر و بچه‌های مسلمانان را درس انجیل داده و تبلیغ دین مسیح و ترویج مذهب عیسویان را بکنند یا آن که باید هیئت دولت در مدرسه امریکایی را

مسدود و یا آن که مقرر است آن را بر طبق قانون اسلام برقرار نماید. در خاتمه مجلس مردم را دعوت به امشب نمودند.

یوم ۲۲ برج جاری ... ۱۳۴۲ ق - ۱۳۰۳/۴/۲۳:

از ساعت ۴ بعد از ظهر الی غروب در مسجد مرحوم حاجی حسن دیوان (!) جناب مستطاب آقای حاجی سید اسدالله خرقانی برای فتوحات قشون ترك دولت عثمانی و تصرف کردن اسلامبول، بساط جشنی فراهم و سفرای محترم دولت عثمانی و افغانستان هم تشریف آورده. پس از نطق خود آقای آقا سید اسدالله سفیر محترم عثمانی نطق مفصلی در باب اعتماد مسلمانها نموده. پس از آن سفیر محترم افغانستان نطقی راجع به جشن مسجد و اقدامات آقا سید اسدالله و تشکر از هیئت جامعه اسلامی نموده. مجلس ختم.

خرقانی در آغاز دوره رضاخان

خرقانی بعدها در صحنه سیاست ایران به عنوان شخصیت درجه سه و چهار باقی ماند. وی در تحولات مربوط به جمهوری خواهی، طی سالهای ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ به امید آن که بتواند با استفاده از قدرت رضاخان راهی برای اجرای مقاصدش به دست آورد، و شاید هم از روی سیاسی کاری، به دفاع از رضاخان که رئیس الوزراء بوده و در صدد برانداختن سلطنت قاجاری بود، پرداخت. آن زمان، شعار جمهوری خواهی مطرح بود و چنان که گفته شده است، خرقانی که مرتبط با رضاخان بود، و حتی رئیس‌الوزرائی وی را هم تبریک گفته و گهگاه به او سر می‌زد، متهم بود که از جمهوری دفاع می‌کند.

عین السلطنه درباره خرقانی می نویسد:

«از افخم گذشتم ... به دیوار پستخانه اعلانی دیدم، آقا سید اسدالله خرقانی نموده بود که من چون بعضی مطالب در جراید خواندم و بعضی چیزها استماع نمودم، رفتم خدمت حضرت مستطاب اشرف امجد عالی آقای رئیس الوزراء [رضاخان] از ایشان سؤال کردم، می گویند: دولت می خواهد اولاً خرق حجاب را اجازه دهد، ثانی تفکیک بین سیاست و روحانیت؛ ثالثاً بعضی مطالب خلافت دیانت که جراید انتشار می دهند. حضرت اشرف پس از لمحهای سکوت، با کمال متانت فرمودند: قضیه جمهوری، با مقام مربوط به آن است. مسائل دیگر، چون من متدین به دین اسلامم، هیچ وقت راضی به این مطالب نمی شوم. لذا داعی لازم دانستم مراتب را به عموم اطلاع بدهم. الاحقر...»

عین السلطنه می افزاید:

«من مختصر آن را نوشتم. اما این آقا تصور می کرد رئیس الوزراء واضح و آشکار ضد آن را خواهد گفت. این سید اسدالله اهل شرنند؛ همسایه کشمرز قزوین ماست. خدا عالم است؛ من در جوانی که سید هم جوان و طهران بود، شنیده ام بابی است.^(۱) پسرش هم همان است که در بدو مشروطه آن مقاله کفرآمیز را در حبل المتین یومیة طهران نوشت و فرار کرد و مدیر حبل المتین

۱. این نقل اشاره به آن دارد که خرقانی از دوره جوانی تجددگرا بوده و بر اساس اتهامات رایج آن زمان، متهم به بابی گری شده است. دلیل این اتهام نوعاً آن بود که تفکر نوگرایی در بابی ها گسترده بود.

برادر مدیر حبیل المتین کلکته به جای او سه سال حبس شد.»^(۱)
 عین السلطنه در مورد دیگری درباره وی می‌نویسد:

«دومی (از دو ملای تهران که اخیراً بی‌اعتبار شدند) آقا سید اسدالله خرقانی است که چند سال مسجد حاجی حسن معمار را در اول خیابان آرامنه دروازه قزوین ضبط و چند هزار مرید پیدا کرده بود. نماز، وعظ، همه چیز داشت. پس از آن که مدتی از جمهوری بدگفت، اعلانی کرد که من شرح داده‌ام. معلوم شد دو هزار تومان پول گرفته و آن اعلان را نموده و ساکت نشست. به کلی مرده از دور آقا متفرق شدند، حتی گفتند مسجد راه ندادند. روزی یک تومان حق او را هم که از موقوفه مسجد بود، قطع کردند.»^(۲)

از یادداشت‌های فیروز میرزا برمی‌آید که، خرقانی در سال ۱۳۰۲ ش/۱۳۴۱ ق علاقمند بوده است تا از تهران وکیل شود. به نوشته وی:
 «در جواب استفسار وزارت خارجه، علایی وکالت تهران را قبول کرد و سید اسدالله خرقانی در کوکی ماند. چند روز قبل به چاکر برخورد و شروع به غرغر کردن کرد... در هر حال غرغر سید به آسمان بلند شده است و سروصدا زیاد می‌دهد.»^(۳)

اما حمایت وی از رئیس الوزرا نتوانست سودی برای او و اهدافش داشته باشد. رضاخان حتی همان زمان، هیچ نوع انتقادی را نسبت به خود

۱. خاطرات عین السلطنه، (به کوشش مسعود سالور، ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۹) ج ۹، ص ۶۸۰۷

۲. خاطرات عین السلطنه، ج ۹، ص ۶۹۰۸

۳. مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و اسناد فیروز میرزا، (به کوشش منصوره مافی، سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۹) ج ۱، ص ۱۲۶

و رفتارش تحمل نمی‌کرد. به همین دلیل، خرقانی هم از وی آسیبی سخت دید.

از سوی دیگر، از دید نزدیکان سردار سپه، مواضع خرقانی فراز و نشیب فراوانی داشت و این هم به رسیدن پول یا نرسیدن آن مربوط می‌شد. طبیعی است که نمی‌توان به این قبیل اظهارات اعتمادی داشت. سلیمان بهبودی نوشته است:

«امروز (۲۵ اسفند ۱۳۰۲) آسید اسدالله خرقانی، پیشنماز مسجد خیابان فرمانفرما (خیابان شاهپور امروز «خیابان وحدت اسلامی امروزتر!» شرفیاب شد. سید اسدالله خرقانی پیشنماز، مردی بود که اغلب شبها بعد از نماز منبر می‌رفت و از جمهوریت طرفداری می‌کرد. گاهی هم به او کمک مالی می‌شد، اما هر وقت این کمک نمی‌رسید، جمهوری بد می‌شد. ولی به محض این که وجه دریافت می‌گردید جمهوری خوب می‌شد. مردم از اطرافش پراکنده شدند، اما سید اسدالله ول نمی‌کرد. غاقبت به وسیله سرهنگ محمدخان رئیس نظمیه او را احضار کردند و امروز شرفیاب شد. چون روز پذیرایی بود، جمعیت طبق معمول در باغ روی نیمکت‌ها نشسته بودند. سید فرزند خود را هم همراه آورده بود. وقتی سید به میان جمعیت رسید، حضرت اشرف با ملایمت فرمودند: «سید چرا دست بر نمی‌داری؟» سید به صدای بلند جواب داد: «مگر چه کرده‌ام؟» حضرت اشرف که صدای بلند سید را شنیدند بنای پرخاش را با او گذاشتند که فرزند سید کفشهایش را گذاشت و فرار کرد. بعداً رئیس نظمیه بر حسب دستور حضرت اشرف برای تنبیه سید، چند روزی او را به خارج تهران فرستاد. سید ادب شد و من بعد

به جمهوری کاری نداشت.»^(۱)

همچنین بهبودی می‌نویسد که ۳۰ اسفند ۱۳۰۲ خالصی زاده و خرقانی درخواست شرفیابی داشتند که دست نداد.^(۲) دهم فروردین به ملاقات سردار سپه رفته است.^(۳) بعد از آن هم قرار دیدار با سردار سپه داشته است.^(۴)

در این سالها، به طور کلی روابط وی با سردار سپه چندان نامناسب نبوده و گهگاه مردمی که از اطراف قزوین، عریضه‌ای برای رئیس الوزراء داشتند، توسط خرقانی برای رضاخان ارسال می‌کردند. چندین نمونه از این عریض در اسناد خرقانی برجای مانده که نمونه‌هایی از آنها را در بخش اسناد همین کتاب آورده‌ایم.

سردار اسعد که این زمان وزیر پست و تلگراف بوده است، ضمن خاطرات خود در اردیبهشت سال ۱۳۰۴ می‌نویسد:

«دیروز خدمت رئیس الوزراء رسیدم. فرمودند صمصام السلطنه با سیداسدالله خرقانی مشورتی بر علیه من داشتند. قدری تغییر با صمصام السلطنه کردم در موقع مذاکره امیر مجاهد. سید را هم خواستم، کتک زیاد زدم و حبشش کردم. سید پیرمرد محترمی است. ادیب هم هست.»^(۵)

حکایت کتک خوردن سید خرقانی از دست خود رضاخان به این شرح آمده است که گویا بین سید و سردار سپه بحثی درمی‌گیرد و ضمن

۱. بیست سال با رضا شاه، (بهبودی، به کوشش سلیمان میرزا صالح، تهران، طرح نو،

۱۳۷۲)، ص ۱۲۰-۱۲۱

۲. همان، ص ۱۲۴

۳. همان، ص ۱۲۸

۴. همان، ص ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۷

۵. خاطرات سردار اسعد بختیاری (به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۷۲) ص ۱۵۲

آن، سید اسدالله با عصای خود به سردار سپه حمله می‌کند. پهلوی هم او را توقیف و به رشت تبعید می‌نماید و این تبعید دو سه ماه به طول می‌انجامد و آزاد می‌شود.^(۱)

آقای اصغر مهدوی به بنده گفتند (نقل به مضمون که زمانی با پدرم با درشکه از نزدیک کاخ سردار سپه عبور می‌کردیم که سروصدای زیادی می‌آمد. پدرم پرسید: «چه خبر است؟» گفتند: «سردار سپه مشغول کتک زدن خرقانی است.» محتمل است که ماجرای مذکور، به رخدادی که به تبعید خرقانی به رشت منتهی شد، مربوط باشد.

عين السلطنة داستان را (ذیل حوادث سال ۱۳۰۴) ابتدا به صورت مجمل و سپس از قول یک راوی که خود حاضر بوده، مفصل نقل کرده است. اجمالش این است که دوشنبه ۱۷ شوال (۱۳۴۳): «مذکور شد که دیروز آقا سید اسدالله خرقانی از رئیس‌الوزرا کتک خورده و حبس و تبعید شده است... سید اسدالله پول گرفت، تقویت از جمهوری کرد. اعلامیه صادر کرد. خدمت حضرت اشرف رسیدم؛ چنین و چنان عرض کردم. این طور جواب دادند. بدین واسطه مرده از دورش پاچیده شدند. امروز تنها ماند و کتک خورد.»^(۲) عين السلطنة سپس تفصیل ماجرا را با این عبارت آغاز کرده است: «اما تفصیل کتک خوردن آقای آقا سید اسدالله خرقانی از فحول علمای ما». وی خبر را از فخرالممالک که در آنجا حاضر بوده، چنین نقل کرده است:

«سردار سپه وارد شد و به صمصام السلطنة گفت: شما هم با سید اسدالله پیر گبر پدر سوخته دوستی دارید؟» گفت: «فقط دید و بازدید.» [سردار گفت] این پدر سوخته‌ها خیال می‌کنند حالا

۱. تاریخ بیست ساله ایران، (حسین مکی، تهران، علمی، ۱۳۷۴) ج ۴، ص ۳۹

۲. خاطرات عين السلطنة، ج ۹، ص ۷۲۷۴

هم آن عهد است، پدرشان را می‌سوزانم. زنشان را چنین و چنان می‌کنم. رئیس‌نظمیه بیاید. زفتند تلفن کردند، خیلی زود آمد. با تغییر گفت: «برو این سید... را بیاور.» او رفت... در این بین رئیس‌نظمیه با سید اسدالله وارد شدند... سید سیگارد آتش زد و مشغول کشیدن شد. رئیس‌الوزراء از دور نمایان گردید. همه برخاستیم. تا نزدیک شد، به سید گفت: سیگارد را بینداز. او اعتنا نکرد. نزدیک‌تر شد و روی دست سید زد. پدر سوخته! گفتم سیگار را بینداز. از آن ضربت سیگار و چوب سیگار به زمین افتاد. سید گفت: «به شما خلاف عرض کرده‌اند.» گفت: «خیال می‌کنی که با فتنه و فساد مملکت آشوب شود، ای پدر سوخته پیر گبر!» و با دست خود یک «بام» محکمی به سر او زد. سید روی صندلی افتاد و با صندلی روی بوته‌های شمشاد. عمامه افتاد، عصا افتاد، کفش از پایش درآمد. فرمود: بکشید. خدایار خان رئیس‌نظمیه با یکی دو صاحب‌منصب دیگر، پاهای سید را گرفته کشان‌کشان تا دم در بردند. بعد رئیس‌الوزراء رفت. آمدند، عمامه و کفش و عصای سید را هم بردند.»^(۱)

بعد از این واقعه، خرقانی به طور کلی، پای خود را از سیاست کنار کشید. در واقع، نه تنها او بلکه بسیاری دیگر هم به اجبار چنین کردند. در اصل، رویکرد عمومی در میان روحانیون در این دوره، فاصله گرفتن با سیاست است؛ این امر نتیجه شکستی است که در جنبش مشروطه نصیب علما گردید و اثر آن روی مرحوم حائری و حتی بروجرودی برجای ماند. بعدها مهندس بازرگان که در دوران نوجوانی و جوانی به احتمال زیاد پای

منبر و درس خرقانی بوده است - شاهد آن اشاره آقای طالقانی به مرادۀ پدر او با خرقانی است، چنان که میان مرحوم سید ابوالحسن طالقانی با عباسقلی بازرگان هم روابط دوستی وجود داشت - ضمن تقسیم علما به دو بخش، عده‌ای را مخالف ورود در سیاست و عده‌ای را موافق در آن می‌شمارد، و در باره مصداق بخش دوم، به سید اسدالله خرقانی و خالصی زاده مثال می‌زند.^(۱) با این حال، در استبداد رضاخانی، صدای هر مخالفی خاموش شد و از خرقانی و خالصی هم در وادی سیاست، اثری نیست.

خرقانی در سالهای پس از آن، تا زمان درگذشتش در صفر ۱۳۵۵ / اردیبهشت ۱۳۱۵ تنها به اداره محفل درس قرآنی خود می‌پردازد. همانگونه که گذشت، در جمع روحانیون تهران، با سید ابوالحسن طالقانی رفاقت و رفت و آمدی داشته است.

جلسه تفسیر قرآن وی که با حضور جمعی از مشتاقان سخنانش برگزار می‌شده، زان پس یکسره برقرار بوده و مخالفتی هم از طرف حکومت با آن نشده است. حاصل مباحث او در این محفل همان کتاب محوالموهوم است. در همین سالها، جزواتی هم در رد مطالبی که مسیحیان منتشر می‌کرده‌اند، نوشته است که پنج شماره از آن منتشر شده است.

آنچه در این دوره از زندگی فکری او اهمیت دارد، آن است که به موازات بالاگرفتن اندیشه‌های به اصطلاح اصلاح طلبانه. در اوایل دوره رضاخان، از دل جامعه مذهبی، شریعت سنگلجی و خرقانی به کار اصلاح دین پرداختند. البته خرقانی به دلیل سوابق سیاسی، افکارش بیش از سنگلجی ناظر به سیاست بود، اما هر دو در توجهشان به قرآن، کنار

۱. مرز میان دین و سیاست، (نشریه انجمن اسلامی دانشجویان، تهران، ۱۳۴۱) ص ۱۸ -

گذاشتن حدیث و اصلاح دیدگاه‌های شیعه، تندروی‌های خاص خود را داشتند. از این زاویه، این دور را بایست هم مشرب دانست. به طور معمول، شریعت سنگلجی شناخته شده است، اما خرقانی از این دید، کمتر مورد توجه قرار گرفته است.^(۱)

۱. برای نمونه، احسان طبری، در کتاب *جامعه ایران در دوران رضاشاه* (تهران، ۱۳۵۶) با اشاره به جریان اصلاح دینی سنگلجی، (صص ۱۱۱-۱۱۵) کمترین اشاره‌ای به خرقانی ندارد. نورالدین چهاردهمی با همه تفصیل قابل ملاحظه‌ای که در باره دیدگاه‌ها و زندگی شریعت سنگلجی به دست داده (وهابیت و ریشه‌های آن، تهران، فتحی، ۱۳۶۳، صص ۱۵۹-۱۹۷) در باره خرقانی و دیدگاه‌های وی مطلبی نیاورده است.

بخش دوم

آثار مکتوب خرقانی و
اندیشه‌های او

فهرست آثار خرقانی

خرقانی به جز فعالیت‌های سیاسی و نیز کارهای دینی عمومی، علاقمند به کار نگارش بود. از زمانی که در نجف بود، این علاقه در وی وجود داشت و سبب تألیف کتابی در رد بر مبلغان مسیحی شد که به نوعی بحث روز تلقی می‌شد. علاوه بر آن، به گفته خودش دو - سه رساله در باره معنای مشروطه در نجف نوشت که تاکنون به دست نیامده است. پس از آن هم که به ایران بازگشت، به فعالیت تألیفی خود ادامه داد. قالب کلی آثار وی نشان از آن دارد که وی به تناسب مسائل فرهنگی روز و درست در پاسخگویی به نیاز جاری، به تألیف اثری روی آورده است. این زمان، زمانی است که دین زیر هجوم اندیشه‌های مختلف قرار دارد و هر زمان، با طرح برخی از نظریه‌های علمی جدید، حمله‌ای به دین آغاز می‌شود. خرقانی برای خود رسالتی در پاسخگویی به این مشکلات احساس می‌کند لذا شماری از آثارش در مباحث کلامی و عقایدی است که شیوه‌های کهنه و نو در آنها جمع شده است. یعنی علاوه بر بهره‌گیری از آموزه‌های کلامی قدیم، با طرح برخی از داده‌های علمی، تلاش شده است تا از دین دفاع شود. وی رساله‌ای در رد داروین‌یسم می‌نویسد؛ نظریه‌ای که بیشترین ضربه را در اروپا به دین زد و آشکارا نظریه‌ای

برخلاف آنچه در کتاب مقدس آمده بود، طرح کرد. یکی دیگر از زمینه‌های علمی مورد علاقه وی، مباحث حقوقی است. وی این احساس را از زمانی که در مجلس سوم بود، به دست آورد و پس از آن با نگارش چندین اثر کوشید تا دیدگاه‌های حقوقی خود را که بر پایه نظریه مساوات و مواسات بود، در این آثار عرضه کند. نگارش کتاب روح التمدن تلاشی بود که وی پس از نزدیک به یک دهه که از مشروطیت گذشت، و خود سخت از آنچه رخ داده بود، نادم و نگران بود، برای بازسازی نظریه دمکراسی اسلامی انجام داد. وی این حرکت را برای گریز از قوانین غربی آغاز کرد و تلاش کرد تا بر اساس تجربه تاریخ صدر اسلام، نوعی نظریه سیاسی دینی مستقل پدید آورد. وی در این اثر، تا به آنجا پیش رفت که مشروطه را ساخته دست اجانب خواند، یعنی همان مطلبی که شیخ فضل‌الله نوری گفته بود و همین مؤلف، آن زمان در نجف بر ضد او فتوا جمع می‌کرد.

نگارش رساله حجابیه هم که به لحاظ زمانی مقارن با تألیف روح التمدن بود، باز در پاسخ شبهاتی بود که درباره حجاب طرح شده بود. وی در این رساله نوشت که طی سالهای اخیر مصیبتی بر سر اسلام آمده که طی ۱۳۰۰ سال این مصیبت پیش نیامده بود.

به هر روی، آثار خرقانی، در قالب ادبیات خاصی است که خود به نوعی وضعیت فرهنگ دینی آن روزگار را در مواجهه با فرهنگ شرك نشان می‌دهد. طبعاً سطح کارهای او به لحاظ علمی بالا نیست، اما مراجعه به آنها برای نشان دادن تاریخ تفکر در کشور ما می‌تواند يك گام به جلو باشد و شخصیت فکری یک روحانی نوگرایی مشروطه خواه پشیمان را نشان دهد.

فهرست تألیفات وی در پشت کتاب برهان الساطع او - چاپ سال

۱۳۱۴ ش - آمده، از این قرار است:

۱. رساله رد نصاری (کشف الغوایة فی رد الهدایة) منطبعة نجف اشرف
 ۲. رساله اصول عقاید، منطبعة طهران.
 ۳. رساله تنقید قوانین عدلیه، ناتمام، منطبعة طهران
 ۴. رساله روح التمدن و هویت الاسلام، منطبعة طهران
 ۵. رساله رد داروینیست‌ها، منطبعة طهران
 ۶. رساله کثرت و وحدت زواج، منطبعة طهران
 ۷. پنج جزوه رد مبلغین نصاری، منطبعة طهران
 ۸. مختصری [در] مرام جامعه مقدسه اسلامی، منطبعة طهران
 ۹. رساله رد برکشف حجاب، منطبعة طهران
 ۱۰. کتاب قضا و شهادت اسلامی، منطبعة طهران
 ۱۱. رساله نبوت خاصه و ابدیت اسلام و حماسه با ادیان
 ۱۲. رساله در متشابهات قرآن و حدیث من فسر القرآن، و حماسه علمی و عملی بر تمام علمای نوع بشر از ادیان قدیمه و جدیده.
 ۱۳. برهان الساطع فی اثبات الصانع رساله‌های دیگر که باید طبع شود:
 ۱۴. رساله حقوق اسلامی
 ۱۵. رساله در مفهوم و مصداق اولوالامر قرآنی که تا حال از مبتکرات آیات شریفه است.
 ۱۶. رساله مقدسه محو الموهوم و صحو المعلوم
- ما در اینجا شماری از مهم‌ترین آثار او را مرور کرده و مهم‌ترین دیدگاه‌های او را در هر زمینه بیان خواهیم کرد.

کشف الغواية في الرد على الهداية^(۱)

خرقانی این کتاب را در روزگاری که در نجف بوده نگاشته است. زمانی که تبلیغات میسیونرهای مسیحی فراوان بوده و به تازگی کتابی با عنوان الهدایة در رد بر کتاب اظهار الحق رحمة الله هندی نوشته شده بوده است. خرقانی در مقدمه کتاب خود، با اشاره به این که متن کتاب الهدایه بیشتر تبلیغی و خطابی است، نیت خود را دایر بر نگارش ردیه‌ای بر جزء سوم آن کتاب بیان داشته است. این جزء بیشتر در نقد آیات قرآنی بوده و خارقانی به پاسخگویی به انتقادات پرداخته است. بخش‌های زیادی از کتاب به نقد انجیل و تناقضات موجود میان اناجیل چهارگانه اختصاص یافته است. ■

این کتاب باید در شمار نخستین آثار خرقانی باشد. گرچه وی بعدها هم در تهران، جزوات کوچکی در این باره منتشر کرد. از این جزوات کوچک که پنج عدد آن منتشر شد، دو عدد آن در اختیار نویسنده قرار گرفت. یکی با عنوان جواب اعتراض ثانی شورانگیز تبلیغ نصرانیت و دیگری با عنوان خصومت نصارا بر اسلام. از این جزوات چنان بر می آید

۱. السيد اسدالله المجتهد الخارقانی، نجف، مطبعة حبل المنین، ۱۳۲۹ ق / ۱۲۹۰ ش، ص ۹۴
ص. عربی

که مبلغان مسیحیت در تهران، با استفاده از محیط‌های بیمارستانی که پدید آورده بودند، به نشر افکار مسیحی و ضد اسلامی می‌پرداختند. خرقانی از مریضخانه امریکایی با عنوان دارالتبلیغ نصرانیت یاد کرده و می‌گوید که در آنجا هفده مبلغ مسیحی هستند که به خانم‌های مسلمان می‌گویند: این خانم‌های خوار و ذلیل که به اینجا پناهنده شده‌اید، بدانید دین شما باطل است. یکی آن که پیغمبر شما شهوت پرست بود. دوم آن که قرآن شما چنانچه ملاحی شما می‌گویند مشکل است، کسی نمی‌فهمد. سیم آن پیغمبر دین خودش را به شمشیر رواج داده. نصارا شوید که نجات ده همه عیسی است. خرقانی می‌افزاید که در نمره قبل پاسخ اشکال اول را دادیم و در این شماره، به پاسخ اشکال دوم می‌پردازیم. وی در این پاسخ، تلاش می‌کند تا نشان دهد قرآن برای عامه مردم قابل فهم است. این همان مطلبی است که وی در بحث تشابهات قرآن هم که رساله‌ای مستقل در باره آن نوشته، آورده و ما هم گزارش آن را در ادامه خواهیم آورد.

در نوع پاسخگویی‌های وی، می‌توان آگاهی نسبتاً خوب وی را از مسیحیت دریافت. وی آیین مسیحیت را متهم می‌کند که با اندیشه‌های گنوسی و عرفانی شرقی درآمیخته و در این باره به دایرة المعارف لاروس استناد می‌کند و مطالبی از آن نقل می‌نماید.

اصول عقاید^(۱)

خرقانی این کتاب را در سالهای نخست مشروطه نوشته و سال تألیف آن، روزگاری را نشان می‌دهد که به نوشته او «انقلابات داخله ایران به مرتبه‌ای رسیده که عقلا متحیر و دانایان سرگردان» است. وی در مقدمه با اشاره به فساد اخلاق حاکم در ایران و نفوذ بیگانان در همه امور از «توغل در هوسات و انغمار در شهوات» اظهار نگرانی کرده، چاره آن را امر به معروف و نهی از منکر می‌داند. وی معتقد است که هویت ایرانی، بر پایه دین است چرا که «محکم‌ترین جامع میان افراد مسلمان که عنصر غالب ایرانی است، دین اسلام است».^(۲) زمانی که دین قوی بود، مسلمانان هم نیرومند بودند؛ اما عامل اصلی تنزل مسلمانان در قرون اخیر، همانا «مخالفت احکام و قوانین اسلام است که جامع حقیقی است». وی راه حل اصلی را بازگشت به عصر نخست نبوی و خلفای اول می‌داند: «باید مسلمین این دوره مراجعه به احوال پیغمبر و پیروانش کرده، حالت اسلامی خودشان را به حالت اسلام روز اول برگردانند».

به هر روی، ضعف اعتقادات دینی در میان مردم، عامل مهمی است

۱. اسدالله مجتهد خارقانی، طهران، مطبعة فاروس، ۱۳۲۹ ق / ۱۲۹۰ ش، ص ۱۰۰. فارسی.

۲. اصول عقاید، ص ۵

که مؤلف را به نگارش کتابی در باره اصول عقاید واداشته است. کتابی در «یک صد درس» و یکصد صفحه برای «نوباوگان اسلامی» که «در این دوره تجدد در مدارس ابتدایی» مشغول به تحصیل هستند. بنابراین کتاب برای مدارس جدید نوشته شده است.

باید به این نکته توجه کرد که نجف در سال ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ پس از اعدام شیخ فضل‌الله و درگذشت مشکوک آخوند خراسانی و با توجه به رخدادهای تهران که همه حکایت از بی‌دینی و لامذهبی می‌کرد، به شدت نگران وضع اعتقادی مردم شد و همین مسأله است که نویسنده ما را هم که در زمره روحانیون مشروطه‌خواه بود، وادار کرد تا به نگارش این اثر دست یازد.

در واقع این کتاب، یک اعتقادیه است که ضمن آن عقاید صحیحی که یک بچه مسلمان باید داشته باشد، در آن بیان شده است. به همین دلیل، هیچ نوع استدلالی در مباحث مطرح نشده یا اگر شده بسیار مختصر و کوتاه است.

وی ضمن بحث نبوت، به این نکته که تمام امور و از جمله سیاسات، در احکام اسلامی آمده^(۱) به پاسخ‌گویی به این شبهه می‌پردازد که اگر آثار اسلامی، برای پیشرفت وافی بود، چرا سلطنت اسلامی ترقی نکرده است. وی پاسخ می‌دهد که «تنزل سلطنت اسلامی به رؤسای آنها مستند است که به مقررات آن عامل نبودند... این همه ذلت‌آلود میان از عمل نکردن به احکام اسلامی است». وی در اینجا همان اعتقاد رسمی خود را که چهل سال نخست هجری را دوران شکوه و دمکراسی اسلامی می‌داند مطرح کرده می‌نویسد که در آن دوره اسلام در همه جا پیشرفت

کرد. با این همه، اظهار می‌کند که در این کتاب قصد تطهیر این و آن را ندارد، بلکه غرضش بیان عقاید اسلامی است.^(۱)

خرقانی در این کتاب، ضمن بحث از شریعت و نبوت به بیان فلسفه جعل حکم در میان دول در آن عصر پرداخته می‌نویسد که آنان هیچ ملاحظه خدا و آخرت را ندارند و صرفاً به مصالح دنیوی می‌اندیشند. حتی منافع دُول دیگر را هم در نظر نمی‌گیرند، مگر وقتی که مبتلا به دولتی شوند که قدرتش همانند قدرت اوست. در آن صورت مصلحت او را هم در نظر خواهند گرفت. دولت مدرن از نظر او دولتی است که «نه خدا می‌شناسد نه آخرت می‌داند. نه عقل دارد نه دین، نه مروت، نه انصاف، نه آدمیت، نه انسانیت، نه عدالت، نه قانون، نه مساوات، نه اخوت، نه برادری، نه برابری و نه آزادی» بلکه «دولت هیچ نظری جز ازدیاد قدرت و ثروت و توسیع حدود سلطنت» ندارد.^(۲)

وی پس از آن که در باره نبوت و معاد مطالبی می‌گوید، به شرح اصول مذهب، یعنی عدل و امامت می‌پردازد. به باور وی، خلافت حقّه، غیر از سلطنت اسلامی، یعنی نظریه رایج در ایران مشروطه و حتی پیش از مشروطه است.

خرقانی در تشریح بحث امامت، با ابهام پیش می‌رود و ضمن اشاره به اختلاف نظر شیعه و سنی، اختلاف آنان را در بحث عصمت امام می‌داند. به اعتقاد وی سنیان در انتخاب خلیفه توسط مردم به گونه‌ای می‌اندیشند که می‌توان گفت که نظریه‌شان همان جمهوریت است.

آگاهیم که خرقانی از نسلی است که پیرو سید جمال است و در این باره نه تنها به وحدت اسلامی می‌اندیشید که به گونه‌ای خاص تمایل به

۱. همان، ص ۵۱

۲. همان، ص ۵۳

تأیید دمکراسی چهل ساله نخست اسلامی دارد که آن را در کتاب روح التمدن تشریح کرده است. وی تقریباً به صراحت - و در ظاهر به نقل از اهل سنت - می‌نویسد که ابوبکر و عمر «بر طبق سنت و عدالت رفتار نمودند» اما وقتی عثمان از این مسیر خارج شد، بر او شورش کردند.^(۱) در ادامه باز تأکید بر قدسیت آن چهل سال دارد: «هزار افسوس که پس از معاویه تمام سلطنت‌های اسلامی پیرو معاویه» شدند.^(۲) اندکی پس از آن به تشریح دیدگاه‌های شیعه در باره امامان می‌پردازد و از حدیث غدیر و دیگر فضایل امام علی (ع) یاد می‌کند. شرح زندگی تک تک امامان در فصل‌های بعدی آمده است.

وی در آخرین بخش، ضمن اشاره به این که به هر روی، کسانی در موضع انکار دین یا برخی از احکام آن قرار گرفته‌اند، بر آن است که «انکار ضروری دین» منجر به کفر می‌شود. البته اگر انکار ضروری با شبهه باشد «حکم به کفر چنین شخصی خالی از جرأت بر مولی نیست». (ص ۹۹) در اینجا «بر علمای مذهب لازم است که به طریق حسن بل احسن، جواب شبهات این شخص را بیان نمایند».

تألیف این رساله در ذی‌القعدة سال ۱۳۲۹ پایان یافته است.

۱. همان، ص ۸۰

۲. همان، ص ۸۲

رساله رد بر کشف حجاب و وجوب حجاب به حکم عقل و تصریحات کتاب الله و سنت نبوی^(۱)

رساله حجابیه خرقانی، به دلیل آن که به يك مسأله زنده روز مربوط می‌شود، حاوی دیدگاه‌های بسیار مهم مؤلف در باره مسائل فرهنگی جاری آن دوره است. از این جهت، وی در این رساله، نه فقط به بحث حجاب، بلکه به مسائلی چون مشروطه و آزادی و غیره هم پرداخته است.

مؤلف در این رساله که آن را در سال ۱۳۳۵ ق / ۱۲۹۶ ش تألیف کرده، با اشاره به تغییراتی که در عصر جدید رخ داده است، به ویژه شیوع دنیاگرایی و «زخرفات ظاهریه» و تغییراتی که در وضعیّت قانون نکاح و ازدواج صورت گرفته است، تصریح می‌کند که در این زمان، برخی «بی‌محابا تخطئه احتجاج مخدرات را نموده، مستور بودن آنها را مخالف تمدن و کاشفات الوجوه بودن آنان را» مطرح می‌کنند. همین امر مؤلف را بر آن داشته است تا با تألیف این رساله «جهات شرعیّه و عقلیّه و سیاسیّه» مسأله حجاب را تبیین کند.

۱. آقا سید اسدالله مجتهد میرسلامی خارقانی، تاریخ تألیف ۱۳۳۵ / ۱۲۹۶ ش، تاریخ بازبینی و چاپ: شهر شعبان المعظم ۱۳۵۱ / ۱۳۱۲ ش

فصل نخست کتاب در بیان ادله شرعی حجاب مشتمل بر آیات قرآن و احادیث است. در این بخش آیات ترجمه و شرح شده و شأن نزول آنها بیان گردیده است. پس از آن، روایات حجاب مورد بحث قرار گرفته است. دلیل دیگر مؤلف در باره حجاب، سیره قطعیه مسلمانان در گذشته و حال است. ملل اسلامی، به رغم همه تفاوت‌های فرهنگی که در حال حاضر دارند، در امر حجاب متفق هستند به طوری که «مسلمانان هندی، چینی، ترکستانی، افغانی، ایرانی، عثمانی، مصری، تونس‌سی، حبشی، فارسی، یمنی، جبلی، شامی، جزائری، مراکشی، جاوه‌ای، قفقازی و تاتاری» با وجود اختلاف آنان در «لباس و زینت و رسوم و آداب اکل و شرب» و جز این‌ها در امر حجاب متفق‌اند؛ درست همان طور که در نمازهای پنجگانه با یکدیگر اتفاق نظر دارند؛ آن گونه که در امر «نقاب گرفتن زن و احتجاب حرائر و محترمات نسوان اسلامی در جمیع کوره ارض به یک نحو تطابق دارند». از نظر خرقانی، تردید در حکم حجاب در اسلام تنها می‌تواند ناشی از «امراض دماغی و اختلالات فکری» باشد.

بحث بعدی مؤلف، بحث از حکمت حکم حجاب است. وی در آغاز به برخی از تفاوت‌های بنیادین میان اندیشه دینی با اندیشه غیر دینی اشاره کرده و یکی از آنها را نگاه دهری‌ها به زن و مسأله شهوترانی می‌داند؛ در دین اسلام، شهوترانی و هرزگی ممنوع، اما در نگاه دیگران، «حریت حیوانیه» به صورت «قوانین دول» درآمده و «مطلوب عامه» واقع شده است. در واقع، اعتراضات اخیر نیز در ایران به مسأله حجاب، از دید خرقانی، نشأت گرفته از فرهنگ دینی و به عبارتی «از حلقوم عالم اسلامی» نیست، بلکه معترض «یا دهری است، یا اساساً منکر اسلام است یا عوام بحت بسیط احمق».

از نظر خرقانی، «دوره تجدد» «دوره تبدیل احکام و حملات اهل ادیان

به اساس متین دین قویم اسلام» است. کسانی که در پی تجدد غربی هستند، به مقایسه وضع ایران با اروپا پرداخته و حجاب را مانع از پیشرفت و تجدد می دانند. بدین ترتیب، به نظر خرقانی، اعتراض آنان «اعتراض سیاسی» به معنای وسیع کلمه است. استدلال متجددین این است که «چون در آن دول به طور عموم زن‌ها مشغول کسب‌اند و اشتغال به کسب با حجاب» سازگار نیست «ما هم باید مثل آن‌ها، زن‌ها را بی حجاب کنیم» تا پیشرفت کنیم. خرقانی می‌کوشد تا ثابت کند پیشرفت و ترقی اقتصادی ربطی به حجاب و بی حجابی ندارد. کار کردن زن‌ها پس از آنی است که کشور پیشرفت کرده، نیاز به نیروی کار دارد، درست مثل روستاهای ما؛ نه در کشوری مانند کشور ما که «مردان بیکار فقیر» فراوانند و به صورت عمده با بدترین شرایط برای کار به کشورهای دیگر می‌روند. پرسش وی آن است که «آیا هیچ ذی‌شعوری می‌تواند بگوید که کشف صورت زن‌ها باعث استخراج معادن یا ایجاد کارخانه یا باعث نشر قانون مساوات و عدالت می‌شود؟»

خرقانی که خود زمانی اهل تجدد و مشروطه خواهی بوده، اکنون به این نتیجه رسیده است که طی پانزده سال جنبش تجددگرایانه، «همان غرض هزارساله اعادی اسلام به دست مسلمان‌نماهای عصر ما جاری شده و می‌شود.» وضعیت به گونه‌ای شده است که ما ملت، فصل ممیز خود را که همین شرع اسلامی است، «به دست خود خراب و به ذلت اسارت و عبودیت دیگران تسلیم می‌شویم».

وی بار دیگر به تباین ذاتی میان تفکر دینی و دهری اشاره کرده، مظاهر فسق و فجور غربی را که به صورت قانون درآمده است، در امتداد تفکر دهری ارزیابی می‌کند. نتیجه طبیعی آن نیز از میان رفتن حرث و نسل است که در انتظار غرب است. به علاوه، ابتلای به «امراض عدیده

کثیفه مثل کوفت و شانگر و سوزنک و امراض مزاجی و جلدی دیگر» که نتیجه بی‌حجابی و فحشاست. در واقع، تفاوت همین است که اسلام فحشا را نمی‌پذیرد و همه محدودیت‌ها را برای جلوگیری از این امر ترتیب داده، در حالی که دیگران، آن را به صورت قانون درآورده‌اند. به نظر وی کسانی که منادی کشف حجاب شده‌اند، قصد نجات ایران را ندارند؛ آنچه برای اینان اهمیت دارد «تقلید ملل متمدنه» و تلاش برای آن است که «پایتخت اسلامی را غیر اسلامی سازند» و الا آبادی مملکت «ابداً منوط به آزادی زن‌ها نیست».

وی پس از آن آزادی را به دو نوع تقسیم می‌کند: حریت حقوقی و حریت دینی. حریت حقوقی آن است که «شخص در حفظ مختصات خودش از جهات نفوس و اعراض و اموال» به گونه‌ای باشد که کسی نتواند بدون حکم شرع یا قوانین موضوعه عرفی، حقوق او را سلب کند. این امری پسندیده است که بر اساس آن، نمی‌توان حق حجاب را از مردم گرفت. آزادی حقوقی چیزی است که «شرع انور اسلام صریحاً به عامه ناس رسانده» است. اما مع الاسف «حریت و آزادی حقوقی در ایران نیامده» است؛ اما حریت دینی یعنی «مختار بودن اشخاص در اقامه دین و ترویج منهیات دینتی» یا به عبارتی آزادی در رواج بی‌دینی و مظاهر آن مانند «قمارخانه‌ها و شراب‌خانه‌ها و فاحشه‌خانه‌ها و تماشاخانه‌ها، اگرچه متجددین به نمایش اخلاق شهرت می‌دهند» است. نتیجه پدیده تجدد در ایران آن بوده است که «حریت حقوقی که حافظ حدود و حقوق اشخاص است متروک و به جای آن‌ها آزادی دینی نسبت به اسلام معمول شده است». به نظر وی و بر اساس تجربه پانزده ساله‌اش «علت تنزل و تدنی ایران، سدّ باب حریت حقوقی و فتح باب حریت دینی است که در لسان شرع فتح باب کفریات و در لسان حدود بشری ترویج حریت

قاطر چموشی است».

خرقانی در نهایت به بررسی اهداف طالبان آزادی نسوان پرداخته و احتمالات مختلف را مورد بحث قرار داده است. نخست کار کردن زن‌ها در بیرون منزل است که به نظر وی، در خود ایران، برای قرن‌ها، بیشتر جمعیت زن ایران در روستاها مشغول به کار بوده‌اند. اگر مقصودشان این است که حجاب مانع از تعلیم و تربیت زن است، این نیز اندیشه باطلی است؛ برای این که آموزش زنان با حجاب آنان منافات ندارد، چنان که در تمدن اسلامی از این قسم زنان فراوان بوده‌اند. وی به این قبیل متجددین توصیه می‌کند که عجالتاً امکانات موجود را صرف آموزش و تربیت اکثریت بیسواد مردان بکنید؛ پس از آن در اندیشه زنان باشید، چرا که «بالضروره، مرد هر خانواده که تربیت شد، زن آن خانواده بالتبع تربیت خواهد شد». وی معتقد است که این قبیل اهداف، بهانه است؛ اهداف واقعی طالبان رفع حجاب، هتک ناموس اسلام، نشر دین جدید ضد اسلامی، رواج التذاذات حیوانی از عفایف مسلمانان، و تولید و تکثیر ولدالزنا در مملکت اسلامی است. آنچه مهم است نه نشر این قبیل افکار در جامعه اسلامی، بلکه «تقصیر جامعه دیانت و ضعف عقاید مسلمین است که به کلی از احساسات نوعی دین‌نگاه‌داری عاریند» و نمی‌توانند در برابر این قبیل افکار از دین مبین حمایت کنند. به راستی انسان می‌بیند که گویی شیخ فضل الله زنده شده و منادی دفاع از شریعت شده است؛ یعنی یک روحانی مشروطه خواه دوآتشه، پس از پانزده سال دریافته است که تمام آن تلاش‌ها عملاً به همان جایی ختم گشته است که شیخ فضل الله از پیش نسبت به آن هشدار داده بود.

رسالة حجابیه در شعبان المعظم ۱۳۵۱ ق / آذر ۱۳۱۲ ش به چاپ

رسیده است؛ اما تاریخی که در پایان آن به عنوان سال تألیف آمده، و یکی

دو بار در متن کتاب نیز از آن یاد شده، سال ۱۳۳۵ ق / ۱۲۹۵ - ۱۲۹۶ ش و تاریخی که تاریخ امضای کتاب توسط وزارت معارف است، سال ۱۳۰۰ ش / ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ ق است. بنابراین پیداست که رساله دست کم نه سال پیش از سلطنت رضاخان نوشته شده و هفت سال پس از سلطنت وی به چاپ رسیده است. گفتنی است که رسمیت کشف حجاب از دی ماه سال ۱۳۱۴ آغاز شد که دو سال پس از چاپ این رساله است. نیز گفتنی است که در متن رساله، یکبار از انقلاب ۱۳۳۹ یاد شده با این عبارت که «حریت حقوقی که از اول انقلاب ۱۳۳۹ تا حال اسمی دارد و رسمی ندارد». این سال برابر کودتای ۱۲۹۹ است و از نظر زمان تألیفی که خود مؤلف نوشته، چهار سال پس از آن است. محتمل است که این مطلب بعدها به متن افزوده شده باشد یا آن که اساساً تاریخ یاد شده غلط و اشاره‌وی مثلاً به زمان انقلاب مشروطه باشد. طبعاً احتمال نخست قوی‌تر است.

روح التمدن و هوية الاسلام، اسلام چهل سال اول يا دموکراسی عالم^(۱)

در میان آثار خرقانی، این اثر به لحاظ سیاسی، مهم‌ترین نوشته او به‌شمار می‌آید؛ چرا که وی عمده دیدگاه‌های خود را در ارتباط با اندیشه سیاسی و نیز نظام سیاسی مطلوب خود بیان کرده و به صورت منظم، یک اثر سیاسی پدید آورده است. هدف وی از نگارش این اثر ایجاد حزبی با عنوان فرقه دموکرات اسلامی بوده است.^(۲) کتاب مشتمل بر دو مقدمه، دو فصل، یک خاتمه و پس از هر فصل چند تنبیه است.

اهمیت این اثر آن است که پس از یک دهه از مشروطه نگاشته شده و مؤلف زمانی آن را نوشته است که مشروطه آثار درونی خویش را بروز

۱. آقا سیداسدالله مجتهد خارقانی، چاپ اول، به تصویب وزارت جلیله معارف، طهران، خیابان ناصریه، جنب شمس العماره، کتابخانه ترقی، ۱۳۳۵ / ۱۲۹۶، از این کتاب، یک نسخه دستنویس که برای چاپ آماده شده بوده است، همراه با دو رساله دیگر در یک مجموعه به شماره ۴۷۲ در کتابخانه آستانه حضرت معصومه (س) در قم موجود است. رساله دوم این مجموعه در تطبیق گفته‌های امامان (ع) در باره مسائل علمی روز و تطبیق آنها با داده‌های علمی است که مناسفانه به دلیل نقص آن، نویسنده شناسایی نشد. (آیا ممکن است از خرقانی باشد؟). رساله دیگر این مجموعه با عنوان «لسان المسلمین فی رد المبلغین من المسیحیه و الکلیمین» از امام عبدالحسین نجفی که در سال ۱۳۴۷ نوشته شده است.

۲. بنگرید: راپرت‌های پلیس مخفی، ص ۱۷۹

داده و مؤلف که خود روزگاری سخت بدان دل‌بستگی داشته، با پیامدهای منفی آن آشنا و به مقابله با آن کشیده شده است.

مقدمه اول وی در باره تعریف حق و حد است. حق چیزی است که به کسی اختصاص دارد و حد، حدود و نهایت آن حق است، جایی که صاحب حق، فراتر از آن نبایستی تصرف کند، و الا تجاوز محسوب می‌شود. وی سپس اقسام حقوق را شرح داده و در نهایت روشن می‌کند که مقصود وی بیان حقوق داخله است، حق و حدودی که میان مردم و حکومت وجود دارد؛ حقوق ملت. عجالتاً از بیان حقوق خارجه مانند قراردادهای و عهدنامه‌ها سخنی نمی‌گوید.

وی سپس از تقسیمات رایج در علم حقوق که حقوق را به شخصی و شیئی تقسیم کرده یا آن را طبیعی و وضعی می‌دانند، یاد کرده و از آنها اظهار ناخشنودی می‌کند. به علاوه کسانی را که می‌کوشند تا «شرف حقوق‌دانی را برای اروپا ثابت کنند» و عنوان کنند که «حقوق اصطلاح جدیدی» است ملامت می‌کند. در این تقسیم بندی، وی از حق شرفی یاد می‌کند که به دو بخش شرف شخصی و شرف نوعی تقسیم می‌شود. از نظر وی، شرف نوعی، همان شرف دیانتی و قومی است. چیزی که از میان ایرانیان مهاجرت کرده است. دلیلش آن که «احکام مُتَقَنَّهُ اسلام» را تغییر داده‌ایم و «زبان قومیت خود را به رایگان» رها کرده‌ایم و قوانین داخله را هم به دست چند نفر خائن سپرده‌ایم.

وقتی حدود و حقوق معین شد، باید گفت حکومتی عادل و متمدن و تربیت شده است که حافظ حقوق ملت باشد و در سایه حکومت وی کسی نتواند از حد و حق خود تجاوز کند. مهم آن است که در رعایت و حفظ حقوق، هیچ طبقه‌ای بر طبقه دیگر امتیازی نداشته باشد. در واقع، بر اساس نگرش وی «طبیعت حق و حد» «عدم تمایز صاحبان حقوق و

حدود است» البته وی از وضع جاری ایران راضی نیست و معتقد است که در ایران «تضییع حقوق و هرج و مرج، دایم در تزیاید است».

خرقانی می‌کوشد تا نشان دهد حقوق اسلامی، به دلیل مساواتی که برای همه در برابر قانون قائل است، تمامی ویژگی‌های یک حقوق عالی و بهترین را دارد. در برابر این قانون، حتی معصومین هم با دیگران برابر هستند و به همین دلیل دموکراسی اسلامی به مراتب شتی، اتم و اکمل از دموکراسی ملل سایره است. اشکال آن است که در دوره انقلاب که مقصودش انقلاب مشروطه است، قوانین اسلامی به کناری گذاشته شد. از یک سو مشروطه خواهان افراطی، اسلام را در مجموعه استبداد ارزیابی کرده آن را کنار گذاشتند و از سوی دیگر مستبدین هم اسلام را مؤید استبداد گرفته و راه را برای اعتراض بر اسلام هموار کردند. برخی روحانیون هم به گونه‌ای رفتار کردند که گویی اسلام و استبداد یکی است. این وسط تنها چیزی که ضرر کرد اسلام بود، به طوری که «در این جنگ مغلوبه و نهضت ملی، جسد مقدس اسلام را تیرباران کردند». اسلام‌گرا رمی به مستبد شد؛ چنان که حریت‌گرا هم رمی به زندقه گردید. در حالی که اندکی دقت می‌توانست اسلام را در این میانه به بهترین صورت عرضه کند، اسلامی که قائل به حریت و مساوات است. توهم پیوند اسلام با استبداد، ناشی از یک دوره طولانی حکومت‌های استبدادی است که این تصور را در میان برخی ایجاد کرده است، اما امروزه که «روح خبیثه خودمختاری» یعنی استبداد، از میان رفته است، باید دانست که «نسخه عتیقه صحیحه دموکراسی عالم» در مکتب اسلام، اسلام است.

وی در فصل اول در باره معنای استبداد و آزادی سخن می‌گوید. استبداد نه تنها در حکومت یک نفر بر مردم بلکه به صورت استبداد پارلمانی هم قابل تصور است. البته اگر یک شخص، تنها مجری قانون

باشد، دیگر به او مستبد نبایست گفت. آنچه مهم است نخست قانون و ثانیاً اجرای آن به صورت مساوی و برابر. برای همه مردم از همه طبقات است. بنابر این حکومت‌ها، یا استبدادی‌اند و یا قانونی. حکومت‌های قانونی می‌توانند مشروطه یا جمهوری باشند و در هر حال، مصداق حکومت عادلانه و متمدن باشند. در این موارد، شکل حکومت مهم نیست، مهم آن است که «تساوی افراد ملت عموماً بدون ملاحظه هویت شخصی در محضر قانون» مراعات شود. حاکم چه خود را سلطان بنامد چه شکل دولت، جمهوری باشد، تفاوتی ندارد.

در این که مبنای طبیعی استبداد چیست، وی بر این باور است که انسان‌ها ذاتاً بنای تخطی و تجاوز از حدود خود را دارند و همین است که «روح استبداد و ظلم و وحشیت و بربریت و هرج و مرج است.» انبیا برای کنترل این تجاوز و ستم آمدند. بنابراین شریعت اسلامی «عهده‌دار صیانت حقوق و حدود بشری و ذمه‌دار بسط قوانین مساوات و موااسات» است. تجربه تاریخی مهمی که در این ارتباط وجود دارد، دولت چهل ساله نخست اسلامی است که حقوق در آن رعایت می‌شد، اما بعد از آن استبداد و غصب حقوق ضعیفا جایگزین گردید. خرقانی این نکته را در بسیاری از آثار دیگر خود هم آورده است که چهل سال نخست اسلام، نوعی دموکراسی اسلامی بوده است. پس از آن اسلام با لباس ظلم پوشانده شد و گرچه جثه اسلام «به طراوت و نضرت سابقه باقی ماند» اما پرده‌های سیاه و حجابات مظلومه روز به روز ضخیم‌تر شد. وی از این که برخی از روحانیون، «اسلام را با استبداد و خودرأیی ملازم دانسته» اند و در مقابل کسانی از اروپایی‌ها «از روی بغض و عداوت، حقیقت اسلام را» «منافی تمدن» معرفی کرده‌اند، سخت نگران است و آنها را نوعی هذیان‌گویی وصف می‌کند.

این آشفتگی فکری سبب شده است تا خرقانی تلاش کند تا از موقع و موضع یک روحانی، رساله حاضر را در تعریف دموکراسی واقعی اسلامی بنگارد. وی آموزه‌های اسلامی را بر پنج قسمت می‌داند: اصول عقاید، اخلاق، عبادات، مطالب علمی و سیاسیات. رساله حاضر در شرح بخش پنجم است. در این زمینه، وی بر این باور است که «روح سیاست اسلامی، حریت و مساوات و مواسات در حفظ حقوق و حدود نوع بشر و حکومت ملی و دموکراسی منتشره در تمام دنیا است». وی دموکراسی اسلامی را اصلی‌ترین نوع دموکراسی در جهان می‌داند و حتی بر این باور است که «دموکراسی تمام ملل ریزه‌خوار نعمت اسلامی است».

همان گونه که مکرر گذشت، وی اساس این دموکراسی که آن را همزمان حریت و عدالت دانسته، تساوی همه در برابر قانون می‌داند. برای اثبات این نکته، مروری بر احکام شریعت دارد و نشان می‌دهد که در همه ابواب، هیچ نوع امتیازی در قوانین برای طبقه‌ای منهای طبقه دیگر قرار داده نشده است. مثال‌های مختلفی از انواع معاملات، احکام قضایی، و امور نکاح و زواج و زکات و جهاد ارائه می‌دهد تا این تساوی را نشان دهد. طبعاً ممکن است در جامعه‌ای هوای نفسانی غالب شود و قانون وسیله‌ای برای اعتبارات شخصی و هوسرانی افراد شود. مشروطه ممکن است چیز خوبی باشد، اما مشروط بر آن که آلت دست اشخاص و افراد نباشد. به نظر وی، تجربه مشروطه در ایران، مساعد و مناسب نبوده است «مثل قانون مشروطه. عصر ما که اسماً مملکت مشروط است و عملاً استبداد اجتماعی و هرج و مرج».

در اینجا چندین نکته را به عنوان تنبیه یادآور شده است. نخست آن که این نظریه که «دین ربطی به سیاسیات ندارد» مطلب نادرستی است. منهای انبیا و معصومین که مشروعیت و قدرشان از نفس اسلام آمده

است، ریاست‌های انتخابیه پس از آنها هم «منتزع از تصریحات نبویه» است. اگر درباره مسیحیت چنین ادعایی بشود، اشکالی ندارد، اما اسلام، با این همه احکام سیاسی، نمی‌توان گفت خالی از سیاست است.

تنبیه دوم نقد این سخن است که «به مقتضای وقت احکام تغییر می‌کند». وی این سخن را که بهانه پیشرفت و رسیدن تمدن است، نادرست می‌داند. از نظر وی، ترقیات ملل، به رشد کارخانجات و صنایع است نه تغییر احکام شرعی به عرفی. البته موضوعات باید تجدید شود تا با رشد اقتصادی کشور ما پیشرفت کند، اما این که «مقتضیات وقت» در «احکام الهی» تأثیری داشته باشد «غلط محض و محض غلط» است، البته ضرورت‌هایی شبیه اکل میته، وجود دارد، اما قانون دائمی نیست. تأسف خرقانی از مردمی است که بین موضوع و محمول، یعنی موضوعات عرفی خارجی و احکام شرعی فرقی نمی‌گذارند. این تنبیه با این جمله خاتمه می‌یابد: «وای بر آن قومی که الوهیت را از دهریت تمیز ندهند».

خرقانی در تنبیه سوم، بحث تقسیم قوا را هم پذیرفته و آن را «مخالف با اساس اسلام» می‌داند؛ دلیلش آن است که در اصل، قانونگذاری حق خداوند است و تنها در احکام عرفیه امکان وضع قانون وجود دارد. شگفت آن که این همان مطلبی است که بارها و بارها شیخ فضل الله نوری در باره مجلس شورای ملی عنوان کرده بود.

وی در تنبیه چهارم، تنها مشکل را وجود يك نیروی ضد اسلامی در ایران می‌داند که مخالف با اجرای احکام شریعت است. وی در ادامه یادآور می‌شود که نجات بخش این ملت، نشر افکار طبیعی و دهری نیست، بلکه این «اجرای قانون مساوات و موااسات اسلامی است» که می‌تواند نجات بخش باشد. وی معتقد است که وقتی مردم این نکته را دریابند که «اسیری و زوال قومیت» آنان با «تغییر احکام دین» همراه

است، از تجدد روی گردانده و به سراغ اسلام باز خواهند گشت. بر اساس همین تصور است که خرقانی می‌نویسد: «بشارت می‌دهم که سیاست اسلامی بالاخره در ایران معمول و مجری خواهد شد».

خرقانی در تنبیه هفتم، باز بر سیاسی بودن اسلام تأکید کرده، حفظ اسلام نوعی را در گرو پیوند آن با سیاست می‌داند. این در حالی است که اسلام شخصی، امری فردی است. وی به نوعی به تهدید دولت پرداخته چنین اظهار می‌کند که در صورتی که اسلام از حکومت و دولت جدا شود، «خون‌های گرم به عرصه گلگون جهاد دینی ریخته فدائیان اسلام برانگیخته می‌شوند».

خرقانی در فصل دوم به پاسخگویی به چند پرسش مهم سیاسی می‌پردازد. در ابتدا با تأکید بر این که «اسلام بزرگترین دشمن استبداد و خودمختاری» است، نزاع مشروطه و استبداد را نزاعی بیهوده می‌داند. در واقع، سلطنت اسلام، یعنی قوانین اسلامی می‌بایست نقطه ثقل اندیشه سیاسی باشد. او که به پیامدهای مشروطه خواهی به دلیل آزادی بی‌حد و حصر بدبین است، می‌گوید: «هنوز هم از خواب خرگوشی بیدار نمی‌شویم و دم از حریت قاطر چموشی» می‌زنیم. وی تشکیل احزاب و دسته دسته کردن مردم را صلاح ندانسته، حرکت به سمت ایجاد نوعی وفاق عمومی را راه حل اساسی برای گام نهادن در راه اعتدال و ترقی می‌داند.

وی یکی از دلایل اساسی پیشرفت و ترقی یک ملت را در آن می‌داند که در قانونگذاری، وضعیت قومی آن ملت و آنچه را که با آن خو گرفته‌اند، «قوانین هر ملتی» بشود و می‌بایست «مبتنی بر اساس اخلاقی آن قومی باشد که برای آن قانون وضع می‌شود». به همین دلیل، وی با قوانین غیر اسلامی که پس از مشروطه به آرامی وضع می‌شد، مخالفت می‌کند.

این مخالفت را تحت پوشش همین اصل قرار می‌دهد که اگر قوانین وضع شده، مخالف با سلاطین آن ملت نباشد، راه به جایی نمی‌برد. «چون قانون برای عامه ملت است، مناسبات آن ملت باید ملاحظه بشود». بدین ترتیب ترجمه بی‌رویه قوانین اروپا به فارسی و نشر و اجرای آنها، به هیچ عنوان مورد رضایت وی نیست. «ترجمه قوانین اجانب بدون حک و اصلاح خیانت واضحه است بر ملت.» اگر هم ضرورتی برای ترجمه هست، باید از ملل مختلف استفاده شده و آن مقدار که «مناسب اخلاق ایرانی» است «انتخاب نموده قانونیت بدهند». وی هشدار می‌دهد که مبنای بسیاری از قوانین اجنبی، تفکر دهری است و بدون در نظر گرفتن مبدأ و معاد، به صورت قانون درآمده است. بدین ترتیب «ایران متأله و مسلم» اگر «بخواهد جعل قانون نماید، جز قانون اسلام علاج ندارد».

خرقانی در اینجا برای نشان دادن مساوات اسلامی که در چهل سال نخست اسلام مورد توجه بوده است، چندین مثال مختلف از زندگی پیامبر و خلفا ارائه کرده است که بیشتر تن‌دادن آنان به حاضر شدن در محکمه در کنار افراد معمولی است که از آنان، یا آنان از اینان، شکایت داشته‌اند.

اما علاج کار ایران در چیست. در اینجا یک بحث از موظف است دیگری از وظیفه. وی معتقد است که در درجه اول، افراد موظف باید در این باره اندیشه کنند. مجلس شورا، سنا، شورای اداری یا مملکتی و هیئت وزراء باید اصلاح شود و در نهایت، تحت ریاست یک رئیس کل که «حامل بیرق جعفری باشد» و عبارت از همان «نفس نفیس سلطان وقت» است می‌باید به اصلاح پردازند. در عین حال، به نظر وی کار ایران، طی شش سال، آن اندازه خراب شده است که اصلاح آن توسط «اشخاص عادی» ناممکن است بلکه «کله‌های خارق العاده ژنی لازم است که قادر

بر اصلاح باشد». مشکل در آن است که انقلابیون که پیشگاهندگان انقلاب بودند، از پیش نقشه آبادی و ترقی ایران را نکشیده بودند.

مشکل دیگر آن است و این نکته بسیار حائز اهمیت است که اساساً طراحان اصلی انقلاب مشروطه چه کسانی بودند. خرقانی که خود زمانی جزو هیئت ۹ نفره پیشگامان انقلاب مشروطه بود، اکنون با کمال شگفتی می‌نویسد، مشکل در این است که «انقلاب ایران، مستقلاً از طرف ایرانی نبوده، بلکه به دستور اجانب» بوده است. بعد هم این شعر مولوی که: ما همه شیران ولی شیر علم... اف بر آن بادی که ناپیدا است باد. «البته چنین انقلابی با آن ضمایر مستتره نتیجه‌ای جز ضعف و فقر و فلاکت و بالاخره اضمحلال ایرانیت چیز دیگری نداده و نخواهد داد.»

وی در بخش وظیفه هم باز از انقلاب مشروطه و پیامدهای آن ابراز ناراحتی کرده معتقد است که باید «به حکم ناموس قومیت» اساس مشروطه «موافق اخلاق ایرانی تعدیل بشود». امروز دیگر راه برگشت به استبداد یا مشروطه نیست، باید راه سومی را برگزید که همان دموکراسی اسلامی است. وی که سخت از پیامدهای مشروطه ناراحت است می‌نویسد: «از اول کیومرث تا حال ایران خود را به این ذلت و خواری و فضاحت ندیده است که از عقل و قانون و شرف و غیرت و صداقت و جوانمردی عاری باشد و حکمفرما جز غارتگری نباشد.» ضرر فرهنگی یا به اصطلاح اختلال در افکار مهم‌ترین این فجایع بوده و به باور خرقانی «بزرگترین خیانت بر هر ملت، اختلال در عقاید آن ملت است». پی گرفتن آزادی خواهی مفرط یا به قول وی قاطرچموشی که همه را به سوی انتقاد و خرده‌گیری از دین و فرهنگ قومی کشانده، و در عوض روی آوری به اجانب، ایران را به آینده بسیار بدی سوق خواهد داد. در آن شرایط، ملت یک دسته طرفدار روس و دسته‌ای دیگر طرفدار انگلیس شده «نصفی

شهید راه روس و نصفی شهید راه انگلیس» خواهند شد و اتفاق و اتحاد از میان خواهد رفت.

آنچه آینده انقراض هویت ایرانی را بشارت می‌دهد، چند چیز است: نخست نابود کردن قوای مسلح کشور است. ائتلاف مالیه کشور، تعمیم السنه خارجی و ترك السنه داخلی و ادیّت ملیّه، آزادی خواهی افراطی، آوردن مستشاران خارجی، اختلاف میان مردم به صورت مشروطه خواه و مستبد، و سکوت علما در برابر این مسائل از عواملی است که اضمحلال قومیت ایرانی را در پی دارد.

وی در پایان فصل دوم، باز چندین تنبیه را آورده است. وی از این که کسانی به نقد مطالب وی پردازند، اظهار رضایت کرده، مشروط بر آن که ادب برخورد را ملاحظه کنند. خرقانی از حریت خواهی افراطی که منجر به نشر فحشا و منکرات شود، به شدّت انتقاد کرده، اوضاع تهران را چندان فاسد تصویر می‌کند که عن قریب نژاد ایرانی تغییر می‌کند و چهره‌های «گندمگون و سیاه چشم و مشکین موی ایرانی» به پوست سفید ازرق چشم و خرمایی مو تبدیل خواهد شد.

وی می‌گوید هرکجا مشروطه و جمهوری رفت، سبب فزونی ثروت و ترقی و اتفاق مردم آن کشور شد؛ اما برای ما جز نسخ احکام دین و زوال استقلال و نشر فقر و عجز و اختلاف کلمه، ثمره‌ای نداشت.

خرقانی در تنبیه چهارم به سراغ مفهوم کلیدی خود که دموکراسی اسلامی است می‌رود. در گزارش‌های پلیس مخفی، در همین دوره، آمده است که وی در صدد ایجاد یک حزب جدید دموکرات اسلامی است. وی در اینجا تأکید می‌کند که تشکیل فرقه‌ای با این نام، به معنای ایجاد حزبی در کنار احزاب دیگر نیست. آن احزاب «همگی ترجمه و نقل و تقلید از دول اروپا» را محور قرار داده «کشنده استقلال ایرانی» هستند، اما

هدف از این رساله و طبعاً این فرقه، تأکید بر «اصول روحانیت مقدسه اسلام» یعنی «مساوات و مواسات مطلق در حقوق و حدود» می باشد. خرقانی از این که يك كلمه غربی را با يك كلمه اسلامی تلفیق کرده، خود اظهار نگرانی می کند و چنین توضیح می دهد که «این جماعت داعی بر اسلام اند» و «مؤسس حزب جدیدی در مقابل آن احزاب» غیر اسلامی. در عین حال «تعبیر به دموکراسی اسلامی الزام در مقام سیاسی است و الا اسلام مقدس تر از آن است که او را به مصطلحات اجانب نسبت دهیم.»

پایان بحث وی طرح چند پرسش است در باره معنای واقعی ترقی و پرسش هایی حاکی از دلایل ذلت قوم ایرانی. بیشتر این پرسش ها کلی و برخی مربوط به مسائل روز و جاری آن سالها به ویژه مقدمات قرارداد ۱۹۱۹ یعنی قرارداد وثوق الدوله است.

متن این رساله، در همین مجموعه به چاپ رسیده است.

رساله کثرت و وحدت زواج^(۱)

وی در این رساله با اشاره به این که در دوران عظمت اسلام، کسی جرأت انتقاد از بحث تعدد زوجات را نداشت، این قبیل اعتراضات بر اسلام را ویژه این «قرن مشؤوم» می‌داند که «جهالت و نفاق و فساد اخلاق» بر آن غلبه کرده و «ضعف و انحلال و تجزیه اقتدارات نوعی اسلام» را به همراه داشته است. طبعاً دیگران جرأت یافته «اسلام را هدف تیرهای تهاجم خود نموده‌اند».

خرقانی ضمن مطاوی کتاب، به صراحت از نیت خود برای دفاع از اسلام در برابر این هجمات یاد کرده می‌نویسد که «نگارنده با صعوبت‌های کنونی، دفاع از تهاجم و حملات بر شرع انور را اهمّ فرایض دانسته، حسب الطاقه در این فریضه بذل مساعی می‌نماید تا مهاجمین، قاطبه را در عداد اموات مندرج ندانند»^(۲)

خرقانی در این رساله کوشش کرده است تا به اختصار در چند مبحث، مطالبی را مطرح کند: در نظم و اسلوب آیات شریفه، در کیفیت تشریح

۱. آقا سید اسدالله مجتهد خارقانی، رجب ۱۳۳۸ (۱۲۹۹ ش)، مطبعه فرهنگ خیابان ناصریه طهران، ۲۱ ص

۲. رساله‌ی کثرت و وحدت زواج، ص ۱۲

حکم زواجی، در تاریخ نوع بشر و ادیان و حالات عقلا نسبت به وحدت و کثرت زواج، و چهارم از جهات خلقت و ایجاد نبات و حیوان.

ابتدا درباره آیه تعدد زوجات مطلبی را مطرح کرده پاسخ می‌دهد. پس از آن در شرح کیفیت تشریح، اشاره به احکام خمسسه اسلامی (واجب و مستحب و حرام و مکروه و مباح) دارد و این که چون در فارسی و فرانسه «الفاظ مفرده و لغت واحده» که حاکی از این مفاهیم باشد، نیست، سبب خلط آنها شده است. یا این مقدمه، وی اشاره دارد که تعدد زوجات به هیچ روی امر واجب و الزامی نیست. وی منشأ بسیاری از حملات را در این زمینه این تصور دانسته است که آن را از سوی اسلام، امری واجب تلقی کرده‌اند^(۱) در حالی که چنین نیست. در بحث سوم وی به سابقه بحث پرداخته و این که در ادیان گذشته این مسأله امری رایج بوده است. خرقانی در ادامه، از این که در این «قرون مشووم» بسیاری، دفاع از حقوق مالی و شخصی را از وظایف حتمی خود دانسته، اما حقوق دینی و دولتی را وظیفه خویش نمی‌دانند، سخت بر می‌آشوبد و خود را موظف به دفاع از دین معرفی می‌کند. وی دین را اصل و اساس هویت دانسته می‌نویسد: «هوشمندان اسلام بدانند که جامع هویت قومی، دین است و خط و زبان است و عادات وطنی. به تغییر اینها قومیت مسخ و معدوم خواهد شد.»^(۲)

وی در بخش چهارم، بحث تعدد زواج را به لحاظ خلقتی و زیستی بررسی می‌کند. اینجاست که وی به بیان برخی از استحسانات عرفی درباره بقای نوع انسانی و این که این بقا در گرو تعدد زوجات است، می‌پردازد. وی در این بخش نشان می‌دهد که با مباحث جدید پزشکی

۱. همان، صص ۸-۹

۲. همان، ص ۱۳

درباره نضج‌گیری انسان در رحم مادر آشناست^(۱) وی با اشاره به کشتارهایی که در جنگ جهانی اول شده است، می‌نویسد: «دو هزار سال دوره دیانت که نوع بشر را تأمین می‌کرد، به قدر چهار سال دوره تربیت قربانی بشری نداشت». نتیجه آن که «رحمت بر دیانت و لعنت بر تمدن و تربیت حاضره که دول صنعتگر را نوع پرور و تسخیر ممالک را عدالت گستری نامیده».

در پنجمین بحث وی به سراغ آمار و ارقام می‌رود که نشان می‌دهد شمار زنان بیش از مردان است و بنابر این تعدد زوجات امری طبیعی است. وی در ادامه، به برخی از اعتراضاتی که در این باره شده، از جمله بحث غیرت زنان و مردان که «مقتضی وحدت و انحصار است» پاسخ گفته است.^(۲)

رساله مذکور در رجب المرجب سال ۱۳۳۸ ق - ۱۲۹۹ ش خاتمه یافته است.

۱. همان، صص ۱۵ - ۱۶

۲. همان، ص ۱۸

رساله تنقید مقاله داروینیستها^(۱)

این رساله در نقد باوز داروینیسم است که مشابه آن را از علمای معاصر وی، آیت الله آقا محمدرضا نجفی اصفهائی تألیف کرده است. خرقانی با اشاره به دیدگاه ادیان در باره خلقت انسان به دو نظریه در این باره اشاره می‌کند.

آنچه در اینجا مورد نقد قرار گرفته نظریه لامارک و داروین (کذا) است که انسان را منسوخ از میمون می‌دانند. گرچه برخی انسان را وحیدالنوع می‌دانند، یعنی همه انسانها از یک منشأ هستند، برخی دیگر آن را انواع عدیده می‌دانند؛ یعنی فرضاً در چندین روند تکاملی، تحول میمون به انسان صورت گرفته است.

وی با اشاره به ورود محدود این افکار به دنیای اسلام، بر آن است که باید به آنها پاسخ داد و ساقه درخت اسلام را استوار کرد. به نظر وی «همه روزه از اطراف سهام زهرآلوده به ناحیه مقدسه شرع پرتاب می‌شود» و از این رو «نگارنده اوراق» «از وظایف حتمیه» خود می‌داند تا در برابر این

۱. سیداسدالله مجتهد خارقانی، تهران، مطبعة فرهنگ، ذی‌الحجه ۱۳۳۸ ق/۱۲۹۹ ش، ۶۲ ص.

حملات، از اسلام دفاع کند.^(۱)

فصل اول در باره عقیده لامارک و هائکل آلمانی است. شرحی از زندگانی در آغاز و بیانی از دیدگاه‌های او در ادامه آمده است. در ادامه نظرات دارون و مسیو کاترفاژ را آورده و اشاره کرده است که در کتاب برهان الساطع هم به بیان این مسائل پرداخته است.

خرقانی پس از بیان دیدگاه‌های آنان، تحت عنوان «اعتراضات بر مسلك تبدیلیون و مسخیون انواع موجودات حیّه» به نقد آن دیدگاه‌ها پرداخته است. این مباحث نشان می‌دهد که وی از نظریات روز کم و بیش آگاهی داشته و علاوه بر آن کوشیده است تا با ارائه تلفظ لاتینی اسامی و اصطلاحات، نشان دهد که با مآخذ بحث خود آشناست. بسیاری از نقدهای طبیعی، در واقع انتقادهایی است که خود عالمان زیست‌شناس بر یکدیگر وارد کرده‌اند. حاصل این مباحث آن است که «مقاله داروینیستها و کلیه قائلین به منسوخ بودن انسان به میزان منطق، منطبق نیست، بلکه از قبیل مسابقت کلامی و سخنوری است در سایه حریت، نه براهین طبیعی و فلسفی».

۱. رساله‌ی تنقید مقاله داروینیستها، ص ۶

تنقید قوانین عدلیه^(۱)

این کتاب یک اثر فقهی - حقوقی - انتقادی است که مؤلف آن را ناظر بر قوانین عدلیه - که به چاپ رسیده بوده - نوشته است. در اصل، خرقانی خود با تألیف آثاری در این زمینه، جزو معدود فقیهانی است که کوشید تا قوانینی در ارتباط با آنچه که در دادگاه‌های ایرانی به صورت قانونی به کار می‌آمد، بنگارد.

وی در این اثر، بند بند قوانین و عباراتی را که به نظر وی اشکال دارد بیان کرده و انتقادهای خود را بر آن وارد می‌کند. به نظر وی انتقاد، امری لازم برای جامعه علمی است و «در سلسله بشر آنچه مشهود افتاده در هر دوره، زبان علم آزاد بوده، لایزال حکمای بزرگ و علمای سترگ بر مؤلفات یکدیگر تنقیدات علمی و اعتراضات برهانی داشته‌اند با مراعات وظیفه علم و اصول ادب و صیانت ناموس اشخاص». بدین ترتیب وی انتظارش آن است که «تنقیدات ما هم تنقید شود» و اگر کسی اشکالی بر سخنان ما دارد البته نه با «سب و شتم زبانی» آن را بیان کند^(۲). اساس این انتقادهای بر پایه نگرش اسلامی و شرعی مؤلف است.

۱. آقا سیداسدالله مجتهد خارقانی، بغداد، [بی‌تا] مطبعة شهیندرزاده، ۱۴۴ ص.

۲. تنقید قوانین عدلیه، ص ۱۱

خرقانی در سراسر کتابش تلاش دارد تا نشان دهد در کجای قوانین عدلیه، به احکام شرع بی‌توجهی صورت گرفته است. وی در باره ماهیت نقدهای خود می‌نویسد: «لازمه اعتقاد اسلامیت من این است آنچه را که بر خلاف دین حنیف بفهمم، بنویسم.» البته دیگران هم حق دارند که «مرا ملتفت به اشتباهات شرعیه بکنند و به طریق برهان و اساس علمی بیانات مرا تنقید نمایند».^(۱)

این نقد در عین حال که در مواردی حقوقی است، بیشتر به نقدی اجتماعی - دینی می‌ماند و به همین دلیل، مؤلف دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی خود را در بسیاری از زمینه‌ها به مناسبت بیان کرده است. از جمله در باره احکام موقت و دائمی، بندی در قوانین عدلیه بوده که مؤلف از آن برآشفته است. در صدر آن کتاب از «قوانین موقتی محاکمات حقوقی دولت علیه ایران» سخن به میان آمده و در عین حال در داخل کتاب گفته شده است که «این قانون مطابق با شرع مقدس اسلام است.» به نظر وی این دو مطلب با یکدیگر تهافت دارد. وی در تشریح این نکته اشاره دارد که چگونه موقتی بودن با شرعی بودن که لازمه آن دائمی بودن است، سازگار است؟

وی در باره اجرای احکام شرع، معتقد است که مسأله دو جهت دارد: نخست، اصل اجرا به وسیله هر کس. دوم، اجرا به وسیله حاکم شرع. در این باره وی می‌گوید: «من در باره نکته دوم تنقیدی ندارم. این امری است راجع به هیئت جامعه مجتهدین و روحانیان و آنها بالطبع در استیفای حقوق مشروع خود مختارند».^(۲)

در باره بحث آزادی هم نکات قابل توجهی را مطرح کرده است. این

۱. همان، ص ۳۱

۲. همان، ص ۱۶

مسئله با توجه به سابقه خرقانی در مشروطه قابل توجه است. در نگاه خرقانی، حریت بر دو قسم است: حریت الهی و حریت دهریین. نوع دوم، حریتی را بدون هرگونه ملاحظه دینی و صرفاً در جهت منافع دنیوی مطرح می‌کند.

به نظر وی، اگر در قوانین یک ملتی، ملاحظات دینی و مبدأ و معاد نباشد، آن قوانین مردم را به دهری‌گری سوق می‌دهد. در واقع «یکی از علل کثرت پیروان عقاید دهریت در ممالک متمدنه» درست همین مسئله است. اما حریتی که در اسلام هست، برابری همه در برابر قوانین الهی است و در این باره، میان شاه و گدا تفاوتی نیست. «حریت اسلامی عبارت است از اجرای احکام اسلام، خاصه سیاسیات آن که حاوی حقوق و جزائیات است؛ از قبیل معاملات و مزاجات و مرافعات و قصاصات و دیات و حدودات و سوق‌الجیش و غیرها به طور تساوی». طبعاً رعایت احکام اسلامی به معنای جلوگیری از پیشرفت و تمدن نیست. آنچه از نظر خرقانی ایراد دارد، «تزویج منکرات در تحت عنوان حریت» است. در فلسفه تشریح احکام شرعی در اسلام، ملاحظه مبدأ و معاد شده است؛ اما مع الاسف وضع اخلاقی و دهری‌گری در دنیای اسلام به قدری فزونی یافته است که «ولایتی که منشأ علوم و تمدن شده [بخوانید: بوده] امروز پایتخت آن را ام‌الفواحش می‌نویسند.»^(۱)

وی در بخش احکام عرفی هم که مقصود قوانین اداری است که در شرع حکمی برای آنها نیامده است، ملاحظه مصالح عقلی را بسیار اساسی دانسته و از ترجمه بی‌رویه قوانین ملل دیگر برای ایران بدون توجه به مصالح انتقاد کرده است.^(۲)

۱. همان، ص ۲۱

۲. همان، صص ۲۶ - ۲۷

یکی از تأکیدات وی آن است که در قانون عدلیه، محدوده قوانین شرعی و عرفی با یکدیگر درآمیخته و عرف در محدوده شرع دخالت کرده است. وی اساس پیشرفت را در جامعه اسلامی ایران، رعایت تام و تمام احکام شرع دانسته، این نظر را که دیگران پیشرفتشان به خاطر کامل بودن قوانینشان است رد کرده، می‌نویسد: «هر سلطان اسلامی که به احکام اسلامی فی الجمله عمل کرد، مملکتش ترقی کرد». در اینجا وی به نکته دیگری هم توجه داده است و آن این که اساساً در ایران مردم به احکام شرعی عادت کرده‌اند. تغییر این قوانین با این روحیه مردم سازگار نیست. کما این که در جوامع دیگر هم برای پیشرفت، قوانین خود را عوض نمی‌کنند بلکه «تمام اقوام دنیا همیشه حفظ قومیت خودشان را در تحت جامعه یک شریعت و آیین نگهداری کرده و می‌کنند»، اما در ایران مشکل آن است که فکر می‌کنند باید قوانین را که از آیین برگرفته شده و بنیاد قومیت ایرانی است، عوض کنند، به طوری که «در ایران دیده می‌شود که در دوره وضع قانون، شرع شریف ملعبه و آلت بازی گشته از همه طرف هدف تیر ملامت و تغییر می‌شود».

به نظر خرقانی، قوانین پیشین حتی اگر «موضوعه اسلاف و اجداد ما ایرانیان بود، چون امتیاز و انفراد و سبب حفظ قومیت ما به همین بود، امروز نبایست علت بقای قومیت خودمان را به رایگان از دست بدهیم.»^(۱) البته اگر مسلم شد که قانونی مخالف ترقی این ملت است، پس از ملاحظات دقیق و مقایسه نتایج آنها ایرادی برای عوض کردن آن وجود ندارد.

در اینجا خرقانی یک بازنگری در مشروطه می‌کند و این که آن نهضت

برای چه صورت گرفت و چه هدفی را تعقیب می کرد. خطاب او به علما و حکما و عرفا و عقلا و ادبای قوم است که واقعاً مشروطه در پی چه چیزی بود؟

پرسش اصلی خرقانی این است که در جریان مشروطه خواهی، مردم در پی مشروطه و مقید کردن سلطنت بودند یا مقید کردن و مشروطه کردن شرع مقدّس؟ بنا بود کدامیک از این دو محدود شوند. برای مثال، در بخش قوانین عدلیه، قرار بود که احکام شرعی بهتر اجرا شود تا از «هوسات شخصیه» جلوگیری شود، نه آن که «به کلی مسلك شرع و طریقه قانون اسلام را به يك مسلك جدید تبدیل نمایند».^(۱) در اینجا باز تأکید او بر این است که مردم قانونی را می خواهند که با آن انس و الفت دارند. «دهاقین و رساتیق و عشایر ایران که قوه مادی و معنوی دولت به آنها قائم است، به سبب اعتقاد اسلامی تمکین نمی کنند از این که قانون عملیات پاریس و لندن بر آنها تحمیل شود». این در حالی است که روش در پیش گرفته شده در جایگزینی قوانین دیگران به جای قوانین اسلامی «نتیجه ای جز اضمحلال ایران و قومیت ما نخواهد داشت».

خرقانی تأکید می کند که طرح این مباحث طرفداری از یک فرقه در مقابل دیگری نیست؛ آنچه از نظر وی مسلم است این است که «تمام فرّوق ایرانی در زوال شرافت ایرانیت ما که علت آن حفظ قانون اسلامی است، شریک و سهیم اند». هدف من از نگارش این اثر آن است که نشان دهم که قوانین موقته ای که نوشته می شود و در واقع «ملفوق از داخله و خارجه» بوده و اسماً به عنوان مطابقت شرع از آن یاد می شود «یک سیمای گرگ و میش و هیئت شترگاوپلنگی پیدا کرده که به خط مستقیم منافی با شرع

است و بالضروره استقلال دین و دولت و قومیت ایرانی ما را به تدریج سوق به اضمحلال و تفرقه و متلاشی شدن می‌کند.»^(۱) وی پس از آن با سوگند به ذات اقدس الهی می‌نویسد: «نتیجه ترتیب امروزه این قوانین، به تدریج قلع و قمع اساس اعتقاد به مبدأ و معاد که زحمات پنج هزار ساله انبیاء و اولیاء است را به کلی هباءً منثورا خواهد کرد.»^(۲)

خرقانی همچنان به مقایسه قوانین اسلام با قوانین یا کود خارجه می‌پردازد و با اصرار بر این که خود یک روحانی است، تأکید دارد که از قوانین خارجه هم بی‌اطلاع نیست. در ضمن در پاپتخت اسلام هم نباید تقیه بکند. به نظر وی اساس قوانین جدید با قوانین شرع منافات دارد. این که در اروپا به وضع قوانین می‌پردازند، از آن روست که در انجیل، قوانینی وجود نداشته، بنابر این «ملت نصارا بایست قانون سیاسی وضع نمایند» اما در اسلام، چنین نیست؛ زیرا شریعت دارد.^(۳)

خرقانی در ادامه به شرح انتقادهای ریز خود از قوانین عدلیه می‌پردازد.

۱. همان، ص ۴۱

۲. همان، ص ۴۵

۳. همان، ص ۵۴

رسالة مقدسه قضا و شهادات و محاكمات حقوقی ابدی اسلامی^(۱)

در این نوشته، مکرر گفته‌ایم، یکی از دغدغه‌های اصلی خرقانی، قوانین عدلیه بوده است. ریشه این بحث هم به مذاکرات مجلس سوم بر می‌گردد که در آنجا، از طرف وزیر عدلیه، طرحی برای ارائه قوانین موقت جهت اداره عدلیه مطرح شد و به رغم مخالفت برخی از علماء، به تصویب رسید. پیش از این، ضمن بحث از حضور خرقانی در مجلس سوم، اشاره‌ای به این جریان داشتیم.

این حساسیت سبب شد تا وی دست به نگارش تنقید قوانین عدلیه بزند که گزارش آن گذشت. در کنار آن، کار اثباتی مؤلف، نگارش یک کتاب حقوقی در مسائل قضا و شهادات بود که نه به سبک و سیاق آثار فقهی قدیم، بلکه به صورت اصل اصل و بند بند آورده و کوشیده است تا آنچه را که در محاکم عدلیه به آن نیاز است، ارائه دهد. بنابر این، این اثر صرفاً یک اثر حقوقی است.

۱. تألیف و تفسیر حجت الاسلام مفضل الفقهاء العظام جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع والاصول مروج آثار شریعت سید الانام (ع) آقای آقا سید اسدالله خارقانی مد ظله العالی، تهران، ۱۳۴۲ ق / ۱۳۰۳

وی در این باره با رئیس الوزرای وقت، یعنی رضاشاه بعدی، چندین بار گفتگو و مکاتبه کرد تا وی را قانع کند، کتابش را چاپ کرده و در اختیار قضات قرار دهد. عاقبت خود جامعه اسلامی آن را چاپ کرده و رئیس‌الوزرا هم گفت که برای بررسی به وزیر عدلیه داده است. در این باره چندین سند برجای مانده است که می‌تواند هدف مؤلف و محتوای کتاب را نشان دهد. وی پس از چاپ کتاب، ضمن نامه‌ای به حضرت اشرف یعنی رئیس‌الوزرا می‌نویسد:

«به عرض عالی می‌رساند: پس از تقدیم تحیات خالصانه، تصدیق می‌دهد یکشنبه نهم ربیع الثانی که از روزهای بار عام بود، برای تبریک حضوری به منزل شخص حضرت اشرف آمده، ساعتی انتهاض فرصت شرفیابی داشت، بالاخره بی‌نیل به زیارت مراجعت نمود. منظور از مزاحمت تذکار مطلب مهمی است که ذیلاً عرض می‌شود:

کتاب قضاء و شهادات اسلامی در کابینه اسبق آقای ممتاز الدوله، کتاب را به هیئت دولت ارائه داد، هیئت محترمه و خود حضرت اشرف در طبع و نشر آن موافقت داشتید. تصویب نامه صادر نشده. هیئت تبدیل یافت، شفاها فرمودید وسائل طبع آن را فراهم می‌کنیم، آن هم مقرر نشده بود. بالاخره جامعه اسلامیة بالاشترک طبع کردند. یک جلد آن را به جهت یادگار تقدیم داشت.

دعاگو نتیجه عمر خود را چند جلد کتاب تألیف نموده‌ام. یکی همین است. هشتصد و سی [و] یک ماده است از احکام اسلام ترجمه شده، به جهت اصلاح عدلیه. اکنون عزیزت دارید که عدلیه را اصلاح کنید، بهترین وسیله است که عموم قضات از

روی همین کتاب قضاوت نمایند. دولت از هر جهت آسوده خواهد بود. این قانون حقوق اسلامی از همه قوانین کاملتر و آسانتر است. نکته و قضیه این است که مواد رساله مشترك است میانه مسلمین و غیر مسلمین و تبعه داخله و خارجه. به وسیله اجرای این رساله، مسأله کاپیتولاسیون از میان می‌رود، و هم نام نیکی به عنوان ترویج دین از حضرت اشرف باقی می‌ماند، و هم سد باب شکایات مردم از عدلیه خواهد شد، و هم رفع تصدیق دائمی از اولیای امور، و هم احکام اسلام احیا و اجراء شده.

مراتب معروضه، مقاصد عقلانی و سیاسی است در اصلاحات مملکت و تأمین حقوق مشترکه مدخلیت تامه دارد. مراد در تعقیب است (!) و بهترین وسیله است برای جلب قلوب عامه مسلمین ایران و عراق و قفقازیه و ترکستان و هندوستان نسبت به افکار سافیه و اصلاحیه حضرت اشرف. چون اجرای احکام الهی دارای خیر کثیر ملی و اجرای احکام غیر الهی دارای شرّ کثیر است، خیلی لازم است که عرض شود مواد رساله احکام شرع است و اجرای احکام شرع مستقلاً راجع به هیئت دولت است نه به مجلس شورا، زیرا که احکام الهی محتاج به اجراکننده است که هیئت دولت باشد نه به امضاکننده که مجلس شورا باشد. بدیهی است که احکام خالق تعالی شأنه محتاج به امضای مخلوق خودش نیست.

خاتمه عرض می‌شود، کلیه علمای قانون و حقوق داخله و خارجه اگر ایراد و تنقیدی در مواد مندرجه رساله یا در فواید آن که دعاگو معروض داشته‌ام دارند، سزاوار است که بنویسند تا

دعاگو جواب برهانی بر همه آنها بدهد، و نیز مدلل بدارد که وظیفه دولت اسلامی اجرای همین کتاب و عدلیه و بهترین وسیله حفظ حقوق مساوات مسلمین... همین رساله است. الاحقر اسدالله الموسوی الخرقانی.»

پاسخ رئیس‌الوزرا چنین است:

«عرض می‌شود: مراسله شریفه جنابعالی که به عنوان اینجانب به ضمیمه رساله قضا و شهادت اسلامی زیب و وصول داد، پس از مطالعه، چون موضوع مربوط به وزارت عدلیه بود، به وزارتخانه مزبوره احاله دادم. مخصوصاً آقای وزیر عدلیه آن را تحت دقت قرار داده و از قرار معلوم جوابی هم مستقیماً به جناب عالی نوشته‌اند. این است که اینجانب هم لزوماً از اظهار قدردانی نسبت به مساعی و زحمات جنابعالی در تنظیم این رساله خودداری ننموده، ضمناً اشعار می‌دارم، در ضمن اقداماتی که برای اصلاحات قضایی شروع شده، بدیهی است مفاد رساله‌ی مزبوره را مورد دقت قرار داده، حتی المقدور سعی وافی در استحصال نتیجه که مفید به حال عموم باشد، به عمل خواهد آورد.»

زیر این نامه نوشته شده است: این مراسله به امضای حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا به آقای آقا سید اسدالله خرقانی نوشته شده است.

:

رسالة نبوت خاصه و ابدیت اسلام و حماسه با ادیان^(۱)

عنوان رساله نشان می‌دهد که مؤلف در صدد اثبات رسالت و نبوت رسول خداست. بحث با سلامت قرآن از تحریف، آغاز شده، تصریح می‌شود که «قول به نقص قرآن و نسخ آن از بعضی از فرّق غلات و غیره مخالف قرآن است. خرقانی در جای دیگری هم تصریح می‌کند که «قول به تحریف قرآن از فرقه حشویه است». وی سپس در حول و حوش نبوت و اعتبار و اهمیت قرآن شروع به ارائه برخی از آیات قرآنی و تفسیر آنها می‌کند. مباحث طرح شده هیچ نظم موضوعی ندارد و به صورت پراکنده به بیان وجوه برتری قرآن و اندیشه‌های آن بر سایر مذاهب و عقاید پرداخته می‌شود و اعجاز قرآن به عنوان مهم‌ترین معجزه پیامبر (ص) تبیین می‌گردد. در ضمن این مباحث، اصرار بر آن است که اصل در عقاید همین قرآن و اندیشه اسلامی است و هیچ کس نباید تصور کند که این آیات نسخ شده یا تغییری در آن داده شود. حتی قائم (ع) در وقت ظهور همین اسلام را بیان می‌کند.

۱. آقا سیداسدالله مجتهد میرسلامی خارقانی، طهران، مطبعة دانش ناصریه، صفر ۱۳۵۲ ق/۱۳۱۲ ش، ۱۴۲ ص

یکی از گرایش‌های موجود در این اثر، توجه به تفسیر علمی قرآن است. وی می‌کوشد تا آیاتی را برای تفسیر انتخاب کند تا به نوعی بنا برخی از کشفیات و مخترعات روز قابل تطبیق باشد. این گرایش است که آن زمان در مصر بسیار شایع بود و به مرور زمان در ایران نیز میان مفسران و مبلغان دینی گسترش یافت. برای نمونه وی با اشاره به اهمیت آهن در قرآن به ترقیات اخیر بشر در پرتو اختراعاتی که به نوعی با آهن مرتبط است از جمله آن که «تمام ادوات جنگی چه بری و چه بحری و چه هوایی همه با آهن است» اشاره دارد^(۱). در همین زمینه، وی در شرح «دخان» هم به تفصیل در باره معجزه قرآنی در باره پیدایش کرات آسمانی و نامتناهی بودن عالم سخن گفته است.^(۲) در واقع این معجزه اسلام است که «نبی اعظم از چهارده قرن قبل، از اختراع دوربین‌های قویه به وحی و الهام» خبر داده است. مؤلف در این بخش، به منبعی ارجاع نمی‌دهد اما به نظر می‌رسد از برخی از تفاسیر مصری بهره برده باشد.

حرمت خمر و مسکرات هم از دیگر معجزات قرآنی است. در اینجا هم وی با استفاده از اظهار نظرهای پزشکان درباره مفسد شرابخواری به انطباق دیدگاه قرآن با کشفیات جدید می‌پردازد. پس از این بحث، باز به شرح و بسط آیاتی می‌پردازد که به خلقت آسمان و زمین پرداخته و به پدیده‌های طبیعی توجه دارد.

در واقع این رساله، نوعی تفسیر علمی برای قرآن است که آن را ابزاری برای اثبات نبوت قرار داده است. این گرایش غالب فکری روشنفکران مسلمان جهان اسلام در آن روزگار است و خرقانی که در نجف با این قبیل مطبوعات آشنا شده، آنها را به ایران انتقال داده است.

۱. رساله‌ی نبوت خاصه و ابدیت اسلام و حماسه با ادیان، ص ۲۳

۲. همان، صص ۴۲ - ۴۳

خرقانی در این کتاب هم باز به نظریهٔ چهل ساله نورانی خود که در آغاز اسلام بوده اشاره کرده و این که پس از «چهل سال به تدریج سیمای دین در مرکز اجتماعات عرفیه تغییر یافت» و دلیل آن هم حضور سایر ملل در جمع امت اسلامی بود.^(۱) وی از این که مسلمانان فرقه فرقه شده‌اند اظهار تأسف کرده و از کم توجهی آنان به قرآن که آن را صرفاً وسیله بوسیدن و قسم خوردن قرار داده‌اند، ناراحت است.^(۲) آخرین نکته آن که سبک این اثر با کتاب محو الوهوم وی یکی است.

به علاوه، در یک مجموعه که مشتمل بر سه رسالهٔ خطی است و رسالهٔ اول آن همان کتاب روح التمدن خرقانی است که به خط خود وی نگارش یافته، رسالهٔ دوم، در بحث از تطبیق آیات و روایات با داده‌های علمی است که مع الاسف به خاطر آن که صفحهٔ آغازین و پایانی آن رساله نیست، مؤلفش ناشناخته است. محتمل است که نویسنده خود خرقانی باشد، گرچه خط او نیست. این مجموعه به شمارهٔ ۷۴۲ در کتابخانهٔ حرم حضرت معصومه (س) در قم نگه‌داری می‌شود.

۱. همان، ص ۱۱۹

۲. همان، ص ۱۲۰

برهان الساطع در اثبات صانع^(۱)

خرقانی در مقدمه این کتاب با اشاره به پیشرفت‌های جدیدی که بشر در زمینه علوم طبیعی به دست آورده، به این نکته اشاره دارد که این «انکشافات خارقه» همراه با «اقتضائات طبیعه افراد انسانی» سبب «سوق به دهریت و رواج مذهب طبیعیین» شده است؛ به طوری که «همه روزه صدها و هزارها اطفال با عقاید توحید و آخرت و نبوت به مدارس رفته و در هر صدی، شصت تا هشتاد از آنان با اعتقاد دهریت خارج می‌شوند». این مسئله نه تنها در شرق که در غرب هم رخ داده و «این است حالت اروپا و دول متمدنه». تفاوت در آن است که اگر آنان دین را رها کرده‌اند، دست کم دنیایشان را آباد کرده‌اند، اما در آسیا هر دو خراب شده است. پس از شرح این مقدمه، وی بر آن است که مهم‌ترین مسئله اعتقادی «توحید» است که پس از انکار آن، همه چیز، از آن جمله نبوت و معاد هم به تبع آن انکار می‌شود. وی به علما توصیه می‌کند، مباداً تصور کنند که رواج دهری‌گری در سایر ممالک ربطی به ایران ندارد و تأثیری در ما نمی‌گذارد. همان طور که طب آنان آمد، حساب و هندسه آنان آمد، فلسفه

۱. سید اسدالله مجتهد خرقانی میرسلامی، از نشریات مؤسسه خاور، اسفند ماه ۱۳۱۴، پنج ریال، مطبعة حسین باقرزاده، ۱۶۰ ص

آنان نیز خواهد آمد، چرا که شاهدیم «الآن فلسفه آنها در تمام روی زمین منتشر شده، زمانی نمی کشد الهیات ما هم مانند طبیعیات متروک خواهد شد.» بنابراین وظیفه علماست که به دفاع از توحید، نبوت و معاد و احکام فقهی برخیزند.^(۱)

خرقانی در سلسله نخست ادله خود، ادله فلسفی را مورد توجه قرار داده و بلافاصله وارد بحث شده، از همان ابتدا به تشریح دلیل برگفته از برهان حرکت کرده است. در این بخش وی به شیوه‌های گذشته اکتفا نکرده و در تشریح مباحث، از یافته‌های علمی جدید مانند بحث جاذبه هم استفاده کرده است.

نظام بحث، صرفاً به شیوه سنتی نیست بلکه آمیخته‌ای از مسائل فلسفی و نکات ذوقی و حتی قرآنی است که به تدریج فلسفی‌تر و سنتی‌تر می‌شود. پس از برهان حرکت، وی به بیان برهان امکان و وجوب پرداخته و در ادامه بحثی در باره فضا مطرح کرده است. در این بخش وی می‌کوشد تا براهینی را که دکارت و عده‌ای دیگر از «حکمای عصر» جدید آورده‌اند، بیان کند.^(۲) ادله دیگر اثبات خداوند مانند برهان حدوث، و برهان از طریق مفهوم وجود، در ادامه آمده که تقریری از همان مباحث فلسفی مرسوم است. وی همچنین با ارائه برخی آیات قرآنی به ادله‌ای که در این آیات آمده استناد کرده و در عین حال به تعهد اولیه خود اشاره می‌کند که نمی‌بایست از کلمات انبیا استدلال کند بلکه باید از «متن خلقت نبات و حیوان» استدلال کند.

وی در بحث صفات خداوند و ذاتی و عرضی بودن صفاتی از قبیل حیات و علم و اراده در خدا و سایر موجودات اشاره به برخی از

۱. برهان الساطع، ص ۵

۲. همان، ص ۱۸

دیدگاه‌های موجود در زیست‌شناسی کرده، از دو طایفه‌ای که یکی قائل به تکوین و دیگری قائل به تولید هستند یاد می‌کند. فرقه نخست قائلند که امکان تکوین نبات و حیوان در طبیعت فی الحال هست ولی قول دوم، به این مسئله باور ندارد^(۱) در اینجا وی به سراغ عقاید داروین رفته، عقایدی که در رساله دیگری به نقد آن پرداخته است؛ البته وی چندان مخالف نظریه تکوین هم نیست، مشروط به این که حیات را امری ماوراءالطبیعی قلمداد کنیم، به این معنا که اصل آن از ماوراءالطبیعه آمده است،^(۲) اما وی موافق داروین هم نیست و بر این باور است که «الحق مقاله نشو و ارتقاء خیلی خنک و بی مزه و بی مغز است».^(۳)

سلسله دوم ادله خرقانی در اثبات خداوند، ادله وجدانی و اخلاقی است. نخستین مرحله، بحث وجود «شعور» در طبیعت است. وی معتقد است که بشر با همه کشفیات جدید مانند «اکتشاف قوه بخاری و ایجاد سفاین و سگّه الحديد» و امثال آنها قادر به ایجاد شعور و حیات در طبیعت نشده است.^(۴) در واقع در طبیعت هر ترکیب جدیدی درست کنند، حاصل آن حیات نخواهد شد. وی چندین دلیل اخلاقی و وجدانی دیگر هم آورده و جمعاً دوازده دلیل برای اثبات خدای متعال اقامه کرده است. وی در ادامه به مباحث حاشیه‌ای توحید پرداخته است.

این کتاب در سال ۱۳۴۷ ق - ۱۳۰۸ ش تألیف شده و وی پس از تألیف، خاتمه‌ای هم بر آن افزوده که در واقع، خلاصه کتاب است.

۱. همان، ص ۶۹

۲. همان، ص ۷۰

۳. همان، ص ۷۲

۴. همان، ص ۷۷

رساله در متشابهات قرآن^(۱)

عنوانی که روی کتاب آمده چنین است: «رساله در متشابهات قرآن و حدیث مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ وَ حَمَّاسُهُ عِلْمِي وَ عَمَلِي بِرِ تَمَامِ عِلْمَانِي نَوْعِ بَشَرٍ اَز اَدِيَانِ قَدِيمِهِ وَ جَدِيدِهِ». در واقع این شرح موضوعات داخلی کتاب است. مؤلف از همان ابتدا، به تجدد حمله می‌کند: «در این قرن مشؤوم چهارزده هجری و بیستم میلادی، بوق مراکز تمدن مادیت و طبیعت و دهریت با اعتناق به حریت... حس سامعه متدینین را به شدت می‌خراشد و احساسات دینی را متضجر می‌سازد». نگرانی وی چندان به موضوع کتاب مربوط نیست، اما همچنان در مقدمه بالنسبه طولانی خود بر این رساله، نگرانی خود را از تجدد خواهی بیان می‌کند. وی از این که کشیشان مسیحی به راحتی به تبلیغ آیین مسیحیت در ایران می‌پردازند، نگران است؛ همچنین از «طرف فرقه بابی‌ها و بهایی‌ها» هم که مردم را به «ضلالت و شقاق ابدی سوق می‌دهند» ناراحت است. وی آنان را مانند «فالگیران و طالع بینان و جادوگران و کت بینان و سحاران» وصف می‌کند که «دام شید و کید گسترده» با انواع ابزارها و از جمله تطمیع به گمراه

۱. سیداسدالله مجتهد میرسلامی خارقانی، تهران، صفر ۱۳۵۳ ق / ۱۳۱۴ ش مطبعه دانش ناصریه، ۳۲ ص.

کردن مردم می‌پردازند. به نظر وی آنان کاری اساسی از پیش نمی‌برند، زیرا اساس جامعه ایران اسلام است و به این سادگی قابل تغییر نیست.

خرقانی معتقد به بحث و مناظره است و به همین دلیل می‌گوید که «به تمام دنیا اعلام می‌کنیم که مبلغین در ممالک اسلامی از نصارا و باییه و بهائیه و غیر اینها هرکه و هرچه باشد از ابتدای سال ۱۳۵۳/۱۳۱۳ تا مدت یک سال» فرصت آمدن و مناظره کردن دارند. جلسه می‌تواند بسیار رسمی باشد و حتی نمایندگان دولتها هم در آن شرکت داشته باشند. به علاوه چند «جریده نویس» هم گزارش آن را منعکس کنند. وی اساس استدلال و اتکای خود را بر قرآن گذاشته و این که این کتاب آسمانی «فاروق اعظم و حلال مسائل غامضه و قضایای معضله ادیان» است.

اما رساله حاضر در باره تشابهات قرآن و در واقع برای تمایز نهادن میان آیات متشابه از محکومات است. وی آیاتی را که حکایت از آن دارد که قرآن وسیله هدایت امت و نور است آورده و سپس با یاد از آیه مربوط به وجود تشابهات در قرآن، بر این باور است که تنها مصداق آیات متشابه، فواتح سور یا به اصطلاح حروف مقطعه قرآن است و در سایر موارد هیچ گونه تشابهی وجود ندارد. فهم تأویل آن تشابهات هم در انحصار خداست به طوری که حتی انبیاء و رسل هم جز به اذن خدای تعالی از تأویل آن آگاهی ندارند. وی اختلاف نظر در باره بسیاری از مفاهیم قرآنی را نه در فهم معنای آنها بلکه در تعیین مصداق آنها دانسته و بدین ترتیب کوشیده است تا نشان دهد آن مفاهیم جزو محکومات است نه تشابهات. البته محکم بودن آیات قرآنی به این معنا نیست که فهم آنها برای همه آسان است. شاهد آن که بسیاری از علمای بزرگ در تفسیر همین آیات با یکدیگر اختلاف نظر دارند. به اعتقاد وی این اختلاف نظرها به معنای تشابه بودن آیات نیست؛ بلکه نسبت دادن تشابه به این

آیات و در واقع اختلاف نظر در معنای آیات، بعد از ایجاد اختلاف میان تشیع و اعتزال و اشعری پدید آمده است.^(۱)

وی در اینجا به مسأله اختلاف میان امت و مفسد و پیامدهای آن گریزی زده است. به نظر وی «نتیجه این اختلافات تسلط اعادی اسلام خواهد بود بر ممالک و مشاهد مشرفه اسلامی». راه حلی هم جز رجوع به قرآن نیست. در واقع این نکته، لب توجه افرادی مانند شریعت سنگلجی و خرقانی و سپس آقای طالقانی به قرآن است. در این گرایش توجه قرآن به معنای فاصله گرفتن از حدیث است. لذا خرقانی می نویسد: «غیر قرآن هرچه از هر که هست، مسکوت عنه بگذارند تا آن که کلیه عقاید و اصول را از قرآن بیاموزند، مانند اصحاب سعادت، غیر از این علاجی نیست.»^(۲) وی در ادامه بحثی هم در باره تقیه دارد و آن را همانند سنیان، مساوق با ریاکاری و نفاق عمومی می داند.^(۳)

این گرایش که درست مانند نظریات سنگلجی است، نشانگر آن است که خرقانی طی سالهای حکومت رضاخان، به رغم مبارزه‌ای که با دین صورت می گرفت، به عنوان یک عالم اصلاح طلب در دین و مدافع نوگرایی در آن شناخته می شده و علاوه بر آزادی در داشتن مجالس دینی، اجازه نشر آثارش را هم داشته است. وی احادیثی را که به امامان منسوب شده و در آنها آمده است که قرآن آیات متشابه دارد نادرست دانسته و آنها را ناشی از جعل جاعلین و واضعین «برای ابطال اسلام» عنوان کرده است. وی از عدم تحریف قرآن هم یاد کرده و با استناد به آنچه در مقدمه مجمع البیان آمده نظریه تحریف را مردود دانسته و از علمایی که چنین

۱. رساله در متشابهات قرآن، ص ۱۵

۲. همان، ص ۱۶

۳. همان، صص ۱۹ - ۲۰

نسبتی به قرآن داده و آن را در ردیف تورات و انجیل قرار داده‌اند، به شدت بدگویی می‌کند^(۱). آخرین بحث وی در باره حدیث «من فسر القرآن برأیه فلیتبعوا مقعده من النار» است که ضمن آن، حدیث یاد شده را نادرست می‌داند.

محو الموهوم و صحو المعلوم^(۱)

این اثر مفصل‌ترین کتاب خرقانی و آخرین آنهاست. وی کوشیده است تا تمامی دیدگاه‌های تاریخی خود را از امت اسلامی در این کتاب ارائه دهد و نقطه نظرات اصلاحی خود را که تمایلش به نوعی سلفی‌گری نزدیک به تسنن است، تشریح کند. در این زمینه وی دقیقاً همان مسیری را طی کرده است که شریعت سنگلجی طی کرد و به همین دلیل به نشر افکار وهابی در ایران متهم شد.^(۲) جالب آن که سنگلجی هم کتابی با عنوان محو الموهوم داشت که بعدها سید ابوالفضل نبوی قمی (م ۱۴۱۲) نقدی بر آن با عنوان صحو المعلوم نگاشت.^(۳)

آقای طالقانی که کتاب یاد شده به کوشش او چاپ شده و از پیش با مؤلف آشنا بوده در برخی از مجالس وی حاضر می‌شده است، در مقدمه

۱. نوشته‌ی آقا سیداسدالله موسوی میر اسلامی معروف به خارقانی، با مقدمه‌ای از آیت‌الله سید محمود طالقانی، ناشر این اثر آقای غلامحسین نورمحمدی خمسه‌پور بوده، در ۱۳۳۹ ذی‌القعدة ۱۳۷۹ به چاپ رسیده است و دارای ۳۸۳ صفحه است.

۲. معجم رجال الفكر و الادب فی النجف خلال الف عام، (محمد هادی الامینی، بیروت، ۱۹۶۴) ج ۲، ص ۴۶۵ - ۴۶۶

۳. بنگرید: ذریعه، ج ۱۸، ص ۱۳۴؛ معجم مؤلفی الامامیه (قم، مجمع الفكر الاسلامی)، ج ۲، ص ۳۰۰

این کتاب نوشته است:

«چنان‌که از مطالب کتاب و گفته شاگردان مکتب قرآنی مرحوم سید استفاده می‌شود، این کتاب آخرین آثار قلمی ایشان است که در ضمن درس قرآن و خاطرات ذهنیش یادداشت نموده [است.] این کتاب برخلاف آثار دیگر مؤلف، تاریخ پایان تألیف ندارد و به احتمال زیاد دلیلش این است که کتاب ناتمام مانده است.

این مطلبی است که آقای طالقانی در پایان کتاب به آن اشاره کرده است.^(۱)

آقای طالقانی به اجمال دیدگاه‌های موجود در این کتاب را در مقدمه خود بر آن، چنین توضیح داده است:

«انحطاط و ضعف عمومی مسلمانان اثر پراکندگی است که قوای فکری و استعداد عقلی مسلمین مصروف تضعیف یکدیگر شده و در نتیجه آن، هم قوای اجتماعی و هم روح ایمان و عقیده را در آنان ناتوان کرده و موجب تسلط بیگانگان شده و چاره این انحطاط و زبونی آن است که مسلمانان به کتاب و سنت جامعه برگرداند و روح توحید در عقیده و قوا را تجدید و تقویت نمایند؛ و آن که از موارد اختلاف با کتاب و سنت جامعه تطبیق نمی‌نماید مطرود شود یا متروک و مسکوت بماند.»^(۲)

مؤلف هم در مقدمه تصریح کرده است که هدف از نگارش این رساله «بیان سبب تنزل و انحطاط مسلمین» است. پرسش اصلی این است که چگونه شد، مسلمانان که قرن‌ها دارای فرهنگ و تمدن بودند به این روز

۱. محوالموهوم و صحوالمعلوم، مقدمه، ص ۳۸۳

۲. همان، ص: ی

افتادند، اما قبایل و گروه‌هایی در این عالم با آن که از تمدن بی بهره بوده‌اند، امروز این چنین ترقی کرده‌اند؟

شاید این مهم‌ترین پرسشی باشد که طی دو بیست سال گذشته، همواره ذهن جوامع اسلامی و متفکران آن را به خود مشغول داشته است. خرقانی با اشاره به مواجهه تمام عیار کفر و ایمان در سرزمین‌های اسلامی - چه مستعمرات و چه آنها که به ظاهر مستقل هستند - می‌گوید که برخی پاسخ این پرسش را در مسأله تقدیر الهی جستجو می‌کنند. برخی هم اصلاح وضع را به ظهور امام زمان (ع) واگذار کرده، سراغ عبادات شخصیه خود می‌روند و به این ترتیب خود را از پاسخگویی صریح معاف می‌دارند. مؤلف به این دیدگاه‌ها اعتقادی ندارد و می‌کوشد تا خود پاسخ آن پرسش را بدهد.

وی با اشاره به شدت تلاش مادیین و نفوذ افکار مادی در جهان اسلام، به لزوم مقابله با این افکار می‌کوشد تا نشان دهد مادیین، امکان آن را ندارند که بتوانند دیدگاه‌هایش را به صورت عقلی ثابت کنند. باید توجه داشت که پیش از آمدن کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها به صورت سیاسی، افکار مادی هم از سوی آنان و هم اروپایی‌ها به صورت جدی در ایران طرح شد و این زمان، یعنی از سالهای ۱۳۰۵ به بعد، زمانی که رضاشاه به مرور از مذهب فاصله گرفت، راه برای ورود این افکار هموارتر گردید. وی در مقدمه دیگری، در آمیختن آداب و رسوم محلی هر منطقه را با دینی که به آنجا می‌آید مورد توجه قرار داده و به رسوخ تحریفات و انحرافات اشاره دارد. بدین ترتیب بر آن است که در این مقدمات به آرامی نشان دهد این امور هم در ضایع شدن دین و بی‌تأثیر شدنش در جامعه مؤثر بوده است.

خرقانی در مقدمه‌ای دیگر، به بیان نقش سلاطین جور از خلفا و حکام

گرفته تا کدخدایان و امرای کوچک که هر کدام به نوعی در پناه لباس دین به ظلم و ستم به مردم پرداخته و بر آن است که اینان سخت در انحطاط جامعه تأثیر داشتند.

عامل مهم در انحطاط مسلمین «ترك عمل به سیاسات مقررۀ اسلام» است که در چهل سال نخست اسلام معمول بود. پس از آن اختلاف میان امت پدید آمد و در نهایت همین اختلافات دشواری ایجاد کرد، به طوری که امروز مسلمانان در جایی به استقلال حکومت نمی‌کنند.^(۱) راه نجات، اتحاد مجدد مسلمانان آن هم «در تمسک به متن کتاب دین» یعنی قرآن مجید است. علاوه بر آن «اخبار نبویّه مُتَّفَقٌ علیه فِرَقِ اسلامی». به نظر وی، فرق اسلامی برای اثبات حقیقت خود به قرآن تمسک نمی‌جویند و به سراغ ادله دیگری می‌روند و به همین دلیل حق بودن مطلب برای همه روشن نمی‌شود. تا وقتی که قرآن مبنا نباشد و علما «در مجالس دینی قرآن را منبری» نکنند و آن را «به عنوان رساله عملیه خدایی در سر میز ادارات نگذارند» راه به جایی نخواهند برد.

خرقانی با توجه به نشر افکار مادی، به علما هشدار می‌دهد که دیگر نمی‌توان با صرف مسأله تعبّد، دین را نگاه داشت. امروز «با اکتشافات خارق العاده» ملزم هستیم تا «برهان و دلیل احکام صادره را به نوع بشر بفهمانیم و تعبیر به تعبّد در شرعیات کافی در اثبات و ترویج آنها نخواهد بود.»^(۲)

نگرش اصلاحی وی به جامعه اسلامی از دل همین مطالب به دست می‌آید. وی این باور و رفتار برخی از متدینین را که «تقصیر عمده توده را به خدا نسبت داده و همیشه مردم را به دعا و زاری و ناله امر می‌کنند»

۱. همان، ص ۱۶

۲. همان، ص ۲۳

مورد انتقاد قرار می‌دهد. شاهد آن که سالهاست که «دعا و زاری فضای عالم اسلام را پر کرده و مستجاب هم نمی‌شود». به نظر وی دعا برای جایی که مشکلی مانند سیل و زلزله بی‌اختیار پدید آمده باشد، مورد دارد. طبعاً «آنجا جای تضرع و زاری و مورد استجاب دعا است.»^(۱)

خرقانی عصر و زمان حاضر را دوره جاهلیت می‌خواند. البته مقصودش نفوذ مادیت و دهریت غربی نیست، بلکه به ملاحظه آن است که ما از نعمت تشریحی وجود امام زمان محروم هستیم. وی به نقش تکوینی امام زمان (ع) اعتقادی ندارد و آن را صرفاً تشریحی می‌داند. به نظر وی «تشتت عقاید شیعه اثناعشری از مجتهد و اخباری و کشفی و شیخی و عرفا و حکما» با همه اختلافی که دارند، نشانه جاهلیت مزبور است. تازه معاصی و فساد هم در ممالک اسلامی هست که خود شاهد دیگر است.^(۲)

عمده مشکل بر سر علما است که برخی با قوای ستمگر سازش کرده‌اند. برخی هم با نگارش آثار اختلاف‌انگیز اوضاع را بغض آلود کرده‌اند. جمعی هم ساکت و منزوی نشسته‌اند.^(۳)

این تأکیدات از آن روست که خرقانی می‌کوشد مردم را به قرآن بازگشت دهد. علاوه بر آن چهل سال نخست اسلامی باید تمجید شود، اگر هم چیزی در آن دوره به عنوان مسأله اختلافی وجود داشته. مسائل شخصی بوده که «مختص به آن چند نفر بوده و بعد از آن دیگر مصداق ندارد.»^(۴) در این اظهارات، وی کاملاً به موضع سنی نزدیک شده و حتی

۱. همان، ص ۲۸

۲. همان، صص ۳۲-۳۳

۳. همان، ص ۳۴

۴. همان، ص ۳۷

نزدیک به صراحت می‌فهماند که خلفای چهارگانه نخست، مصداق اولوالامر قرآنی بوده‌اند، اما «از زمان خلافت معاویه تا حال، اولوالامر قرآن مجید هیچ مصداق نداشته و ندارد.»^(۱)

اولوالامر خرقانی، هیچ ربطی به نظریه امامت شیعی ندارد. در نگاه او شرط اولوالامر یکی ایمان است، دیگری تأدیه امانات و سیم حکم به عدل. مسلمانان هر دوره باید مصداق این صفات را انتخاب نمایند. اگر «در مدت ریاست انتخابی خود مخالفت صریحه با احکام نماید، حق عزل وی را دارند.» در این صورت وی به نوعی جمهوری اعتقاد دارد که البته با «عنوان جمهوریت ملل عالم» متفاوت است، زیرا «در اسلام عمده دیانت و خداپرستی و مساوات دینی و اخوت» مورد توجه است نه «صرف انتخاب رئیس جمهور و ترقی بملکت اگرچه اعتقاد به مادیت و دهریت باشد.»^(۲) به نظر وی «مجری قرآن، رئیس انتخابی قرآن است نه ریاست جمهوریت رائج المعامله بازار سیاست کنونی عالم».

بدین ترتیب، خرقانی تمامی دستگاه خلافت و سلطنت‌های اسلامی دوران‌های مختلف تاریخ اسلام را نامشروع می‌داند، نه از زاویه دیدگاه یک فقیه امامی بلکه از دید کسی که صرفاً به نظریه انتخاب رئیس جمهور باور دارد. چرا که آن دستگاه‌ها یا «به زور و تغلب نائل به ریاست اسلامی شده‌اند» و یا «به تعین اسلاف خویش».

وی در موردی دیگر باز در باره اولوالامر بحث کرده و مردمی بودن انتخاب خلفای اولیه را زیر سؤال برده است.^(۳) به علاوه استناد به آیه تبلیغ، آیه اکمال و حتی حدیث غدیر را هم ناکافی و هم غیر مفید برای

۱. همان، ص ۳۷

۲. همان، ص ۳۹

۳. همان، ص ۷۳

بحث امامت پس از امامان (ع) عنوان کرده و معتقد است که باید آن اختلافات را که جنبه شخصی پیدا کرده و از حالت دینی خارج شده رها کرد و بر اساس قرآن، و تعیین مصداق اولوا الامر از دید قرآن، بحث را شروع کرد. «امروز بر همه مسلمین واجب علنی است که مراجعه به قرآن مجید نموده به آیات آن متمسک بشوند و خلیفه و مجری را از روی قرآن مجید تعیین نمایند.»^(۱) نگاه وی بی شباهت به دیدگاه مرجئه نیست که از ادامه بحث راجع به حقانیت امام علی (ع) یا دشمنانش خسته شده، معتقد بودند حکمیت میان آنها را به خدا واگذار کنیم و چاره‌ای برای مواجهه با امویان یا عباسیان بیندیشیم. البته وی در ادامه، انتقادهای فراوانی از معاویه کرده و در اثبات حقانیت موضع امام علی (ع) بسیار کوشیده است.^(۲) خرقانی در جای دیگر هم باز اشاره به آن دارد که «اجرای حدود و قصاصات و تقریرات اسلامی به عهده ریاست انتخابیه حکومت اسلامی است.»^(۳)

به هر روی، خرقانی با ارائه آیه اولوا الامر بر آن است که علما می‌بایست صفات اولوا الامر را برای مردم بیان کنند و آنان خود مصداق آن را انتخاب کنند. «اسلام ملك الملوک ندارد، اسلام منجری احکام لازم دارد. او را هم قرآن معین کرده.»^(۴) وی عامل عمده فساد در دربارهای اسلامی را آن می‌داند که خلافت، یا به زور تحمیل شده و یا به انتصاب از طرف خلیفه و امیر پیشین صورت گرفته است، به طوری که «حکومت اسلامی تمثیل در قیصریت و کسرویت» پیدا کرده است. این نشانگر آن

۱. همان، صص ۷۵ - ۷۹

۲. همان، صص ۱۲۱ - ۱۲۵

۳. همان، ص ۱۴۴

۴. همان، ص ۱۰۱

است که مفهوم مشروط‌طگی آن هم هسته مرکزی آن که جمهوری است، از همان زمان مشروطه در ذهن وی برجای مانده است. به علاوه وی مدتها طرفدار جمهوری بوده و به احتمال همان زمان این قبیل افکار در ذهن وی راه یافته است.

به این نکته هم باید توجه داشت که نگارش این اثر در اوج استبداد رضاخانی بوده و محتمل است که وی قصد تعریض به آن دولت را داشته است. گرچه این متن بعدها به چاپ رسیده است. وی در ادامه به تفصیل از استبداد و علمایی که به نوعی کمک به استبداد کرده، مستبدین را مصداق اولوا الامر می‌دانند نکوهش کرده است.^(۱) این اشارات وی طبعاً به علمای سنی می‌تواند باشد (کما این که در ادامه به غزالی و دیگران هم اشاره دارد) و الا علمای شیعه، مصداق اولوا الامر را برخلاف خرقانی، تنها امامان معصوم می‌دانند و در این باره - بر خلاف نظر وی - اتفاق نظر دارند.

همان طور که گذشت، خرقانی اصل اشکال پدید آمدن این مشکلات را برای جامعه اسلامی از ناحیه علما می‌داند، زیرا حکومت‌ها «از دین بی‌خبر و از علوم بیگانه» اند و لذا چندان قابل اعتراض نه؛ اما «تعجب از علمای اعلام است که به چه دلیل «ساکت ماندند»؟ این سکوت ذنب لایغفر است. فرض کنیم که ترسیدند، در آن صورت باید رساله‌هایی می‌نوشتند تا پس از آنها دستور مسلمانان بشود.^(۲) در اینجا وی گریزی به صحرای کربلا می‌زند. وی با بیان ظلم و ستم شمر در حق خاندان پیامبر (ص) و پایمال کردن قرآن و انجام جنایتی که «در تاریخ بشری نظیر ندارد» یکباره می‌گوید که «مسلمین این دوره، حق لعن بر یزید و قشون او را

۱. همان، صص ۱۰۴-۱۰۵

۲. همان، ص ۴۱

ندارند» دلیلش آن که اکنون مادیین، قوانین اسلامی را تغییر داده‌اند و عده‌ای از عناصر داخلی هم به تفسیر آن قوانین می‌پردازند. طبعاً اگر قرار بر لعن باشد باید به اینها لعن کرد. در اینجا اشاره وی به تدوینگران قوانین حقوقی جدید است که خودش هم در تنقید قوانین عدلیه به آنها پرداخته است. در جایی که چنین افرادی هستند، جای لعن بر یزید نیست.

خرقانی بر کامل بودن اسلام به لحاظ داشتن یک نظام برای تمامی ابعاد زندگی تأکید دارد. به عبارت دیگر «اسلام دین حقوقی است و دین اجتماعی و سیاسی است و دین مساوات و عدالت و اقتصادی و ثروت است» و به هر حال برای همه بخش‌های زندگی برنامه دارد. وی مجموعه این وجوه را در هشت مورد بیان کرده است که هر کدام آنها در برگیرنده بخشی از مسائل اعتقادی یا عملی در جامعه‌اند.^(۱) به نظر وی این مسائل تنها در چهل سال نخست اسلام عملی می‌شده و از زمان معاویه به بعد، دگرگون شده است. وی سیر این انحراف را از پس از روی کار آمدن معاویه بیان کرده است. وی پس از طرح بحث از اولوا الامر - که اشاره کردیم - گزارشی از روند حوادث تاریخ اسلام را از بعثت به این سوی به دست می‌دهد. در این بخش تأکیدش بر بیان نقش امام علی (ع) و فضائل آن حضرت است.^(۲)

ادامه مباحث وی باز بیان ویژگی‌های يك جامعه منحط از دیدگاه قرآن است. وی برخی آیات قرآنی را ترجمه و تفسیر کرده و می‌کوشد تا ویژگی‌های مثبتی را که قرآن در ارتباط با جوامع یا گروه‌های مختلف اجتماعی و یا حتی افراد بیان کرده، با آنچه در حال حاضر در امت اسلامی وجود دارد، تطبیق کند. به عبارت دیگر «غرض ما بمقایسه حالت

۱. همان، صص ۵۸ - ۶۱

۲. همان، صص ۸۳ - ۸۵ و از ص ۹۲ به بعد

جامعه است» و این‌که آیا آنچه در دین آمده بر جامعه ما تطبیق می‌کند یا نه (۱).

خرقانی در فصول مختلف، احکام و ابعاد از آیات را نقل و به تطبیق آنها بر وضع فعلی جامعه اسلامی می‌پردازد. احکام هشتگانه مهم مورد نظر وی عبارتند از: اخوت و برادری مسلمین، مشاوره در صیانت و اجرای احکام دین، وجوب اجتماع و اتفاق مسلمین، وجوب تبلیغ احکام دین، امر به معروف و نهی از منکر، اجرای حدود و قصاصات، تقسیم بیت المال بین مستخدمین دولت اسلامی، هشتم جهاد دفاعی (۲).

برای نمونه، وی با اشاره به این آیه که کسانی که تحاکم نزد طاغوت می‌کنند و گمان می‌برند مؤمن‌اند، در واقع مؤمن نیستند؛ اینها یک «جامعه مسحور و جن زن و ممسوس و ملموس دیو و اهریمن» هستند (۳) خرقانی شرحی در باب جامعه اسلامی بر پایه اصل اخوت داده و طبقاتی بودن و برتری‌گری موجود در جامعه اسلامی، به ویژه از سوی حاکمان را بر خلاف اصول قرآنی می‌داند: «اگر حاکم و رئیس مطلق اسلامی به طریق مساوات سالک باشند، اوامر و نواهی اسلامی او مطاع و مُتَّبِع است، و گرنه دفع او بر جامعه مسلمین از حتمیات دینی است» (۴). در این بخش وی به تفصیل در باره بیت المال مسلمین و وظیفه حاکم در تقسیم بالسویه امکانات و دارایی‌های آن سخن گفته است. وی وضع دنیای اسلام را از این زاویه فاجعه‌بار می‌داند. به نظر وی مسلمین یا محمدی هستند، یا فاروقی، یعنی عمری و یا شیعی علوی، اما در مسئله بیت المال همه «تابع

۱. همان، ص ۱۵۷

۲. همان، ص ۱۶۳

۳. همان، ص ۱۲۹

۴. همان، ص ۱۳۶

معاویه و بنی امیه اند». (۱) در همه این موارد وی اصرار دارد تا چهل سال نخست اسلام را به ویژه بر پایه حدیث «الخلافة بعدی ثلاثون سنة» پاك و مُهذب و پیراسته نشان دهد (۲).

خرقانی در باره آیه امر به معروف و نهی از منکر «ولتكن منكم امة» اشاره به آن دارد که «حال اهل ایران، خاصه طهران» با این روایت تطبیق می‌کند، زمانی می‌رسد که مردمان، لاش مرده و گندیده خر را بر کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند، ترجیح می‌دهند (۳). وی با اشاره به آیه نَفْر «فلولا نفر من كل فرقة» اشاره به آن دارد که «افسون مسلمین» «به ذلت تبعیت اجانب مبتلا شده‌اند و هنوز در خوابند» (۴).

یکی دیگر از احکام مورد نظر او، مشورت میان مؤمنین است که با مشاوره با هم بتوانند دین را حفظ کنند. (۵) در این بخش از خرقانی انتظار می‌رفت که یک بحث سیاسی مفصل در باره مشروطه و مجلس و مشاوره داشته باشد، که مع الاسف چیزی در این باره اظهار نکرده است.

حقیقت آن است که وی در این مباحث، از يك سو برای علما، نقش حاشیه‌ای قائل است و از سوی دیگر آنان را مقصر اصلی قلمداد می‌کند. از جمله اشکالات وی بر علما، آن است که علما، سیاسی بودن احکام دین را کنار گذاشته‌اند. وی وجه غالب در همان احکام هشتگانه مورد نظرش را در همین می‌داند که آنها «سیاسی محض است یا جنبه سیاسی آنها بر جنبه عبادی غالب است». اشکال علما این است که جنبه‌های

۱. همان، ص ۱۴۱

۲. همان، صص ۱۴۴ - ۱۴۵

۳. همان، ص ۱۴۷

۴. همان، ص ۱۵۳

۵. همان، ص ۱۵۸

سیاسی این احکام را «به عهده حکومت وقت» گذاشته‌اند و تنها وجه عبادی آنها را برگزیده‌اند. دلیلش هم آن که عبادات، راحت‌ترین جنبه دین است و سیاست مشکل‌ترین آن‌ها.^(۱) بدین ترتیب رگه‌های اسلام سیاسی را در این عبارات روشن باید ملاحظه کرد.

به اعتقاد وی، مسلمانان سه طبقه‌اند. اول توده مسلمانان که بالغ بر نود درصدند و در نگاه خرقانی «توده جاهل هیزم و سنگ ریزه جهنم» بیشترشان هم نمی‌فهمند.

دوم حکومت‌ها و دولتهای اسلامی هستند؛ یعنی امیران و شاهان. بدینی خرقانی به تاریخ گذشته آن هم در ارتباط با مسأله ارتباط دولتها و حکومت‌های اسلامی با عمل به احکام دین، بسیار بسیار شدید است. وی دهها بار بدون استثنا تمامی دولتهای گذشته اسلامی را فاقد چنین ویژگی دانسته و بدینی کاملی نسبت به تمامی ادوار تاریخ اسلامی دارد. وی نه فقط در گذشته به آینده هم بدین است: «از زمان معاویه تا حال و از حال تا آخر دنیا، تمام این دارالعماره‌ها شروع به مخالفت احکام هشتگانه اسلامی کرده‌اند.»^(۲) «هیچ خلیفه و پادشاهی اجرای حدود اسلامی را بر اقرباء و ارحام و مقربان و حامیان خود نکرده». «هیچ یک از رؤسای دارالعماره‌ها به شرط جهاد عمل نکرده و مسلمان قرآنی نباید آنها را غازی و مجاهد اسلام بداند». اگر هم فتوحاتی بوده، صرفاً برای «توسعه اداره و اقتدار و جمع ثروت و بقای اسلام تاریخی» بوده است^(۳). وی باز هم کار علما در ستایش‌ها و تمجیدهایی که از امرا و شاهان و سلاطین کرده و آنها را حامی دین و مروج اسلام معرفی کرده‌اند، نکوهش کرده

۱. همان، ص ۱۶۵

۲. همان، ص ۱۶۷

۳. همان، ص ۱۶۹

است. به نظر وی این شاهان «نه اسلام پناه» بوده‌اند و «نه مروج دین» بلکه مصداق بارز طاغوت بوده‌اند.^(۱) این نگرش، درکنار نگرشی که حاکم بر جامعه روحانیت آن زمان بود و نگاهی که آنان به دولت صفوی و قاجار داشتند، نوعی تحول انقلابی به شمار می‌آید.

سوم علمای اعلام که آنان هم تلاش لازم را در حفظ احکام اسلامی و عمل به احکام هشتگانه نداشته‌اند. به همین دلیل «همه روزه بر بدعتها افزوده گشته، احکام و عملیات ضد اسلامی روز به روز در تزايد است و خواهد بود».^(۲) این در حالی است که وظیفه علما بیان ماهیت دین و احکام آن بوده که چندان به وظیفه عمل نکرده‌اند. به نظر وی علما، اسلام شخصی و مقدس مآبی دارند، اما به اسلام نوعی که جلوگیری از «تبدیل و نسخ احکام متین اسلامی» و ممانعت از «تسلط اجانب» است توجه ندارند^(۳) وی این را که ما بنشینیم و از خدا بخواهیم که ولی عصر (ع) را بفرستد تا مفسد را از بین ببرد و خود دست به اقدامی نزنیم را مخالف با قرآن می‌داند که، می‌فرماید «حتی یَغیروا ما بأنفسهم».^(۴) وی در جای دیگری هم با اشاره به هرج و مرج دینی و تغییر و تبدیلاتی که در احکام دینی داده می‌شود، از عدم تلاش برای دفاع از دین شکایت کرده و این تصور را که «دین صاحب دارد» و صاحب دین خود آن را حفظ می‌کند، برخلاف سیره ۲۳ ساله نبوی می‌داند.^(۵) وی در این باره در موارد دیگری هم در همین کتاب توضیح داده است که «دعا کردن به خدا و توسل به امام

۱. همان، ص ۱۷۱

۲. همان، ص ۱۷۲

۳. همان، ص ۱۷۵

۴. همان، ص ۱۷۶

۵. همان، ص ۲۷۸

عصر در اصلاح این امور» مانند «فسق و فجور و کفر و دهری و مادی شدن و... ترویج کفریات به اسم قانون و تلبس به لباس کفر و ترك لباس اسلام و امثال اینها» «که فعل اختیاری است و از اهل ایران خاصه اهالی طهران صادر می‌شود» «نه راجع به خداست و نه راجع به امام عصر، بلکه راجع است به خود انسان مسلمان نما.»^(۱) اشاره وی به تعویض لباس کفر به جای لباس اسلام، تنها اشاره صریحی است که وی به عنوان اعتراض به وضعیت دینی زمان رضاخان دارد.

خرقانی نگران آن است که امروزه مسلمانان از همه مردم دنیا «ذلیل‌تر و خوارتر و فقیرتر و پریشان‌تراند». عامل این خرابی چیست و چگونه باید اصلاح شود؟ این پرسش اساسی خرقانی است که این کتاب را در پاسخ آن پرسش نگاشته است.

وی پس از این مباحث، دو فصل را اختصاص به بحث عصمت انبیاء داده و به تفصیل از آیاتی که توهم غیر عصمت می‌شده، سخن گفته به اشکالات پاسخ داده است.

وی بار دیگر به سراغ بحث حکومت اسلامی رفته و ضمن تکرار برخی از نکات پیشین، وظیفه اقتصادی حکومت اسلامی را در اعاشه علمای اسلام که درآمد دیگری ندارند و باید از بیت‌المال زندگی کنند، توجه به عجزه مسلمین و پرداخت دیه افرادی که توانایی پرداخت دیه را ندارند و بر عهده بیت‌المال است را، از وظایف آن می‌داند. عمل به «این احکام معرّف حکومت اسلامی است.»^(۲) وی از این که نفاق فرق مسلمین سبب شده است تا آنان از درجه رفیعه «اعلی‌الاممی» پایین

۱. همان، ص ۳۶۷

۲. همان، ص ۲۱۵

بیایند راه حل را در اتحاد و اتفاق آنان در مراجعه به قرآن می‌داند^(۱). همه آنچه سبب شده است تا افرادی مثل خرقانی اینچنین برآشوبند و از وضع امت اسلامی بنالند این است که «این قرن برای مادین قرن طلایی و نورانی است به جهت ترقی صنایع و سهولت طی طریق و...» اما «برای الهیین و متدینین، قرن مشووم و مسموم است به جهت تنزل دیانت و نفاق متدینین»^(۲).

پس از آن، خرقانی بحثی در ارتباط با شفاعت مطرح می‌کند. طرح این بحث، دقیقاً در ادامه آنچه افراد دیگری مانند شریعت سنگلجی مطرح کرده‌اند، آن هم ضمن کتابی که در آن علل انحطاط بیان شده، روشن است. وی در محدود کردن دایره شفاعت تلاش می‌کند. در عین حال توضیحی در باره عواقب افراط در بحث شفاعت نمی‌دهد گرچه به طور کلی می‌کوشد تا بر مسؤولیت انسان بیفزاید.^(۳)

خرقانی که در رساله دیگری در باره متشابهات قرآن اظهار نظر کرده و بر آن است که جز حروف مقطعه، متشابهی در قرآن وجود ندارد، در اینجا هم بر سهل الفهم بودن قرآن تأکید دارد و همان مباحث را به اجمال تکرار می‌کند. وی طرح بحث تحریف قرآن و یا تأویل را مستمسک کسانی در نفی حجیت قرآن می‌داند.^(۴) وی اختلاف قراءات را از اختراعات بعدی می‌داند که ربطی به اصل قرآن ندارد^(۵) بحثی هم در باره سهو و نسیان انبیاء دارد و وجود آن را هیچ‌گونه منقصتی برای آنان نمی‌داند^(۶). این نیز

۱. همان، ص ۲۱۷

۲. همان، ص ۲۱۹

۳. همان، صص ۲۲۹ - ۲۳۰

۴. همان، ص ۲۴۳ ■

۵. همان، ص ۲۶۴ ■

۶. همان، صص ۲۵۵ - ۲۵۶

گرایش وی را برای دور شدن وی از نگرش رایج میان متکلمان شیعی نشان می‌دهد گرچه در میان قدمای شیعه و حتی متأخرین کسانی بر این رأی بوده‌اند.

خرقانی که یکی از اهدافش در نگارش این کتاب بازگشت به قرآن و دوری از خرافات است، در ادامه کتاب، به صراحت، به فزونی خرافات در دین اشاره می‌کند و آن را ناشی از «نبودن محك و میزان» می‌داند. وقتی یک نفر زورگور و مقتدر احکام اسلام را تغییر می‌دهد و بقیه هم تبعیت می‌کنند، به تدریج دین رو به تحریف می‌گذارد. مخالفان وی «تک تک لعنش می‌کنند، اما اتفاق در جلوگیری نمی‌کنند.»^(۱) نتیجه آن پدید آمدن اختلاف فراوان میان فرق اسلامی شده است، به طوری که همه یکدیگر را تکفیر می‌کنند. در ظاهر همه متمسک به قرآن هستند، اما در اصل معنای آیات قرآنی را درک نمی‌کنند. وی اوضاع جهان اسلام را چنان مصیبت بار می‌داند که معتقد است «۶۶۰ کرور جمعیت مسلمین... یک مثقال عقیده ثابت و غیرت و شهامت» از نوع آنچه مسلمانان عصر اول داشتند، ندارند.^(۲)

در اینجا پس از بیان اختلاف میان مسلمانان اشاره‌ای هم به اختلاف مستبدین و مشروطه خواهان دارد. خرقانی خود از نوگرایان مشروطه خواه بود که به نوشته خودش در نجف چندین رساله در باره مشروطیت نوشت و نشر کرد. اما اکنون که نزدیک به سه دهه از مشروطه می‌گذرد، هر دو گروه را محکوم می‌کند و از مشروطه به عنوان حرکتی در جهت خواست اجانب و بالحنی به تمسخر به عنوان «موسیقی جدید» از آن یاد کرده است: «اعجب از همه دوره مشروطه و مستبد یعنی دوره قرن

۱. همان، ص ۲۸۰

۲. همان، ص ۲۸۲

طلایی مادیین و قرن عقوبت و شکنجه الهیین، وقتی که دسته هوچی، های و هوی اندازهای حیوانی خصلت و بهیمی مرتبت، بوقهای نسخ ادیان را سر بازارها زدند، مشروطیت را اعلان و سرنای اجانب بگوش متدینین جن زده رسانیدند. آن بی چاره‌های سرگیجه، فوراً دو دسته شدند. دسته‌ای کرنای استبداد را در میدان‌ها و بازارها به صورت اعلی دمیدند که از مسلك خودمختاری سابق دست نمی‌کشیم. دسته‌ای تبعیت دولت صنعتگر مغرب را [و] ترقی صنایع و ثروت آنها را عنوان کرده به نواختن موسیقی جدید اشتغال یافتند. ملت زرقی و برقی ایران را مانند شتر مست، منیاتزم کرده تا به خون دوستان و مال نیازمندان، فداکاری در راه مشروطیت کردند تا شد آنچه شد... غرض آن که در ممالک اسلامی دو دسته مشروطه و مستبد، مانند قارچ و دنبلان از زمین روئیده هر دو دسته در حقیقت مدعای خود به همه چیز... تمسک نمودند مگر به قرآن مجید. از اتفاقات آن که هیچ يك از دو دسته، اسمی از قرآن نبردند. معلوم شد که هر دو دسته از متدینین در مملکت ایران و عثمانی، آشنایی و علاقه‌ای با قرآن و صاحب آن نداشتند.»^(۱)

علاقه خرقانی به تشریح معنای اولوالامر از بسیاری از نوشته‌های وی آشکار می‌شود. حتی در همین کتاب محوالموهوم چندین بار این بحث را مطرح کرده است. در فصل چهلم این کتاب باز به سراغ تشریح این مفهوم می‌رود.^(۲) وی در اینجا هم با اذعان به این که مولویت حق خدای تبارک و تعالی است، مبنای مشروعیت اطاعت از اولوالامر را خدای متعال می‌داند. وی با نفی نظام ارثی در اسلام، لزوم و حتمیت انتخاب اولوالامر

۱. همان، ص ۲۸۴

۲. همان، ص ۲۸۵

را توسط عموم مسلمین مورد تأکید قرار می‌دهد^(۱) و معاویه را نخستین کسی می‌داند که نظام ارثی را در باب حکومت رایج کرد. وی در ادامه به شرح برخی از مباحث اعتقادی پرداخته است. شاید نکته مهم در این مباحث، اشاره به این رأی او باشد که برای جهاد، اذن امام معصوم را لازم نمی‌داند^(۲) و به این وسیله نشان می‌دهد که چندان به چارچوب‌های گذشته پایبند نیست. البته در سالهای اخیر برخی از فقها، همین عقیده را ابراز کردند.

۱. همان، ص ۲۹۰

۲. همان، ص ۳۷۶

بخش سوم

رسالة روح التمدن و هويت الاسلام

(اسلام چهل سال اول يا دموكراسى عالم)

اسدالله خرقانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى صَادِعِ الْإِسْلَامِ عَلَا
مَجْدِهِ وَسَمَا قَدْرِهِ، وَالتَّحِيَّاتُ الزَّكَايَاتُ عَلَى آلِهِ وَخُلَفَائِهِ الرَّاشِدِينَ
الْمَعْصُومِينَ.

قال أمير المؤمنين: أيما رجل استجاب لله وللرسول وصدق ملتنا و
دخل في ديننا واستقبل قبلتنا فقد استوجب حقوق الإسلام وحدوده فاتم
عباد الله، والمال مال الله يقسم بينكم بالسوية، لافضل فيه لاحد على أحد
وللمتقين عند الله غداً أحسن الجزاء و افضل الثواب، لم يجعل الله الدنيا
للمتقين اجراً ولا ثواباً و ما عند الله خير للأبرار.^(۱)

تفسیر: هر آن مردی که خدا و رسول را اجابت نماید و به ملت ما
بگردد و در دین ما وارد شود و قبله ما را و جهت قرار دهد، مستوجب
حقوق و حدود اسلامی گردد؛ و شما بندگان خدا و بیت المال مال
خداست که میان شما برابر تقسیم می شود و احدی را بر دیگری مزیت
نخواهد بود، و فردای قیامت برای پرهیزگاران جزای نیک و ثواب جمیل
است. خداوند دنیا را جزا و ثواب پرهیزگاران مقرر فرموده و نعمت های
اخرویّه برای نیکان بهتر و شایسته تر است.

۱. بنگرید: کافی، ج ۸، ص ۳۶۱؛ تحف العقول، ص ۱۸۴

اما شرح حقیقت حقوق و حدود، در ضمن دو مقدمه و فصولی و خاتمه بیان می شود.

مقدمه اولی: حقوق و حدود [و اقسام حق]

لفظ حق مصدری به معنای اختصاص است و حق اسم مصدر به معنی مختص. حد عبارت از خط آخر و نهایت آن شیء مختص است. این است ترجمه و تفسیر لفظ حق و حد. حق چند قسم است:

یکی حق در اعیان و رقبات مثل قطعه زمین یا باغ که مختص به زید است. قطعه دیگر مختص به عمرو. این دو قطعه خط مشترکی دارند که فصل مشترک میانه دو حق باشد. هر یک از زید و عمرو در آن شیء مختص به خود مالک و مختار و نافذ التصرف است. همین که به خط فاصل رسید، نباید تصرف کند؛ زیرا که تصرف در خط فاصل، تعدی به مختصات عمرو است.

قسم دوم حق انتزاعی مثل تجارات و معاملات و خیارات که از خود عقد انتزاع می شود. مثل خیار شفعه و عیب و غبن یا به شرط حقی ثابت می شود؛ مثل خیار شرط.

و قسم سوم، حق ذمه ای است که ذمه مدیون دیگری است و این حق مطالبه و سلطنت به ذمه مدیون دارد. این حق هم حدی دارد که افلاس مدیون باشد که نباید تجاوز شود.

قسم چهارم: حق استفاده ای است که هر انسانی موقتاً حق استیفا دارد. چنان که در امکنه مشترکه مثل مساجد و حمامات و میادین و خانات و طرق و شوارع که حق هر کسی استفاده موقتی است. کسی حق مزاحمت او را ندارد، او هم نباید از حد خود تجاوز نماید. مثلاً مادام که مشغول نماز است، در مسجد کسی حق مصادمه با او ندارد و او هم از حد فاصل

خویش نباید تجاوز کند، و دیگری را ممانعت از نماز در پهلوی خود بکند. همچنین در خانات، هر کسی حق نشستن و اسباب گذاشتن و مال بستن را دارد، و زیاده از حدّ خود نباید تجاوز نماید. و در حمام حق نشستن و خوابیدن و تنظیف دارد، ولی حقّ آوازه خوانی و رقاصی و لودگی را ندارد؛ زیرا که این حرکات تجاوز به حق دیگران است. نه او به دیگران و نه دیگران به او هیچ یک حق مزاحمت ندارند. در شوارع هر کس حق استطراق دارد، پیاده یا سواره. این استفاده استطراق موقتی حق مشروع اوست، نه او حق مزاحمت سایرین را دارد، نه سایرین حق مزاحمت وی را. پس اسب تازی و کسب و حرکات غیر قانونی و آوازه خوانی در طرق مشترکه، شرعاً و عقلاً ممنوع است.

پنجم: حق شرفی است و این دو قسم است: شرف شخصی و شرف نوعی. شرف شخصی راجع به اشخاص است که سوابق مذمومه و سرگذشت‌های زشت نداشته باشند و تعدی به حدود و حقوق دیگران نکرده، پای از گلیم خود بیرون ننهاده، و به حقوق شخصی خود قانع شده و اراقه خون بندگان خدا را ننموده و اعراضشان را مهتوک نداشته و اموالشان را به صیغ مختلفه غارت نکرده باشد. البته چنین شخص شریف و دارای شرافت شخصی است و اگر به علاوه، نیکی به ملت و مملکت و اشخاص دیگر نموده باشد او را اشرف و شریفتر باید دانست. حدّ این، شرف دیگران است که نباید مزاحمت نماید.

ولی شرافت نوعی که عبارت از شرافت قومی و دیانتی باشد، در این عصر از فضای مملکت ایران و از سلولهای دماغی ما، به کلی مهاجرت کرده و اگر در ما شرافت دیانت و قومیت بود، احکام متقینه دین اسلام را تغییر و تبدیل نمی‌دادیم. عادیات و زبان قومیت خودمان را به رایگان ترک نمی‌کردیم و عادات و زبان اجنبیان را که اعادی دین و دولت ما هستند،

مطاع و متبّع نمی‌دانستیم، و قوانین داخله ما که مظهر آراء ملت است در جنب انگشت‌های کوچک پلتیکی اجانب به توسط دسایس چند نفر خائن ملت کش مملکت فروش، عقیم و خنثی نمی‌ماند. با این حال مشهود، دعوی شرافت قومی جزاف و با جهالت و جنون توأم است. چون حق نیست، حد هم نیست.

از تفسیر لفظ حق و حد معلوم شد که نسبت حق به حد، مثل نسبت خط است به نقطه، و سطح است به خط، و جسم است به سطح. و نیز معلوم شد که حق بی حد نمی‌شود، و حق نامحدود و غیرمتناهی مخصوص ذات احدیت حق تعالی است، و حق نامحدود در انسان غلط و خلاف واقع است. پس حق منفک از حد نمی‌شود.

و نیز از بیان هویت حق و حد معلوم شد که گاهی حق و حد میان دو نفر است و گاهی میانه چند نفر. مثل حق و حد قریه‌ای از قریه دیگر. و گاهی میانه دو بلوک و گاهی میانه دو شهر؛ اینها را حقوق داخله می‌گویند که در تحت تسلط و حکومت یک دولت است، و گاهی میانه چند دولت که او را حقوق خارجه یا حقوق بین الدول می‌گویند.

منظور [این] رساله حقوق داخله است، اما حقوق خارجه نظر به امتیازات و عهدنامه‌های مشووم که به تهدید یا به تطمیع یا به خدعه که خائنین از متنفذه داده‌اند، حقوق خارجه مستقله برای ایران نمانده. ملت ایران هم شرف مطالبه و حفظ حقوق خارجه را ندارد، و در این باب مطاوعه صرفه است و به تهدیدات خائنانه روز به روز بر انفعال و بهت ملت افزوده می‌شود. بلی حفظ حقوق ملت ضمیر مستتر یا نتیجه نهضت ملیه است.

از اینجا معلوم شد بطلان تقسیمات که مصنفین علم حقوق کرده‌اند، مثل تقسیم به حقوق شخصی و حقوق شیئی، زیرا که شخص با شیء

تقابل ندارد و تقابل اعم و اخص منطقاً غلط است (و صاحبه ما یدری ما یقول). و مثل تقسیم به حقوق طبیعی و وضعی است. این هم محصلی ندارد که قابل توجه نظر علمی باشد.

عجب تر آنکه بعضی از مترجمین حقوق خواسته است شرف حقوق دانی را برای اروپا ثابت کند و آثار اسلامی را از این شرف محروم نماید. گفته است: «حقوق اصطلاح جدیدی است». این کلامی است که زن بچه مرده، بروی می خندد و خطبه مقدسه علویه شاهد صدق است. و نیز واضح شد که تفسیر حق به معنای صدق مقابل باطل نیز غلط است؛ زیرا که مثلاً سه در سه می شود نه، صحیح است و هشت یا ده غلط. متکفل حلّ این قضیه علم حساب است نه علم حقوق. مثلاً زوایای ثلاث مثلث مساوی با دو قائمه صحیح و حقّ است و مقابل دو قائمه و نصف یا یک قائمه و نصف باطل؛ ولی حلّ این قضیه به هندسه است نه علم حقوق. مثلاً کواکب معلقه در جو متحرکند حق و صحیح است؛ و ساکن است و غیر متحرک باطل و غلط. و حلّ این قضیه راجع به علم هیئت است نه به علم حقوق. کسانی که در تفسیر لفظ حق و حد غور ننموده و موارد استعمال آنها را که عقلای عالم به فطرت سلیمه و ارتکازیات طبیعی و خلقی استعمال می کنند تمیز نداده و لهذا در این مشکلات و مزال اقدام واقع شده اند.

بسط کلام راجع به علم حقوق است و زیاده بر این خارج از وضع رساله است.

از شرح ماهیت و تفسیر هویت حق و حد معلوم شد که هر ذی حقی باید در آن مقدار اختصاصی خود نافذ التصرف باشد. اقرار و انکارش در آن مقدار مقبول و مُمضی باشد؛ ولی از نهایت ملك مختصی خود تجاوز

به مقدار مختصی همسایه ننماید. یعنی هر شخصی باید حافظ حقوق خود باشد؛ زیرا که حق در عالم گرفتگی است نه دادنی. و از حدود خویشتن تجاوز ننماید؛ زیرا که تراحم دو حق در حدّ مشترك این است که هیچ یک به حق دیگری تعدی ننماید، و برای همسایه نخواهد چیزی را که برای خود نمی خواهد.

و هر دولت عاقل و عادل، باید حافظ حقوق خودش و حقوق رعیتش بشود که از طرز حکومت هیئت حاکمه احدی نتواند از حدّ خود تجاوز به حقوق دیگران نماید. دولت متمدن و تربیت شده (به اصطلاح عصر حاضر) یا عادل، عبارت از آن دولتی است که حافظ حقوق و حدود باشد. روح عدالت و تمدن و انصاف نیست مگر صون حقوق و حدود.

پس مقتضای شرح هویت حق و حد این است که ذوی الحقوق نگهدار حقوق خود باشند و از حدود خود تجاوز را قبیح و مذموم و حرام بدانند. نظر به طبیعت حق و حد، حکم آنها مساوات در حق و حد است. فرقی میانه ذوی الحقوق نیست که خلیفه باشد یا امیر، یا پادشاه یا خدیو، عالم یا جاهل، کبیر یا صغیر، ذکور یا اناث، اسود یا ایض، مسلم یا غیر مسلم، یعنی به مقتضای ماهیت حقوق و حدود، عدم تمایز صاحبان حقوق و حدود است. یعنی حکم عقلی حدود و حقوق، مساوات همه است. منظور از مساوات حقوق ابتدایی و جزایی همین مسئله طبیعی و خلقی است که مقتضای فطرت سلیمه عقلاست و در جبلت نوع بشر به ودیعت گذارده شده، و از آثار موهوبه لاینفک نفس ناطقه است. افسوس که این قضیه عقلیه تا امروز در ایران جاری نشده، تضییع حقوق و هرج و مرج دائم در تزیاید است.

مساوات همه طبقات در برابر قانون در نظام حقوقی اسلام |

از بیان سابق، ماهیت و هویت حد و حق معلوم شد. و نیز معلوم شد که حکم آنها بر حسب طبیعت مطلب، مساوات است بدون امتیاز بین صاحبان حقوق. حال باید مراجعه کنیم بر کلیه قوانین دنیا، از انبیا و حکما و سلاطین و به نظر دقت و انصاف غور بکنیم که کدام یک از این قوانین تام و کامل بلکه اتم و اکمل است.

در بیان حکم مساوات حقوق و حدود به دوران و تردید در بین قوانین عالم مشاهده می‌کنیم که شرع اقدس اسلام در بیان حکم مساوات حقوق ابتدایی و جزایی و حدود آنها از همه قوانین عالم بالاتر و بهتر و کامل‌تر است؛ زیرا چنان که در فصول بعد این رساله موارد آن را که صانع اقدس اسلام و خلیفه منصوص او در حکم مساوات، فرقی بین خود و اولاد و مقرّبان بارگاهش را با یک چوپان بیابانی گذاشته، چنان که کتب اسلامی عموماً شاهد مدعی است، ولی در قوانین دموکراسی دول متمدنه در محاکمات حقوقی و غیره امتیاز گذاشته‌اند؛ رئیس مملکت را معصوم و معفو فرض کرده‌اند با آن که شخص پیغمبر که معصوم است خود را با رعیت مساوی و برابر دانسته و مأمورین درجه اول را با دیگران امتیاز داده، مثلاً محاکمه این طبقه را تخصیص داده‌اند به محکمه تمیز، ولی سایر مردم را به محاکم ابتدایی، چنان که قوانین حقوقی و جزایی آنها شاهد صادق است، و در اسلام خلفا و وزرا در حکم قانون با چوپان برابر است، پس از این مساوات تام مطلق که در قانون اسلام مقرر است و مساوات ناقص مقید که در قوانین سایر ملل هست، بالبدیهه مستفاد می‌شود که دموکراسی اسلامی به مراتب شئی، اتم و اکمل از دموکراسی ملل سائره است که شاید تا یکصد سال دیگر اگر مجرای دول در اساس دموکراسی مستدام بماند، به حالت یک هزار و سیصد سی و پنج سال قبل

دموکراسی اسلامی نرسد، و به حد رشد و کمال او بالغ نشود.
الحاصل احکام مساوات مطلق اسلام و کتب سیاسیات فقهی اسلام
موجود و احکام مساوات ناقص غیر مطلق و امتیاز بعضی از طبقات و
قوانین دول موجود که امری است واضح و مبرهن «آفتاب را به گِل نتوان
اندود.»

ولی مع التأسف در دوره انقلاب و قانون گذاری، ایران، تقدیم ناقص بر
کامل و ترجیح مرجوح بر راجح شد. از طرفی قانون گذاران قانون اتم و
اکمل اسلامی را به لجاجت متنفذین بوالهوس دوره خودمختاری متروک
داشتند، و از طرف دیگر هواپرستان غارتگر، اسلام را مؤید قوه استبداد
فعال مایشایی خود در نظر عامه جلوه داده اند. هر دو دسته من حیث
لایدری اسلام را هدف اعتراض خود کرده اند.

در این جنگ مغلوبه و نهضت ملی، جسد مقدس اسلام را تیر باران
نمودند. وضع پیش آمد امور این شده: هر کس مدعی اسلامیت بشود، او
را رمی به استبداد می نمایند و هر که دعوی حریت نماید او را رمی به
زندقه می نمایند و ما این خصومت را اساساً مستند به یک قوه ضد
اسلامی می دانیم. و دخول مسلمین را در این مناقشه از روی بطمع ریاست
و نادانی و احساسات شخصی تصور می کنیم.

اگر طرفین، عالم و مانوس به روحانیت اسلام بودند و احساسات
نوعی داشتند، در اول قدم انقلاب، به قانون مساوات حقوقی و حریت و
حکومت ملی اسلامی که هویت و فصل ممیز اوست از میانه ادیان و
قوانین عالم رجوع می گردید، هر آینه این خصومت تولید نمی شد و یا
دوام و بقا پیدا نمی کرد. چنان که مدعای ما از مراجعه به فصول آتیه متضح
خواهد شد.

مقدمه ثانیه

چون پس از چهل سال از هجرت، روح احکام اسلام در حوزه‌های متنفذه، خاصه در دربارهای خلفا و سلاطین با یک پرده سیاه غبار آلود چرکین بوالهوسی و بانگ و عار استبداد مستور گردید، و هرگاه به ندرت بعضی از متبحرین و ماهره علوم اسلامی ملتفت این دقیقه ملکوتی می شدند، از مخالف غول آسای خودمختاری و از چنگال حرص و آز دیو و دد شهوت رانی (الملک عقیم) زبان در کام و کام بر زبان فشرده، به قفل خموشی عمرها سپری می کردند؛ و اگر به ناگاه یکی از ظلم‌های جفاکاران مُجازِف را تذکار می دادند، ناگهان به استلام چوبه دار محکوم می شدند. در مدت یک هزار و دوست و نود و پنج سال که امواج تعدّیات و اصناف خطیئات خودمختاری از مراکز متنفذه، موج‌زنان به اقطار ممالک اسلامی منتشر گردیده، مرور اعصار، رفتار دژم شعار را به قلوب احرار، اِشْراب و تزیق کرد که «اسلام با استبداد و خودمختاری توأم است» بالضروره مقام اقدس روحانیت اسلام از این تهمت منزّه است. امروز که روح خبیثه خودمختاری به حالت نزع افتاده، صدای حرّیت و مواسات حقوق اقصای ارض را پر کرده، دقایق شناسان اسلام به این مقاله مترنم‌اند که «نسخه عتیقه صحیحه دموکراسی عالم که در مکتبه اسلام با یک خط سبز نورانی بر لوح محفوظ نوشته شده، به دست آمد و آنچه در ممالک دنیا منتشر گشته، سوادى است ناقص و غلط.» حال که بیرق قدس دموکراسی اسلامی بلند شد، وظیفه هر مسلمان، استظلال تحت این بیرق است.

(مراد اسلام چهل سال اول است که روز شهادت علی علیه السلام باشد. اسلام نوعی بعد، نزد نگارنده مسکوت عنه است.)

فصل اوّل

[در حقیقت استبداد و آزادی]

حقیقت استبداد این است که ارادات بوالهوسانه غیر قانونی یک یا چند نفر بر دیگران نافذ باشد، نه به طور تساوی. اوّلی را حاکم و دومی را محکوم می‌گویند. مثلاً اگر یک نفر در ممالک یا در یک مملکت یا در یک ناحیه و قصبه و طایفه نافذ الحکم باشد و دیگران محکوم او باشند یا چند نفر در یکی از این موارد به ارادات شخصی حاکم باشند بر جمعی دیگر که محکوم آنها باشند، این نیز حقیقت استبداد است و استبداد پارلمانی، که جدیداً در ممالک متمدنه عنوان شده، از این قبیل است. مثل آنکه ۳۱ نفر در پارلمان رأی بدهند و ۳۰ نفر بر خلاف آنها رأی بدهند. نظر به اعتبار اکثریت رأی سی و یک نفر مقدم باشد بر رأی سی نفر، پس سی و یک نفر حاکم می‌شوند و سی نفر محکوم. این عمل نیز از موارد استبداد است؛ زیرا که در عالم عقل و منطق و سیاسی و تمدّن و انصاف، هیچ دلیلی یافت نمی‌شود بر حاکمیت ۳۱ نفر و محکومیت ۳۰ نفر. این نیز از افراد واضحه استبداد است که استبداد پارلمانی باشد.

پس اگر شخص مقتدر، مجری قانونی باشد، او را مستبد نمی‌توان گفت. ملاک استبداد وحدت حاکم نیست بلکه روح استبداد، نفوذ رأی

کسی است بر کس دیگر، نه به طریق مساوات بدون اقامه دلیل و رجحان؛ چه صاحب رأی نافذ، یک نفر و چه اشخاص متعدده باشند.

و حقیقت حریت این است که کتاب قانون حاکم باشد بین افراد ملت و سکنه یک مملکت و مباشر اجرای آن قانون، چه یک نفر باشد و چه جماعت؛ و آن مجری قانون را حاکم و هیئت حاکمه یا دولت یا سلطنت یا امیر یا پارلمان و... می گویند، و سایر افراد مردم را محکوم، رعیت و ملت می گویند.

و باید مواد قانونی طوری وضع شده باشد که در حقوق مشترکه و حدود آن هیئت حاکمه و هیئت محکومه هر دو به یک نسق باشد؛ یعنی همه افراد مملکت در پیشگاه قانون حقوق و حدود متساوی باشند، چنان که در شرع مقدس اسلام کلیه حقوق و حدود مشترکه از معاملات عموماً و دیات و قصاصات و حدودات و ضمانات و غرامات و رفع خصومات و مرافعات، چنان که بعد به تفصیل ذکر می شود، نسبت به صانع اقدس اسلام - عَلَا مَجْدَهُ و سَمَا قُدْرَهُ - و خلفاء راشدین و عترت طاهرین و علماء عادلین و کلیه مندرجین حوزه اسلامیت به یک نهج ملحوظ شده، امتیاز شخصی و حسب و نسب و فضل و سایر عناوین و حیثیات شخصیه در اجرای حدود و حقوق نیست. از این مساوات حقیقی، بعضی از علماء حقوق این طور تعبیر کرده اند که «قانون کور است» یعنی قانون کسی را نمی شناسد تا ترجیح بدهد بر دیگری؛ و عنوان قانون شامل افراد ملت است بدون مزیت و فضیلت مشخصی. به جهت تقریب اذهان ساده، این تعبیر بد نیست.

از قسم اول که نفوذ رأی کسی باشد بر کسان دیگر، به حسب اختلاف طوایف و ممالک، تعبیراتی کرده اند. سلطنت استبدادی یا حکومت ظالمه و غاصبه و وحشیّت و بربریت. قسم دوم را که حکومت قانونی باشد،

یعنی در مملکتی که کتاب حاکم و هیئت دولت مُجری آن باشد، آن دولت را عادل و قانونی و متمدن و تربیت شده و مشروطه و جمهوری می‌گویند. از بیان سابق متّضح شد که دولت مشروطه و جمهوری و مُقننه فقط اصطلاحی است که در بدو نظر، اذهان ساده و کسانی که روح مطلب را درست آگاه نیستند، در تمییز این اصطلاحات که حقیقت خالی از معنی است، بسی مناقشات کرده و می‌کنند؛ ولی اگر کسی به نظر فیلسوفی منطقی تأمل نماید، یقین می‌کند که حقیقت و روح مطلب همانست که ذکر شد؛ یعنی «تساوی افراد ملت عموماً بدون ملاحظه هویّت شخصی در محضر قانون»، ولی تعیین مُجری آن به اسم سلطنت یا به جمهوری یا به خلافت، در این موقع اهمیت ندارد و در جریان قانون مساوات هم مدخلیتی ندارد.

به عبارت دیگر اگر به عقل سلیم حالت نوع بشر را به طریق بسیط و ساده ملاحظه کنیم، می‌بینیم هر یک از آنها یک نحو حقّی بیشتر یا کمتر در یک مملکتی بزرگ و یا کوچک دارند و حفظ حقوق آنها به نظر عقل و منطقی سیاست بشری لازم است در تحت یک قانون مشترک، و چون هر یک حق دارند بالطبع حقوق با هم تصادم پیدا کرده، قهراً حد پیدا می‌شود که آن فصل مشترک بین حقوق باشد. نظر به اقتضای طبع بشری هر کس توسعه حدود خویش را، طالب است که حقوق اختصاصی دیگران را ضمیمه حقوق خود کند. این توسعه حقوق که عین تجاوز از حدود است، روح استبداد و ظلم و وحشیّت و بربریت و هرج و مرج است که قرون کثیره در قطعات کره ارض حکمفرمایی می‌کرده؛ بالاخره از اثر تابش آفتاب آیین‌گران آسمانی و از اشعه نیر اعظم رسالت که از افق الهامات غیبی تراوش کرد، جمعی از سفرای الهی و پیغامبران خدایی و رسل مکرم و برخی از حکمای الهی تلو شرایع و قوانین خود، حفظ

حقوق و نشر عدالت را منظر امنای خود قرار داده، هر یک در عصر خود به قدر پیشامد امور و مساعدت اسباب ظاهره و لیاقت اهل عصر خویش در این مقام مقدس بذل جهد کردند تا بالاخره انوار تکمیل شرایع و قوانین حقوقی و جزائی در تحت عنوان خاتمیّت به اسم سامی و نام گرامی حضرت اقدس رسالت خاتمی از افق یثرب طالع گردید: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا**^(۱) و شرع اقدس اسلام که عهده‌دار صیانت حقوق و حدود بشری و ذمه‌دار بسط قوانین مساوات و مواسات و کفیل مایحتاج نوع انسانی است منتشر گردید؛ از اثر قانون مساوات حقوقی و اتفاق کلمه مسلمین در مدت هشتاد سال بیشتر از هشتصد سالِ دُولِ مقتدره آن عصر، مثل قیصره روم و اکاسره عجم فتوحات کردند.

از اوّل هجرت تا سال چهلم که ریاست اسلامی و تحت عنوان خلافت نبوی بود، و اعمال سیاسیّه خلفا شبیه به سیاسیّات صادع اسلام - صلی الله علیه و آله - بود به اوج عزّت اسلامی نایل شدند؛ و پس از چهل سال اگر چه لفظ ساده خلافت برقرار بود، ولی سیاست‌های دربار اسلامی به جباریت و سلطنت ظالمه بدل گشته، رشته مواسات حقوقی در دربار گسیخته شد، و مقرّبان دربار خلافت شروع به غصب حقوق ضعفا کردند^(۲) و از حقوق جزا و کیفر سیاست اسلامی معفو شدند و بیت‌المال مسلمین که متعلق به جهات عامه اسلامی بود، ملک شخص خلیفه و

۱. مائده، ۳

۲. حاشیه مؤلف: حتی ولید بن عتبه بن ابی سفیان که از طرف عمّش معاویه حاکم مدینه بود و املاک خاصه سبط اقدس حسین - علیه السلام - را غصب کرد، و حضرت در مسجد حضرت رسول به عنوان حلف الفضول، رؤسای قبایل عرب را به اتحاد دعوت کرده، همگی قبول کردند؛ ولید از اتحاد آنان ترسیده، دست از تطاول ظالمانه خود برداشته به نصفت و عدل، ملک را تفویض حضرت نمود. (کامل التواریخ).

سلطان گردید؛ روح مساوات اسلامی منقبض گشت و حریت حقوقی منثلم شد. احکام مشترکه حقوق سیاسی دچار مسامحات هوا و هوس درباری گردید؛ ولی کثرت متدینین، از علما و غیره و نامحسوری احکام مُتَقَنَهٗ اسلام چندان آثار ضعف بروز نداد؛ یعنی روح پاک و قلب مقدس اسلام به یک پرده سیاه پوشیده شد، لکن جثه یا بدن وی به طراوت و نصرت سابقه باقی ماند و رفته رفته آن پرده‌های سیاه و حجابات مظلّمه ضخیم‌تر گردیده، به مرور اعصار و انصرام دهور از مغز آن کاسته، به جلد و پوستش افزوده گردید تا به جایی که فروعاً نفلیه قائم مقام مواد اساسیه و ارکان قویمه گردید.

از بیانات قاصرهٔ برخی روحانیت اقدس، اسلام را با استبداد و خودرأیی ملازم دانسته و جمعی از جهلهٔ اجانب (مثل کلاوسوین و کور و کرومر و غیرهم) نیز از روی بغض و عداوت، حقیقت اسلام را در نطقهای خویشتن، منافی تمدن گمان کرده، به قلوب عامّه نیز همین مضمون را اِشْرَاب کردند تا به حدّی که جمعی از متحدین تجدد نمایان هم این تصورات افسون‌آسا را که جز یک فهم سطحی بیش نبوده و نیست، حقیقت انگاشته، حتی یک قوهٔ ضدّ اسلامی در سلول‌های دماغی و کانکلیونها و تزارید طبقات مغز کله آنان ظهور یافته، بیانات هذیان‌آمیز مدعیان را که تهمت صرفه بود، امر واقعی دانسته در مرکز اسلام حملات متوالیه به حومهٔ شرع انور کرده، هدف سهام اعتراضاتش کردند.

برخی از غیر اهل خبرت و بصیرت به مقتضیات وقت استناد نمودند و برخی دیگر به این که دین ربطی به سیاسیات ندارد، و برخی دیگر به عناوین دیگر تمسک نمودند.

نظر به مذکورات فوق، نگارندهٔ اوراق خود را ملزم به وظائف تبیین مقال و توضیح حال دیده که فی الجملة از [کذا] مقام منیع روحانیت اسلام

را با یک بیان ساده به رشته تحریر و عقد تنظیم آورده، ناظرین این وجیزه را به تکرار بیان به ماهیت عنوان متذکر سازد.

امیانی حریت، عدالت و برادری در اسلام

برادران اسلامی من! بدانید که روح حقیقی اسلام حریت است و مساوات و اخوت و برادری، (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ)^(۱) و عدل و انصاف (وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ)^(۲) به جهت توضیح مرام مقدس می‌گوییم: شرع اقدس اسلام دارای پنج شأن و مقام است: اول: اصول عقاید؛ دوم: اخلاق؛ سوم: عبادات؛ چهارم: مطالب علمی؛ پنجم: سیاسات.

چهار مقام اول در این رساله مسکوت عنه است. علت و غایت و نتیجه و شرح هر چهار از وضع رساله خارج و هر یک حواله به موقع مناسب خویش است. فقط در شرح و بسط مقام پنجم است که اشاره اجمالی می‌شود. یعنی فقط از نقطه نظر سیاسی اسلام با تمام کتب سیاسی دنیا و با جمیع سیاسی دانان عالم، مبارزه علمی و منابذه حقیقت‌گویی کرده با یک ندای صورآسا به سمع آقاصی و آدانی می‌رساند و در ربودن قصب السبق این حماسه شرفی و افتخاری اسلامی مبادرت ورزیده و در قبال کلیه علمای حقوق نوع بشر می‌گوییم: روح سیاست اسلامی حریت و مساوات و موااسات در حفظ حقوق و حدود نوع بشر و حکومت ملی و دموکراسی منتشره در تمام دنیا است؛ یعنی تساوی حقوق و حدود نوع بشر که اول مرام حقوق طلبان و حکومت ملیه که منظور دموکراتی دنیا است، اساساً مأخوذ از اسلام است. بلکه انتشار فرقه دموکراسی، قره

۱. حجرات، ۱۰

۲. مائده، ۴۲

العین و ثمرة الفؤاد اسلامى است که حقیقت دین حنیف اسلام، به این اساس محکم تر و اساس ادیان دیگر ضعیف تر می شود. (بلکه اگر کسی در مسلک سیاسى به زیان عقیده مذهبی ادعا کند که انتشار حکومت ملی در تمام دنیا از بشارات قرب ظهور ولی عصر - عجل الله فرجه - است سخنی است به حقیقت آشنا و از جزاف گویی بیگانه.)

و ما انتشار حکومت ملی و انبساط قوانین مواسات در حقوق را تجدد روح اسلامیت و تقویت قهری ملت و اعاده عملیات چهل سال اول اسلام می دانیم. اگر دانایان اسلام از قوه تقلیدیة اجانب بکاهند و به جانب مقررات اسلام مراجعه نمایند، بالضروره تصدیق خواهند کرد که دموکراسی تمام ملل ریزه خوار خوان نعمت اسلامی است.

حال مناسب چنان است که در ضمن امثله ای چند، مواسات و حریت اساسی اسلام را توضیح بدهیم.

مثلاً مسألة بیع که مبادله مال به مال باشد، یکی از ضروریات معاشیه نوع انسانی است که بدون آن طی مقام حیاتی آدمی امکان پذیر نیست؛ و در این باب اقلأ یک هزار فرع در کتب اسلامی مذکور است. در تمام احکام، بایع و مشتری مساوی هستند. هیچ فرقی بین آنها نیست، اعم از اینکه بایع و مشتری هر یک مَلْک باشد یا جن یا انس، پیغمبر باشد یا امت، خلیفه و سلطان باشد یا رعیت، غنی باشد یا فقیر، زن باشد یا مرد، مُسَلِّم باشد یا غیر مسلم، اصیل باشد یا فضول و یا وکیل مبیع، هرچه باشد نقد یا جنس بیع، هرچه باشد نقد یا نسیه، سلم و سلف یا بیع صرف، مرابحه باشد یا مواضعه یا موالات، تساوی فروشنده و خرنده در همه فروع مسلم و ضروری است، و مثل اجاره موجر و مستأجر و عین مستاجر، هرکه و هرچه باشد احکام اجاره مشترك و مساوی است، بدون امتیاز هويت اشخاص آیین گر اسلام با پیروان خویش، در همه برابر است؛

و مثل رهن که رهن و مرتهن و عین مرهونه هرکه و هرچه باشد، احکام اسلامی نسبت به همه مساوی است، و مثل قراض و مضاربه و قرض مالک و عامل تجارت و مقرض و مقترض هرکه و هرچه باشد از جهت احکام مقرره اسلام که در این موضوع جعل شده، نسبت به همه افراد نوع انسانی متساویست. فرقی بین مسلم به همه اقسام و غیر مسلم به همه اقسام نیست. و مثل باب ضمان و حواله و کفالت نفس، فرقی بین ضامن و مضمون له و مضمون عنه و محیل و محال و محال علیه و کفیل و مکفول له و مکفول عنه نیست؛ هرکه باشد بدون امتیاز حیثیت، مشمول یک حکم است. و مثل عاریه و ودیعه فرقی بین معیر و مستعیر و عین مستعاره و مودع و مستودع و عین ودعی نیست؛ هرکه و هرچه باشد، در تمام جزئیات احکام بدون استثناء احدی، متساوی هستند. و مثل جعاله و کالت و شرکت در کلیه احکام جاعل و مجعول له و موکل و وکیل و شریک با شریک دیگر همگی نسبت به احکام اسلامی که درین باب جعل شده بدون تمیز و ملاحظه حسب و نسب و فضل اشخاص متساوی هستند؛ و مثل قانون مزارعه و مساقات که دو عقد لازم اند میانه مالک و زارع و مالک باغ و باغبان، هر دو در احکام این دو باب شریک و انبازند؛ و مثل نکاح که قوام نوع بشر در عهده تزویج مضاجعت ذکور و اناثست، دارای احکام کثیره و فروع زیاد است. فرقی بین ابیض و اسود و سید و عبد و غنی و فقیر و شاه و گدا ندارد. همگی در محضر احکام مجعوله این عقد یکسان و برابرند، و در هیچ یک از احکام ملاحظه شئون ظاهری و دنیوی نشده مگر در باب نکاح نسبت به کسوه و نفقه و مهریه زوجه که فی الجمله ملحوظ گردیده. این ملاحظه هم مطابق واقع و عرف عقلای نوع بشر است و اعتبار عقلی هم مساعد است و این جمله در موضوع حقوق ابتدایی است.

و از جمله حقوق ثابتة انسانی، حقوق ثانویه قضائیه است که مفصل و مشروح در کتاب قضا و شهادات - از مؤلف - مدوّن و مبوب است، و آن قواعد مقررۀ قضا و شرایط قاضی و وظایف قضایی شخص قاضی و شرح حقیقت و بیان مصداق مدعی و مدعی علیه و هویت دعوی و ماهیت آن در کلیۀ احکامی که در فروع غیر متناهیۀ باب قضا مقرر است، تمییز و فرقی بین اشخاص مدعی و مدعی علیه نگذاشته، تمام اشخاص حوزه اسلامی در پیشگاه قانون به یک نقطه خوانده شده و به یک چوب رانده می شوند؛ زیرا که در مرحله جعل قانون، اشخاص و افراد خارجی ابداً نمی تواند ملحوظ واقع بشود، بلکه حقیقت جعل حکم اثبات حکم است از برای موضوع کلی، در این مقام هویت شخصیه غیر ملحوظ بلکه مُلغی است.

(مثلاً اگر شخصی یا هیئتی جعل کند که افراد ذکور بیست ساله مملکت باید داخل قرعۀ عسکریه بشوند، مخاطب در حین صدور حکم همه اشخاص هفتاد ساله باشند و واقعاً یک نفر در قلمرو آن شخص بیست ساله نباشد، مع ذلک این حکم صحیح و عمل بر آن بر رعایای آن مملکت واجب و لازم است.) و همچنین در باب شهادت و قرائن خارجیۀ و علامات و امارات صدق یک طرف و هر آنچه که به میزان قضا منطبق شود، نسبت به مضمولین حومه اسلامیّت به یک نحو ملحوظ شده، نظر به متانت تساوی احکام قانونی و مبرهن نمودن آن بلکه تصدیق عملی آن در نظر ملت، صادع اقدس اسلام با یک نفر امت در محاکمات حقوقی متساوی و برابرند، بلکه به مرافعه نیز حاضر شدند و چند نفر از خلفا که وجه قانونی را بر حیثیات شخصیه مقدم می داشتند به ترافع حاضر شدند، یعنی متنفّذین که ناموس قانون را بر جهات شخصی ترجیح می دادند، در مقام عمل از حضور در محفل قضا با یک نفر رعیت

استنکاف نداشتند؛ ولی آن عده که قانون را وسیله اعتبارات شخصی و هوسرانی می دانستند، هوای نفسانی خود را بر قانون مقدم می داشتند، از جریان حقوق مساوات استنکاف داشتند [و] به طریق استبداد عمل می نمودند. (مثل قانون مشروطه عصر ما که اسماً مملکت مشروط است و عملاً استبداد اجتماعی است و هرج و مرج.)

و از جمله حقوق ثابتة ثانویه افراد ملت، حقوق جزائیة است؛ و این حق در قانون اسلام به سه عنوان تقسیم شده: یکی حدودات؛ دوم قصاصات است؛ سوم دیات؛ و در این سه باب هم قانون اسلام به یک نسق جعل شده است؛ یعنی امتیاز شخصی و نسبی و حسبی و فضلی و منصبی و شغلی ابدأً ملاحظه نشده. مشمولین دایره اسلامیت، همگی به یک درجه مشمول این حکم هستند. خلیفه و قاضی، رعیت و راعی و مرعی مساوی هستند. یعنی آنچه حکم جزائی در اسلام جعل شده، قطع نظر از جمیع جهات و حیثیات کرده بالنسبه به افراد مسلمین متساوی است.

یکی از حقوق ثابتة، حقوق ارتباطیه است که در مقام ربط هیئت حاکمه اسلامی با محکومین ملت اسلام ثابت می شود. یکی از آنها زکات است و مظالم اینها...^(۱) مالیات سلطنت اسلامی است. مثلاً در جعل زکات در اموال نصابی مقرر شده و استطاعتی در زکات شرط شده، و فقرا معفوند و آنهایی که دارای شرائط هستند، از جهت عناوین و حیثیات اشخاص امتیازی بین آنها نیست، بلکه مشترك است بین همه افراد.

دومی جهاد است. این هم از حقوق ارتباطیه است که در مقام ضرورت، چه جهاد دعوتی و تهاجمی باشد و چه جهاد دفاعی، حکم هر

۱. یک کلمه ناخوانا و جمله قدری نامفهوم.

دو قسم نسبت به موضوع آن نیز مشترك است و از جهت خصوصیت اشخاص، از حیث عنوان احدی مستثنی نشده.

تنبیها: اول [دین از سیاست جدا نیست]

از گذشته معلوم شد که سیاسیات یکی از ارکان عمده اسلام است، بلکه حافظ اسلام هیئت حاکمه اسلام، فقط احکام سیاسیّه است. عقاید و عبادات و اخلاق، حافظ اسلام شخصی است. مُعرّف و حافظ نوع اسلام فقط احکام سیاسیّه مشترکه است و از اینجا واضح شد این که گفته می‌شود «دین ربطی به سیاسیات ندارد» کلامی است خطا، و قائله ما یدری ما یقول.

عالم اسلامی این حرف را خلاف منطق و جزء خرافات و هذیانات لایعنی تلقی می‌کند؛ زیرا که کلیه ریاست‌های اسلامی خلیفه و سلطان و امیر و قاضی همه منبعث و برانگیخته از اسلام است. اوصیاء معصوم دوازده گانه از قریش، اشخاص بخصوصه، مطابق الهام الهی، منصوص از مقام نبوت است و همچنین ریاست‌های انتخابیه با نبودن معصوم، مُنتزَع از تصریحات نبویه است. پس همه ریاست‌ها با شرائط مخصوصه مستنبط از اسلام است. خلافت و سلطنت به منزله دست است نسبت به جسد مقدّس اسلام. قلب و دماغ اسلام که حاکم مطلق است عبارت از کتاب و سنّت است. دولت اسلامی دست و آلت اجراء است.

گویند بیچاره خیالی بافته که اسلام فقط طهارت و نماز و روزه است. با آن خیال این هذیان ساخته که دین ربطی به سیاسیات ندارد. بلی در بعضی ادیان که اساس آن بر تهذیب اخلاق است و احکام سیاسی ندارد بالضروره دولت احکام سیاسی جعل کرده. در آن ملت این کلام صحیح است؛ ولی در شرع اسلام با این همه احکام سیاسی این کلام از اغلاط

است، [و] در محضر شرع اسلام قابل اعتنا نیست؛ زیرا که قائل این کلام منکر محسوسات است و قابل خطاب نیست؛ از آن روی که ریاست اولیه اسلام نبوتِ مُتضمّنِ سلطنت است و یکی از ارکان وثیقه اسلام، سیاست است.

تنبیه دُوم [احکام اسلامی و مقتضیات زمان]

آن که گفته می شود به مقتضای وقت احکام تغییر می کند، یعنی مقتضای مرادده با اجانب این است که احکام الهی تغییر داده شود، بعضی از مُتلبّسین به لباس علمای اسلامی چنین تعبیر کرده که بواسطه عروض بعضی از جهات، احکام اولیه تغییر کرده، احکام ثانویه پیدا می شود؛ چنان که دول در سایه آن قوانین ترقی کرده اند، ما هم به تغییر احکام اسلام و اجرای آن قوانین ترقی خواهیم کرد.

این کلام هم مثل سابق خطاست؛ زیرا که علت ترقیات ملل مقتدره مُتمدنه، اختراع صنایع و اکتشافات و کارخانجات است که جزء موضوعات خارجیّه عرفیه است، نه قوانین و احکام. مثلاً وقتی، مَرکبِ انسان حیوانات و کشتی بادی و آلات حرب، چوب و شمشیر و نیزه و کمان بود، حالا راه آهن و کشتی بخار و تفنگ و توپ و زیپلن و سفاین هوایی و امثال اینهاست، و همچنین حدّادی و نجّاری و نسّاجی صنایع دستی بود، حالا ماشین آلات و کارخانجات؛ و همچنین ازدیاد فلاحت و استخراج معادن و غیره؛ این قبیل امور باعث ثروت و ترقی ملل شده، نه فقط احکام؛ پس مقتضیات وقت در این موضوعات است که ما هم باید برای حیات اقتصادی در این رشته داخل بشویم. اثر اجرای قانون، احداث امنیت و جلوگیری از هرج و مرج است؛ ولی علت ترقی و ثروت نمی تواند بشود و علت ترقی منحصر به اکتشافات و اختراعات است.

حاصل آن که مقتضیات وقت در احکام الهی غلط محض [و] محض غلط است و متعلق مقتضیات وقت، فقط موضوعات عرفیه و صنایع است. و اعجاباً از ما ملت متحیر و بهت زده و گیج که عده‌ای از اشباه العلماء به این کلام مزور و هذیان، جمعی از نفوس ساده را به ضلالت سوق داده و به این عقیده فاسده و القاء شیطانی، نسخ احکام دین را کرده با کمال وقاحت دعوی اسلامیت هم می‌کنند؛ و روحانیت اسلام به مدد رشحات فیض روح القدس به تأیید قوای قادسه ماوراء الطبیعیه با غوررسی در احکام سیاسی نامحصور اسلام و مقایسه آن با قوانین دنیا، این کلام بی‌مغز مزخرف را از حلقوم ضد اسلامی یا مسلمان احمق جاهل استماع می‌کند و از وساوس مخنسه سیاسی تلقی می‌کند.

بلی گاهی ضرورت تلف نفس، مقتضی جواز اکل میته می‌شود، لکن این ضرورت‌ها موقتی است نه دائمی. بالبدیهه اتفاقات ضروری مقتضی قانون دائمی نمی‌شود. واضح شد [که] گوینده فرقی میان موقت و دائمی نگذاشته؛ چنان که فرقی بین موضوع و محمول نداده، و وظائف شرعیّه و قانونی را فرق از وظائف عرفیه خارجیّه نگذاشته. «وای بر آن قومی که الوهیت را از دهریت تمیز ندهند.» بدبخت آن قومی که سبب حیات و ممانت خویش را تشخیص نکنند.

تنبيه سوم [تقسيم قوا]

تقسیم قوای مملکت به مقننه و اجرائیه و قضائیه است. این تقسیم مخالف با اساس اسلام است؛ زیرا که مقنن احکام اسلام خداست، اما پیغمبر (ص) و خلیفه و امیر و سلطان مجری آن است. قوه قضائیه هم جزء اجرا است. بلی قاضی اسلام دستور عملیاتش منحصر به شرعیات محضه است، ولی سایر ریاست‌های اسلامی، وظایف مختلطه‌ای از شرعی و

عرفی دارند؛ اما نسبت به احکام عُرْفِیَه مثل گمرک و پست و تلگراف (تلگراف) که سلطنت اسلام جعل می‌کند، هیئت مقننه و مجریه هر دو لازم است و قوه قضائیه هم جزو اجراست.

و علمای حقوق اروپا در تعداد قوا اختلاف دارند. جمعی گفته‌اند دو تا است: مقننه و مجریه؛ و جمعی هفت تا گفته‌اند. عده‌ای هم سه تا مثل (هوب و موتسکیو) به سه قائلند. با اختلاف علماء حقوق در عدد قوا اختیار تثلیث در اساسیات قانون ایران که با یک نظر سطحی از اروپا نقل شده و از جامعه ایرانیت نظر تدبیر و تفکر اعمال نشده، بلکه با بصیرت حمقا و نظر اعور ترجمه شده، و به احساسات عمیا تلقی یافته، به واسطه ضدیت با اسلام بوده؛ زیرا تثلیث قوا به خط مستقیم منافی با اسلام است.

۴

تنبيه چهارم [عدم وجود مانع برای اجرای سیاسیات اسلام]

آن که هیچ مانعی از اجرای سیاسیات اسلامی در داخله نیست، بلکه مقتضی موجود و مانع مفقود است، مگر قوه ضد اسلامی، اما حقوق خارجه تابع عهدنامه‌ها و امتیازات مشؤومه است که ملت ایران را تقریباً مسلوب الحقوق کرده، از درجه حیوان ناطقی به رتبه حیوان صامتی سوق داده.

اما نسبت به تبعه اجانب اگرچه اظهار موانع می‌شود، ولی نگارنده جداً منکر است؛ زیرا که قوانین حقوقی دُول، همه با هم مختلف است و هیچ یک از سفرا منفرداً و مجتمعاً در مملکت دیگر متعرض قوانین داخله آن مملکت نشده و نخواهند شد و نمی‌توانند بشوند، سیما با جریان اصول کاپیتولاسیون اگر اعتراضی کرده‌اند قطعاً راجع به عدم قانون و هرج و مرج بوده نه به جریان قانون. و بر فرض، اگر بر قوانین جزائیه اسلامی اعتراض کنند، دو سه مورد بیشتر نیست و علاج آن هم خیلی سهل است.

تنبیه پنجم

آن که ملت بداند. قوه صوری و معنوی دولت که قشون و مالیه باشد خود ملت و از آنها است که عاریه به هیئت حاکمه داده‌اند. مقام مخدومی و ولی نعمتی ملت ابدی است و رتبه مستخدمی هیئت حاکمه به حکم اعصار سابقه لایزال طعمه تبدل و انقلاب است.

سوء استعمال قوه عاریه در داخله جز فقر و نفاق و نسبت به خارجه جز ذلت تبعیت و اسیری نتیجه نداد. طول زمان، شثامت نتیجه را شدیدتر می‌کند. مسلک طبیعی و دهری نجات دهنده ملت نیست. سکوت نکبت آور است. حرکت جالب برکت، نجات دهنده. ملت زحمت‌کش، رنج بر مظلوم جز اتفاق بر اجرای قانون مساوات و موااسات اسلامی نیست که به ملاحظه مبدأ و معاد جعل قانون مساوات مطلقه کرده، به خلاف قوانین دیگر که با اغماض از مبدأ و معاد جعل شده با ترویج دهریت.

تنبیه ششم

آن که احکام سیاسی اسلام تغییر دادنی نیست، زیرا که باب سیاسی محتاج الیه نوع بشر است و مبادله حیاتی و حیات اقتصادی بدون این معاملات امکان پذیر نیست. عقیده و مذهب ابدأ مدخلیتی ندارد. هر آدم زنده به معاملات مثل بیع و اجاره و قضا و قصاص و غیرها محتاج است. اگر احکام سیاسی اسلام که سید القوانین است به عداوت اسلامی تغییر یابد، ملت پس از التفات به این نکته مبارزه حیاتی کرده، به تعصب دینی با یک نهضت ملی دفاع خواهند کرد.

پس بشارت می‌دهم که سیاست اسلامی بالاخره در ایران معمول و مجری خواهد شد. وقتی که علت اسیری و زوال قومیت خودشان را در

تغییر احکام دین مشاهده نمایند، به این ورق پاره‌های منافی احکام اسلام اعتنا نخواهند کرد. قال الله تعالی: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»^(۱) مولوی:

این چراغ او به پیش صرصرم خود چه باشد ای مهین پیغمبرم
چيست اين آلاچق اين ترکمان پيش پای نرّه پيلان جهان

تنبیه هفتم

آن که هیئت حاکمه ایران باید بداند که اسلام هیئت [حاکمه] منوط است به اجرای احکام سیاسی حقوقی و جزائی اسلامی؛ زیرا که عقاید و عبادات حافظ اسلام شخصی است نه اسلام نوعی. مثلاً دولت چین یکصد و شصت کرور مسلمان دارد، هم عقیده اسلامی دارند و هم به عبادت اسلامی قائل اند. مع ذلك دولت بودایی است؛ برای آن که احکام مشترکه سیاسی آنها احکام بودایی است و چون تأسیس روحانیت اسلام به نحوی است که حافظ اسلام هیئت [حاکمه] احکام مشترکه سیاسی اسلامی است و با تغییر این احکام، سیمای هیئت [حاکمه] از اسلامیت تغییر کرده، اسلام از آن هیئت، صحت سلب پیدا می‌کند. بالضروره وقتی ملت مشاهده کرد که سیمای دولت از اسلام منصرف است، به تحریکات سرّ قضا و روح قدر و سبب سازی وجود ماوراء الطبیعه به منابذات حیات اجتماعی تشبّث کرده، خون‌های گرم به عرصه گلگون جهاد دینی ریخته فدائیان اسلام برانگیخته می‌شوند «نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^(۲)

خوب است هیئت حاکمه در این پیشامدها نگران عاقبت امر ملت هم باشد که ملت مخدوم لگدکوب هیئت خادمه نمی‌شود و مقام ولی نعمتی

۱. فصلت: ۴۲

۲. حجرات: ۹

را به رایگان طعمه هذیانات اجانب نمی‌کند.

تنبیه هشتم

حکومت یا استبدادی است یا قانونی. شرح هر دو گذشت. علمای حقوق بعضی تقسیمات دیگر کرده‌اند به این که ریاست مطلقه مملکت موروثی است یا انتخابی، موقتی است یا دائمی، اراده ناسخ قانون به رئیس داده شده یا نه، این تقسیمات در مسلک اجرا قوانین مساوات مطلق اسلام که عروس مقصود از پرده خفا جلوه‌گر شد به منزله سفیدآب و سرخاب یا خاشاک دکان خراطی است، جالب توجه علمی نخواهد بود.

فصل دّوم

[در پاسخ چند پرسش سیاسی مهم]

از بیانات سابقه متّضح شد که نزاع ملّت ایران در مسأله مستبده - مشروطه اساساً منافی با روحانیت اسلام بوده و نیز دلیل است بر جهالت ملت به روحانیت اسلام؛ زیرا که روح اسلام چنان که گذشت، مواسات و مساوات در حقوق بوده. این مقام به مراتب بالاتر از مشروطه اصطلاحی است.

و از طرفی، اسلام بزرگترین دشمن استبداد و خودمختاری است، بلکه نوبه حکم فرمایی را از کلیه اشخاص منسلب داشته، حکمیت مطلقه را به قانون آسمانی تفویض کرده، بلکه ممکن نیست اسلام به غیر معصوم، ریاست مطلقه بدهد. سلطنت اسلام، یعنی مجری قانون.

معلوم شد در این نزاع، نظر رحمانی نوعی دینی و دولتی نبوده، بلکه نظر شیطانی شخصی بوده. این است که ملّت را به پرتگاه انقراض ابدی سوق داده و می دهد. عجب تر اینکه هنوز هم از خواب خرگوشی بیدار نمی شویم و دم حریت قاطر چموشی را رها نمی کنیم.

[نفی حزب گرایی]

و نیز واضح شد که هویت قانونی پس از جریان، هویت حزبی را

موهون می‌کند تا به حدی که نظریات حزبی سطحی و مجازی خواهد بود؛ زیرا که بعضی از ملل از تعدیات فوق الطاقه اشراف به ضیق افتاده، در مقام دعوی حقوق برآمدند، و قهراً عموم ملت با اشراف مصادمه حیاتی کرده، بالطبع از این مزاحمت، حکومت ملی و حکومت اشرافی حاصل شد (احزاب دیگر فرع این دو است.) این دو کلمه اسم است برای دو دسته متخاصم که قهراً پیدا شده.

در بدو امر تشکیل حزب امر اختیاری نبوده، اتفاقاً ملت غلبه بر اشراف پیدا کرد، موفق بر جعل قانون شد و ارادات شخصی خودمختاری مغلوب و بی‌اثر شد. (یعنی ملت غلبه بر اشراف کرد، دموکراسی غالب و اریستوکراسی مغلوب شد.) ولی پس از استقرار هویت قانون، منطقی‌مورد استعمالی برای حزب نخواهد ماند؛ زیرا که اجرای قانون منوط است به وجود علما و دانایان قانون از هر حزب که باشد و اعمال نظریه فوق احزابی، و در آن نظر تمام احزاب و بی‌طرفها یکسان است (زیرا که همه جزء یک حکومتند) بلکه نظر حزبی خصومت آور و شقاق تولیدکن است که بالذات مصادم با جریان عمومی قانون است.

چه بهتر که باز تجدید مطلع کرده، طراحى این اساس را بر یک پیکره محسوس استوار داریم که از شایبه اعتراض و رد، زبان توبیخ در حریم برهانش راه نیابد، و از نَصَفَت اهل خبره که از شعار تبعیت و تقلید دورند نصفت جویم و آن این است که فرض کنیم یک قطعه زمینی بزرگ یا کوچک و یک جمعیتی بیشتر یا کمتر؛ و عده‌ای از آنها حاکم و باقی محکوم در آن زمین ساکن باشد. آن قطعه زمین را مملکت و هیئت حاکمه را دولت و هیئت محکومه را ملت گویند.

اگر این جمعیت بخواهند از حالت هرج و مرج به یک حالت اعتدال و ترقی وارد شوند، عقلای آن قوم چه وسیله‌ای باید اتخاذ نمایند تا از آن

حالت خلاص بشوند. آیا به تشکیل جمعیت‌های عدیده زودتر به مقصود می‌رسند یا به تحصیل اتفاق؟ و آیا مقتضای اخلاق آن قوم باید ملاحظه شود یا نه. یعنی باید قوانین هر ملتی مبنی بر اساس اخلاقی آن قومی باشد که قانون برای آنها وضع می‌شود؛ آیا سلیقه قانونگذار تنها کافیست؟ آیا نقل قوانین دیگر به طور ترجمه کافی است یا باید تنقید بشود؟

چون جواب این سؤالات از مهمات حیات اقتصادی است، گفته می‌شود: بلی! هر ملتی که بخواهد از حکومت خود مختاری اشخاص و ظلم ظالمین خلاص بشود و به دایره ترقی وارد گردد، فقط علاج آن در قدم اول و وسط و آخر نشر قوانین مساوات در حقوق و حدود مشترکه است لاغیر. بالبدیهه خط مستقیم در تأمین مملکت همانا مساوات حقوقی است. علمای حقوق به اختلاف سابق، بعضی به عدالت و بعضی به حریت و بعضی به حکومت ملی تعبیر کرده‌اند. مراد هر سه یکی است. بلی یک حریت حیوانی که طریق مزدکیه باشد، از اعصار قدیمه رواج داشته و دارد. چون مبنی بر هتک أعراض و اختلال نسب انسانی است، از تصویب عقلی دور قلم علم از شرح آن خجیل و فضاحت آن را به حس فطری انسانی موکول باید داشت.

بلی قانون مساوات حقوق و حدود، به اتفاق زودتر حاصل می‌شود تا به اختلاف. اگر عقلای قوم اتفاق نمایند، عامه را جلب نموده مقصود سهل‌تر خواهد شد. آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت. بداهت مسأله مستغنی از شرح و بسط است.

[قوانین یک ملت نباید ترجمه قوانین اجانب باشد]

اما جواب سؤال دوم و سوم آن که بدیهی است که در جعل قانون برای هر قومی، اخلاق عمومی و احتیاجات طبیعی و عادات و زبان و عقاید

موروثی آن قوم مدخلیت تامه دارد. ترجمه قوانین خارجه و سلیقه قانونگذار تنها کافی نیست. چون قانون برای عامه ملت است، مناسبات آن ملت باید ملاحظه بشود. از این نقطه نظر است که کلیه قوانین عالم با یکدیگر مخالف است و علت تامه اختلاف قوانین دول فقط اختلاف اخلاق و عادات آنهاست؛ مثلاً اگر ملتی قانون نداشته باشد، بالطبع محتاج می شوند به مراجعه قوانین اجانب بر ماده‌ای که مناسب اخلاق آنان باشد، آن را صورت قانونیت می دهند و هر ماده‌ای که منافی اخلاق و طبیعت آن ملت باشد بالطبع باید متروک بشود؛ زیرا که ترویج قانون مخالف اخلاق هر قوم، باعث اصلاح حالات آنها نخواهد شد، بلکه موجب فساد اخلاق هم می شود. پس ترجمه قوانین اجانب بدون حکم و اصلاح خیانت واضحه است بر ملت، چنان که در ایران اشاعه فضایح بشری و علنی بودن فحشا و منکرات عقلی نتیجه اجرای قوانین ضد اسلامی و منافی اخلاق و عقاید موروثی است. هر چه این اساس ادامه پیدا کند اخلاق ایرانی فاسدتر می شود تا به حدی که انسانیت از عموم ملت صحت سلب پیدا کند. هر ملتی که قرن‌ها انس گرفته باشند بر یک قانون، تغییر آن قانون خلاف منطق و منافی اخلاق و عادات مملکتی است. مثلاً اگر سلطانی به قهر و غلبه مملکت دیگری را متصرف بشود لابداً قانونی که وضع می کند برای مملکت جدید ملاحظه اخلاق و عادات آن طایفه را می کند؛ چنانکه اسکندر مقدونی پس از فتح ایران و همچنین مغولها پس از تسخیر ایران غالباً به قوانین داخله مملکتی آن را اداره می کردند نه فقط به قانون خودشان. حس اداره مملکتی این است لاغیر.

مثلاً در ایران اگر زبان‌دان‌های خارجه بخواهند قانون خارجی را ترجمه نموده، صورت قانونی بدهند، اختلاف قوانین وابسته اجانب

بالطبع مقتضی است که قوانین چندین دولت را ترجمه کرده، فیلسوفان مملکت از مجموع آنها آنچه مناسب اخلاق ایرانی است انتخاب کرده صورت قانونی بدهند. از نقطه نظر اختلاف قوانین انتخاب قانون یک دولت دون دیگری، ترجیح بدون دلیل و تقلید جاهلانه و تبعیت عامیانه است. تا اکملیت یک قانون ثابت نشود، پیروی آن از مرحله عقل و منطق دور است.

مثلاً آنهایی که در پاریس یا سویس تحصیل کرده و به اخلاق آنها متخلّق شده‌اند، اگر به جهت اظهار فضل بخواهند قوانین یکی از آنها را ترجمه و ترویج بدهند؛ این کمال بی انصافیست؛ زیرا جمعی که در آلمان و روس و انگلیس تحصیل کرده و متخلّق به اخلاق آنها شده‌اند، مایلند که قوانین آنها را ترویج بدهند. ولی هر دو نظر قاصر و یک چشم و مظهر دجال است. پس باید این دسته‌ها همه آن قوانین را ترجمه نموده با مساعدت فیلسوفان مملکت، از مجموع آنها یک قانون مناسب اخلاق ایرانی انتخاب نموده، قانونیت بدهند. این است حفظ عنوان ایرانیّت و اساس عقل و منطق مملکت‌داری که در این اغذیه روحانی که غذای دائمی یک ملت و عهده‌داز تعالی و تکامل اوست، باید اغذیه صالحه را از فاسیده تمیز بدهند تا صالحه را جذب و فاسده را دفع نمایند؛ چنان که حیوانات در انتخاب اغذیه صالحه خویش از فاسده؛ و اگر در این انتخاب قصوری واقع شود، به دون رتبه حیوانیت اعتراف شده.

پیروی ملت اجنبی فناکننده هويت مملکتی است.

مکافئت و همدوشی با ملل اجانب، ذاتاً منافی با تقلید و تبعیت آنها است.

عقل بیزار است از آن قوم که با تبعیت اجانب دعوی شرافت و جلالت قومی بکند.

این طریق مذکور مسلك طبيعى و دهرى است كه اساس قوانين دول به اين مسلك است با اغماض از اعتقاد به الوهيت؛ يعنى ايران دهرى و طبيعى اگر بخواهد قانون بگذارد، بايد از همه قوانين دول، اصولى را كه مناسب اخلاق ايرانى باشد انتخاب. و قانونيت بدهند، و اگر نه اين باشد، ايران به دهر و طبيعت هم خيانت كرده. و اگر بخواهد با حفظ عقايد الوهيت و تصديق مبدأ و معاد و مساوات مطلقه، يعنى ايران متأله و مُسَلِّم بخواهد جعل قانون نمايد جز قانون اسلام علاج ندارد؛ و ما بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ. در قانون اسلام نسبت به مرابطات اشخاص دو مقام ملحوظ شده: يكى مقام اخلاق؛ يكى مقام حقوق. اما اخلاق به طور ارشاد و هدايت جمعى را امتياز داده. مثلاً پيغمبر و امام و عالم و پيرمردها و اطفال يتيم و پرهيزگاران را لازم الاحترام دانسته، و مؤمن را از جهت ايمان مكرم شمرده، و طايفه نسوان را در موقع مقتضيه لازم الرعايه فرموده، ولى در مقام حقوق ابتدائى و جزائى همه را يكسان ملاحظه فرموده؛ يعنى ترجيح اخلاقى و تساوى حقوقى. اين نکته از مختصات اسلام است.

چنانچه مصاديق آتیه، ما را به مرحله كامله مساوات حقوقى و جزائى هدايت مى نمايد. يكى در صف آرايى بَدْر كبرى، شخصى از اصحاب «سواد بن غزیه» از صف جلو افتاده، حضرت رسالت كه ذاتاً صف آرايى مى فرمود، عصا به سينه آن زد كه عقب برگرد تا صف مستقيم گردد. شخص مضروب دعوى انتقام كرده، حضرت سينه مباركه باز كرده، همان عصا را به دست سواد بن غزیه داد، وى را امر به قصاص فرمود. (۱)

دوم، در سفر فتح مکه سال هشتم هجرت، شخصى از راكبين نعلين چوبى سختى در پاى داشت. شتر وى با شتر حضرت رسول (ص)

۱. بنگريد به: طبقات الكبرى، ج ۳، ص ۵۱۶؛ تاريخ الطبرى، ج ۲، ص ۱۴۹؛ سبل الهدى و الرشاد، ج ۴، ص ۳۴

مصادمه کرده، نعلین چوبی پای مبارک را به شدت زنجه داشت. حضرت تازیانه بر وی زد.

سوم، در همین سفر، حضرت تازیانه به ناقة خویشان می زد، اتفاقاً تازیانه به پای یکی از اصحاب برخورد. حضرت اقدس رسالت تازیانه را به آن دو نفر به نوبت تسلیم و هر دو را امر به قصاص فرمود؛ یعنی ذات مقدسش تسلیم به قصاص فرمود.

چهارم، در مرض موت حضرت رسالت (ص) بر منبر اصحاب را از زلال نصایح دُرّبار موعظه می فرمود. در تِلْوِ وصایا فرمود:

عن قریب من از میان شما به جهان دیگر و به جوار حق منتقل می شوم. هر کسی، هر حقی به من دارد، در گرفتن حق خویش استوار باشد. سواد نامی برخاسته، معروض داشت. که عصایی به کتف من زدی؛ مرا قصاص کردن حق است بر شما. فوراً عضای ممشوق به سواده داده. کتف مبارک باز کرده سواده را امر به قصاص فرمود. (۱)

پنجم، در تقسیم غنائم بدر بین مهاجر و انصار، به طریق مساوات به مباشرت نفس نفیس خود؛ و هر آن اعتراض که معروض افتاد که قوی و ضعیف نباید در حقوق مساوی باشند، جواب فرمودند: **وَيُحَكِّمُ! اقویا به واسطه ضعف غلبه جستند؛ پس باید همه برابر باشند.**

ششم، آنکه حضرت اقدس رسالت در باب قیمت شتر که از عربی خریده بودند، نزد علمای اصحاب مرافعه فرمودند.

هفتم آن که وقتی که عثمان امر به تبعید ابوذر به ریذه کرد و قدغن نمود کسی وی را مشایعت نماید، امیرالمؤمنین سوار ناقة شده، ابوذر را تا بیرون مدینه مشایعت کرد. در اثناء طریق مروان حکم که وزیر عثمان بود

۱. این همان داستان پیشین است که منابعش گذشت. داستان یاد شده به شکل های مختلفی در منابع نقل شده است.

نهی خلیفه را به علی (ع) ابلاغ نموده. حضرت تازیانه به ناقه مروان زده فرمود: این جسارت بیرون حدّ تو است؛ ساکت باش. مروان مراجعت و شکایت تازیانه به عثمان برد. علی (ع) حضور داشت، به عثمان فرمود: اینک ناقه من بیرون در عقاب است، مروان قصاص تازیانه ناقه خویشتن را به پای دارد.

هشتم پس از انعقاد بیعت به خلافت علی (ع) روز سوم فرمود: بیت المال را باز نموده اموال خاص عثمان را به وارث وی تفویض نمایند. باقی اموال خزینه را که مشترک بین مسلمانان است بالشویه تقسیم نمایند. به هر نفری سه دینار سهم می رسند. سه دینار سهم مرا هم بیارند و همین تقسیم مساواتی سبب اعتراض احنف بن قیس و طلحه و زبیر و سایر وجوه امویّه شده، باب اعتراض به علی (ع) گشوده گشت.

نهم، تقسیم بیت المال در کوفه میان طبقات به طور مساوات و تراوش اعتراضات از رؤسای قبائل. حواریین و خواص شیعه به حضرتش معروض داشتند که سهم ما را مقطوع فرما به سهم رؤسا بیفزا تا از تدلیسات و تدسیسات باز آیند و باطناً بر حضرتت بگردند. فرمود: اگر من مال خاص خودم را بخواهم قسمت کنم، به حکم خدا و رسول بالمساوات خواهم داد، و بیت المال راجع به مسلمین و ملک آنها است، چگونه بعضی را به دیگران ترجیح بدهم.

دهم، ترافع امیرالمؤمنین بعد از واقعه جمل با یک نفر عرب سر درع غلولای طلحه نزد شریح قاضی.^(۱)

یازدهم، نیز ترافع علی (ع) با یک رعیت دیگر نزد شریح.

دوازدهم، دستور مقدّس امیرالمؤمنین (ع) به مالک اشتر والی مصر و

امر به مساوات بين رعيت و تأكيدات در ملاحظه و اجراى قانون عدل و مساوات حقوقى كه روح حریت و حكومت ملیه است.

سيزدهم، امر على (ع) در خصوص ابن ملجم به اين كه پس از فوت من يك ضربت به وى بيش نزنند «ضربة بضربه»^(۱). هيچ مقتولى در حق قاتلش اين عدالت را ملحوظ نكرده. شايد اين از مختصات امير المؤمنين (ع) باشد. هيچ پيغمبر و وصي و سلطان و حكيم عادل و دموكراسى فدائى قانون، بين خود و قاتلش حكم مساوات نكرده. از صدر خلقت تا به آخر دنيا احدى به اين مشابه ملاحظه قانون مساوات را نكرده و نخواهد كرد.

اين سيزده مورد از صااع اسلام و خليفه منصوص او كافى است در اثبات مدعاى ما كه شخص معصوم پيغمبر (ص) و امام (ع) با آن كه معصوم بالذات اند خودشان را با رعايا در حقوق ابتدائى و جزائى و حدود برابر دانسته اند. اين است اكملت قانون اسلام بر قوانين ديگر كه غير معصوم را معصوم فرض كرده. پس از اين فرض خلاف واقع بر خلاف مقتضائى ذات حق و حد آن معصوم خيالى و درجه تاليه او را از حكم مساوات استثنا كرده، يكى را معفو مطلق، ديگرى را ارجاع به محكمه تمينز نموده اند. از اينجا اكملت قانون اسلام مبرهن شد.

پس ترجيح قانون دموكراسى ناقص دول بر دموكراسى كامل و اكمل اسلام، يا [ناشى از] بغض و عداوت با اسلام است يا جهالت و حماقت مختصه [محضه]. مسلمانان اينجا را به دقت، غوربررسى و مطالعه نمايند.

مؤيدات مدعى يكى آن كه عمر بن الخطاب در سال ۱۷ از هجرت كه

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۷

جعل دیوان (تأسیس دفتر) برای بیت المال کرد، زوجات طاهرات و امهات المؤمنین را در سهم بیت المال زیاده تر نوشت. وقتی که سهام را به آنها رساندند، بالاتفاق رد کردند و تمسک جستند به فعل پیغمبر (ص) به این که حضرت رسالت (ص) در تسهیم بیت المال ما را با زنهای مسلمات از مهاجر و انصار ترجیح نمی داد و این تقسیم تفاضلی تو بر خلاف عمل مقام رسالت است. ما قبول نمی کنیم.

دوم، مرافعه رفتن عمر است با یکی از اصحاب نزد علمای اصحاب. سوم، مرافعه رفتن عمر بن عبد العزیز اموی است در ایام خلافت با یک نفر رعیت نزد قاضی.

چهارم، مرافعه ابو جعفر منصور، دوم خلیفه عباسی بود با شتردار به جهت اختلاف در کرایه شترهای حامل حاج در مکه معظمه نزد قاضی، و امثال اینها که از مراجعه [به] تاریخ اسلام متضح می شود.

از مجموع امثله هفده گانه متضح می شود که روح اسلام و اساس سیاسیات دین جنیف بر مساوات حقوقی و جزایی و حدود صیانت ناموس قانون مساوات بود که موقع رسالت عظمی تسلیم به تقاضا فرمود. و همین نظریه مقدسه بود که یدالله الباسطه، علی علیه السلام را به محکمه شریح جلب می نمود، نه تقیه از احکام خلفای قبل، چنانچه جمعی از ارباب تألیف گفته اند؛ و همچنین تقاعد ولی الله اعظم علیه السلام از اقامه تحقیق منصوص خود که در حدیث دارد و حدیث غدیر خم مصرح است، برای جریان و انتشار و نضج قانون مساوات اسلامی بوده، نه خوف از فلان و بهمان.

و در زمان معاویه، چون اسلام به حد کمال، فتوحات خارق العاده خود را نایل گشته بود و هم انتشار بدع و غصب حقوق و مسامحه در اجرای جزا و سیاسیات و حیف و میل در بیت المال از دربار شام شروع

شد، اصحابِ کبار، زبان طعن و لعن گشودند. از آن جمله رئیس خزرچ قیس بن سعد بن عباده در جواب معاویه نوشت: أنت وثن بن الوثن دَخَلْتَ فِي الْإِسْلَامِ كُرْهًا وَ خَرَجْتَ مِنْهُ طَوْعًا وَ نَحْنُ أَنْصَارُ الدِّينِ الَّذِي خَرَجْتَ عَنْهُ وَ أَعْدَاءُ الدِّينِ الَّذِي دَخَلْتَ فِيهِ. (۱)

به جهت حفظ ناموس حقوق و حدود اسلامی، غزوات عهد خلافت علویّه شروع شد؛ و بعد از جلوس یزید به کرسی ریاست اسلام و انقلاب، احکام نوعیه مشترکه به تمایلات بوالهوسانه خودمختاری دربار شام، بالضروره به سابقه علم الهی و تقدمه المعرفة روح قضا و سرّ تکوین مقدّرات ناسوتی، سبط اقدس نبوی و دوحه مقدسه علوی، نخبه طاهره معصومه، خامس اصحاب کسا برای اقامه حقوق و حدود و حفظ ناموس احکام و قوانین اسلام قیام بر اقامه جهاد فی سبیل الله کرده تا از خودمختاری و شهوت رانی دربار سلطان شامی مانع شود. بالبدیهه فداکاری سبط اقدس به جهت حفظ ناموس و شرافت قانون مساوات اسلامی بوده [است].

علاج [مسئولیت اصلاح بر عهده کیست؟]

علاج اوضاع حالیه و حفظ هویت ایرانی و سوق آن به صراط ترقی، منوط است به وجود یک موظّف و یک وظیفه.

اما موظّف عبارتست از پنج مرکز عمده؛ و منشأ اصلی:

یکی، شورای وکلاء ملت.

دوم، سنا.

۱. حاشیه مؤلف: از عقد الفرید. در انساب الاشراف، ص ۳۹۱ (تصحیح محمدباقر محمودی) آمده است که قیس به معاویه نوشت: یا وثن ابن الوثن، دخلتم فی الاسلام کارهین، و خرجتم منه طائمین.

سوم، شورای اداری یا شورای مملکتی.
چهارم، هیئت وزرا که هر چهار باید از اشخاص معتدل العقل و مستقیم الفهم که دارای افراط و تفریط نباشند، انتخاب بشوند و خود را علاقمند بر استقلال ایران بدانند، و آلت اجرای مقاصد اجانب نباشند.
پنجم، وجود رئیس کل و حامل بirq مذهب جعفری که نفس نفیس سلطان وقت باشد.

باید هیئت مؤسسه چهارگانه در کلیه نظریات اساسی، موافقت سلطان وقت را در مهمات امور مملکتی به طور صمیمیت جلب نموده، ارکان خمسه متحداً به طریق جدیت سعی بلیغ نمایند. در این صورت ظن قوی بر ابقای استقلال ایران هست که هویت آتیه ایران را از خطر اضمحلال نگاه بدارند، و نواقص گذشته او را ترمیم نمایند، به شرط اتحاد با یک دسته از دول اجانب به نحوی که در تمهید شرائط اتحاد تمامیت استقلال ایران به دقت ملاحظه شود، نه مثل عهدنامه‌های مشنومه قبل از این.

تجربیات و مشاهدات شش سال اخیر مبرهن می‌دارد که مجلس مبعوثان و هیئت وزرا در وضعیت حاضر، موفق بر اداره کردن مملکت ایران نخواهند بود. برای آن که خرابی ایران به واسطه تسامح در فصل امور و تراکم اتفاقات غیر مترقبه از حد عادی گذشته، شکل خارق العاده به خود گرفته. اشخاص عادی عقلاً قادر بر اصلاح نخواهند بود. چنانچه قبل از وقوع دفع نتوانستند، بعد از وقوع هم رفع نتوانند کرد. گله‌های خارق العاده زنی لازم است که قادر بر اصلاح باشند: «گفت آن که یافت می‌نشود آنم آرزو است».

[نقش اجانب در انقلاب مشروطه]

اما اینکه گفته می‌شود «لازمه انقلاب خرابی و هرج و مرج است، به

مرور درست می شود، چنان که ممالک مشروطه و جمهوری در اول انقلاب، همین خرابی ها را داشت، بعد ترمیم شد» کلامی است، صوری و مجازی. فیلسوف منطقی این بیان را سطحی و از کلمات عاده بی مغز تلقی می کند و سزاوار جواب علمی نمی داند؛ زیرا که انقلاب و خرابی سبب آبادی می شود. وقتی که پیش آهنگان انقلاب و شورش قبلاً نقشه آبادی و ترقی را کشیده باشند و رسیدن به آن ممکن نشود مگر با انقلاب، البته در این صورت تحریک شورش می شود تا آن که نتیجه ترقی به دست بیاید و بالضرورة انقلاب ایران این پیش بینی را نداشته؛ زیرا که انقلاب ایران مستقلاً از طرف ایرانی نبوده، بلکه به دستور اجانب بوده.

ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دمبدم
 حَمَلِمَان پيدا و ناپيدا است باد اُف بر آن بادی که ناپیدا است باد
 البته چنین انقلابی با آن ضمایر مستتره نتیجه ای جز ضعف و فقر و فلاکت و بالاخره اضمحلال ایرانیت چیز دیگر نداده و نخواهد داد. و هر چه تعقیب بشود نتیجه مذکوره شدیدتر می شود. خوب است ایرانی اینجا را به دقت مطالعه کند که کجا سوق می شود.

اما وظیفه [نه استبداد نه مشروطه، دمکراسی اسلامی]

اجرای وظیفه محتاج به تأمل در عملیات دوره انقلاب و التفات به تجربیات گذشته است، به اینکه انقلاب باعث اتفاق ملت و جمع قلوب آنها نشد، بلکه روز به روز اختلاف شدیدتر گشت و باعث ثروت ملت هم نشد، بلکه روز به روز فقر و پریشانی عموم زیادتر گشت و باعث تشکیل قشون و قوه نظام اصطلاحی هم نشد، بلکه صد فوج موجود در انقلاب فدای لفظ قشون رفرمه شد، و آن هم که ابرص و اعور و اشل و فلج متولد شد، و در حالت فطام به راه عدم شتافت. پیش آهنگان نشستند و

برخاستند و گفتند و دیدند و شنیدند و غصه خوردند و شاد شدند و علاج نکردند و بی علاج هم برنخواستند، روز به روز بر بیچارگی ملت افزوده گشت.

چون ترتیبات حاضره کفایت در اصلاح امور نوعیه نکرد، بلکه موجب شدت مرض او شد، به حکم ناموس قومیت لازم است که این اساس موافق اخلاق ایرانی تعدیل بشود؛ و چون عودت اوضاع خود مختاری [استبداد] با آن که بالطبع غلط و مخالف عقل بود با وضع حاضره دنیا جزء ممتنعات است، پس باید شق ثالثی اختیار کرد و آن عنوان دموکراسی اسلامی است که مساوات تام و مساوات مطلق نسبت به حقوق ابتدایی و جزایی و حدود آن باشد که به مراتب، اتم از دموکراسی دُول دیگر است، چنان که اشاره شد و این عنوان مقدّس فصل ممیز ملت ایران است از ملل عالم.

موافق منطق، ممیز هر نوعی، مقوم و نگاه دار او است. اگر فصل ممیز ایرانیّت محفوظ نشود، به زودی از درج کلام ساقط و در همسایه ها ادغام می شود و چون عنصر غالب ایران بالبدیهه از ترتیبات حاضره متنفر و از مساعدت آنها مُعرض اند، اگر عنوان قانون مساوات تامّ و مطلق اتمّ و اکمل اسلامی مطرح بشود، بالطبع عنصر غالب مخالف موافقت پیدا می کنند و از این اتّفاق اخلاقی ملت محکوم هیئت حاکمه استفاده خواهد کرد و به اسهل وجه تأسیس قوای مادی و معنوی خواهد کرد.

باید دانست که علت تامّه منحصر [در] «اتّفاق ملت فقط جریان قانون مساوات اسلامی است لا غیر». اگر هزار واعظ و هزار ناطق و هزار جریده دعوت به اتّفاق کنند، روز به روز نفاق بیشتر می شود. قسم به لسان طبیعی (به شهادت وجدان و شرف و شهادت تاریخ) و قسم به لسان الهی (به شهادت ذات یگانه الهی و ذوات مقدّسه انبیا و تمام مجردات و مقدّسات

ماوراء الطبیعه) از اوّل کیومرث تا حال، ایران خود را به این ذلت و خواری و فضاحت ندیده است که از عقل و قانون و شرف و غیرت و صداقت و جوانمردی عاری باشد و حکمفرما جز غارتگری نباشد.

پس آنچه الفاظ و عبارات گفته شود، اثر به ضد خواهد کرد. پس اتفاق در سایه جریان قانون اسلام است و با عدم آن، اختلاف ملت دایمی و دولت همیشه متحیر و مبهوت و فضای جامع مملکت مانند دیوزدگان گنج.

باری اگر نباشد که ایران دین داشته باشد و در اوّل قدم ترقی، ملحق به دهریه نشود، علاج این است لاغیر و اگر نباشد که ایران دین نداشته باشد، لکن برای حفظ هویت و حریت و استقلال خودش در میانه ملل عالم مثل نصارا و برهمن و بودا و غیره باز عاجی جز تمسک به ذیل دین ندارد. سیدالشهداء (ع) فرمود: یا قوم وبلکم! إن لم یکن لکم دین فکونوا أحراراً فی دُنیاکم.

عقلا بدانند، نظر به عدم احساسات نوعی یا ضعف آن، ایران قادر بر حفظ استقلال خود نخواهد بود، مگر در سایه اجرای احکام سیاسی اسلام که مقتضای اخلاق ایرانی است. قضای مُبَرَم الهی و قَدَر مُعَلَّق آسمانی این است یا بقای هویت ایران در سایه قانون چهل سال اوّل اسلام، یا زوال استقلال آن با فرض مخالفت با اسلام.

اهل خیرت و بصیرت می دانند که فضای ایران هزار مرتبه کوچکتر از آن است که بتواند وضعیت خودش را در این پیش آمدهای خارق العاده طبیعی حفظ نماید. برای آنکه در خزینه دولت ایران غیر از اسلام اسلحه دیگری نیست «الدین و المُلک توأمان». سلطنت بی دین باقی نمی ماند و دین بی سلطنت جلالت نخواهد داشت. إغراض از دین ترک سلاح است و تذلیل داخله است و تسلیط خارجه.

بزرگترین خیانت بر هر ملت اختلال در عقاید آن ملت است. دولتمدنه در حال مهاده به مسلک دهر و طبیعت منسلک بودند و در حین محاربه به ذیل ادیان متمسک شدند و ایران در حال هُذنه و بی طرفی از خلق با خالق محاربه می کند.

[آینده ملت ایران!]

ملت ایران بدانند، اگر به ترتیب وضعیات حاضره خود را اصلاح نکند و اساس حکمرانی خود را به مساوات حقوقی و جزایی و حدودی اتم و اکمل اسلامی که مطابق اخلاق عنصر غالب ایرانی است نگذارد، و همین مسلک را که اساس آن به حریت قاطر چموش و ضدیت اسلام است تعقیب نماید، بالاخره آتیه ایران به یکی از دو امر منجر خواهد شد:

یکی آنکه جمعی از ایرانیان که از حقوق مشروعه خود محروم گشته اند و مقهور تطاول غاتگری هستند و از علاج داخلی به کلی مأیوس می شوند، قهراً یا طوعاً و کرهاً متوسل به اجانب بشوند که بیایند ما را تصاحب کرده، به حمایت خویش بگیرند و ما را از شر خودمان ایمن بدارند، و ما را به رعیتی و بندگی نگه داری بکنند؛ ما هم شما را به صاحبی و آقایی قبول داریم.

دوم آنکه منطقه شمال و جنوب در وضعیت حاضره روی به انفکاک برود، چنان که رفته و می رود، طناب نازک دست همسایه ها است؛ ولی اهرم های پر قوت عدیده دست ایرانی است که سنگ استقلال ایران را به طرف جنوب و شمال حرکت می دهند تا لفظ ایران تنها هم بر این قطعه اطلاق نشود، بعدها بگویند ایران جنوبی و شمالی و غربی و شرقی.

و زمانی بر این تفکیک نخواهد گذشت مگر آن که منطقه جنوبی در سیطره همسایه جنوبی به اسلحه و معلمین و صاحب منصبان نظامی او

مسلح گردند، و هكذا منطقه شمالي. آنگاه دو دسته ايراني مسلح از دو همسايه در يك منطقه از سيستان تا به قصرشيرين در هم ريخته و بهم آميخته، خون يكدیگر بریزند و أعراض يكدیگر را مهتوك دارند. نصفی شهيد راه روس، نصفی شهيد راه انگليس. آن وقت است كه شرف افتخار داریوش و كيكائوس را در ملأ اعلا به كوس و كرنا بكوبند و نژاد ايران را از نژادهای با شرف شش هزار ساله دنيا اعلان كنند؛ به اختيار از جهاد اسلامي فرار كنند، قهراً فدای اعادی دين بشوند.

هر كه گریزد ز خراجات شام بارکش غول بیابان شود
به بعضی خیالات و تصورات ناقصه كه مستند بر ارادات جزافیه عالم كون
فساد است، نباید مغرور شد. قضای حتم سماوی و قدر لاينفك عملیات
سوء ما، یکی از دو نتیجه مشؤومه را قهراً مستلزم است.

در وضعیات حاضره از بحر خزر تا به بحر عمان، ايران را مستقل یا
خواب استقلال او را دیده ایم؛ و در بالای كره اتمسفر در آن فضای
نیلگون، مجرد خلایق از محاذات دجله و فرات تا به محاذات رود
جیحون با يك قلم خیلی درشت چهل هزار دانگی به خط سفید نورانی
نوشته است: «ملك الملوك ايران و شاهنشاهی زمین مینو سرشت». با این
مقام شامخ الشوامخ و رفیع الدرجاتی كه در سلولهای مغز خودمان با يك
حسن شاعرانه كه دور از حسن برهان و قیاس منطقی است گنجانده ایم؛ و
در قوافی عروضی به گذشتگان می بالیم، و به این مقاله مترنم هستیم: «من
آنم كه ضحاك را كاوه كشت».

مشاهده می كنیم كه قوه خارق العاده ملی در جنب اثرات انگشتهای
كوچك پلتيکی اجانب، به همدستی بعضی از خائنین داخلی، به قسمی
عقیم و خنثی شده كه هر بصیر و عاقلی مبدأ و منشأ این قوه خارق العاده

را مسلوب الحیات و یا مغلوب الحواس یا مدهوش المنبج^(۱) و جزء حیوانات خونسرد می‌شمارد.

مبشرات انقراض هویت ایرانی:

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.

قال الله تعالى: وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا^(۲) هلاکت قریه را که اراده فرمودیم، مترفین به سر قدر [اندازه و نهایت] ظلم پیشه می‌کنند تا اتمام حجت شود؛ پس به سختی هلاکشان فرماییم.

اول [نابودی قوای مسلح]

بزرگتر خیانت دوره انقلاب، انحلال قشون و قوه نظامی و تفریق اسلحه است. میلیتاریزم دول مأخوذ از لزوم جهاد عمومی اسلام است. به جهت فرار از اسلام، تعبیر به نظام اجباری کردند؛ آن هم نشد. ترتیب میز و صندلی اطاق‌های وزارت جنگ، تحمیق و اضلال ملت مدهوشه است، نه ترتیب قشون و تحصیل قوه دفاعی حافظ ملت. و آنچه هست نظام اصطلاحی نیست. ملت بی سرنیزه، هیولا و مطاوعه مجاورین است و از شرف قدرت رجولی متسلب و به صفات خسیسه انوثیت متجلی است. عجب آن که هر چه بر جزء جمع مالیه افزوده می‌شود، به حقوق نظام افزوده نمی‌شود. عجب تر آن که مجامع سیاسی، مذاکرات تأسیس نظام را افسانه می‌دانند. به انحلال نظام ایران مستقل‌الهییه به درجه «اپستروف» بلکه «ویرگول» رسانده. و بَلِّ لِقَوْمٍ لَا يَمِيزُ الْعِزَّةَ مِنَ الذَّلَّةِ وَالشَّرْفَ مِنْ

۱. یکی از معانی آن سفاقت و حواس پرتی است.

۲. اسراء، ۱۶.

الخيسة و الكرم من الفر.

دوم [اتلاف مالیه]

اتلاف مالیه به خرج‌های جزاف، محض این که محلی برای قشون نماند تا عذر موجه «قوه نیست و موقع باریک است» به حسن قبول تلقی بشود.

هر ذی‌حسی می‌داند که دو هزار صندلی با مواجب جزاف در مرکز، فائده یک توپ و هزار تفنگ سرحدی را ندارد. مکاتبات راجع به حساب مالیه که در جراید درج کرده‌اند، واقعاً ننگ‌آور و معرّف غارتگری است. ویلّ لقوم راعیه الذئاب و السرحان.

سیم [نابود شدن فرهنگ ملی و زبانی]

تعمیم السنه خارجه و ترك السنه داخله و ادبیت ملیه. چنگیز و حشیت سیاسی و غول دیو آسای غارت‌گر تمدنی است که طبقه بعد و نسل دوم ایرانیت را به نفاق علمی و شقاق تربیتی و ادبی غیر قابل وفاق سوق می‌کند. علت منحصره انقراض آتیه را به طریق تمدن متعهد و اتفاق جامعه ایرانیت را در آتیه در شماره مُمتنعات قرار داده است. صنعت اموری لازم و باعث ثروت ملت؛ تعمیم السنه خارجه، باعث فقر و موجب اعدام قومیت است، چنانچه شده. «ویلّ لقوم هادیههم ضالّهم و مرشدهم مُضللهم.»

چهارم [آزادی قاطر چموشی]

آزادی معموله، یعنی حریت قاطر چموشی که مُنکر را معروف و معارف را مُنکر و ترویج فواحش و مُسکرات با منع شدید دین اسلام، و

منع ترویج مسکرات از دُول متمدنه با تجویز شرعشان، و اشاعه قمارخانه‌ها و سایر منهیات و فضایح بشری علی‌رغم خدا و رسول و دین اسلام؛ زیرا که علمای حقوق و قوانین دنیا می‌دانند که نشر شنایح بشری از شرائط مقننه و جمهوری و مشروطه بودن دولت نیست؛ پس ترویج این قبایح جز هرزگی با اسلام نیست. «ویل لقوم یشترون الضلالة بالهدی.» فصل ممیز انسان از حیوان، محدود بودن انسان و لاحدی بودن حیوان است؛ و ترك حقوق و حدود و اختیار لاحدی تنزل از مقام انسانی و لحوق به مقام حیوانی است؛ زیرا که خرد خوک و خرس و استر به لاحدی خلق شده، و مسلک همه هم لاحدی است. افتخار انسان به لاحدی، افتخار به هم مسلکی خرس‌ها است. ویل لقوم «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا یَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْمُنٌ لَا یُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا یَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^(۱) «وَمَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^(۲). حدود شرع، حدود الهی و متعدی آنها کافر است.

پنجم جلب مستشار

از زمان کنت ونوز بلژیکی، به تجربه معلوم شده که مستشار خارجه در ایران بی‌ثمر بوده، هیچ یک از آنها اگر معلوماتی هم داشته‌اند، به ایرانی نیاموختند، یا ایرانی قابلیت نداشت، یاد نگرفته؛ پس جلب مستشار جز ضرر مالیه و فساد اخلاق و رواج منکرات فائده‌ای ندارد. اگر ایرانی‌ها در مدت سی سال آموخته باشند جلب مستشار لغو تر است، بالضروره کار ایران را باید ایرانی اداره کند، به شرط سیاست. اگر مباشر اول خیانت کرد و سیاست شد، دومی قهراً خیانت نمی‌کند.

۱. اعراف، ۱۷۹

۲. بقره، ۲۲۹

صاحبان این رأی فوائد سنوات سابقه مستشارها را اثبات کنند، و بعد آینده را به گذشته قیاس نمایند. مادام که ملت آبادی مملکت را به عملیات مستشار خارجی متوقف می‌داند، چنین ملت ابداً مراتب ترقی را نایل نخواهند شد. و استقلال را از دست خواهند داد. چنانچه قال الله تعالی: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»^(۱) هر مرد گرو عمل خود است. استقلال هر قومی رهین عمل آن قوم است، نه عمل اجانب. قال رسول الله (ص): «مَنْ اتَّكَل فِي عَمَلٍ لَغَيْرِهِ، لَنْ يُصِلَ إِلَى خَيْرٍ»؛ هر که در عملی اتکاء به غیر کند، به خیر آن عمل نایل نشود.

از نقطه نظر اقتصادی و استقلالی، با قوه انفعالیه فضای محیط ایران جلب مستشار، دشمن‌پروری و خودکشی و اظهار رأی خنک و خیانت بی‌مزه است.

ششم [اختلاف و نفاق میان ملت]

اختلاف کلمه ملت اولاً نفاق مستبده و مشروطه؛ ثانیاً احزاب با یکدیگر، هر یک در نوبت خود به هیئت تزییقات می‌کنند. به جهت عزل افراد حزبی و نصب افراد حزب دیگر، قهراً هیئت دولت متحیر و صفات مختصه آن که نظر فوق‌احزابی باشد عقیم و خنثی می‌شود. بالطبع جریان امور دچار تعطیل و بعد هرج و مرج می‌شود. تا نظر فوق‌احزابی، نافذ مطلق نشود، هرج و مرج موقوف نمی‌شود.

هفتم [سکوت علما]

سکوت متدینین، خاصه علما در این مجادله موت و حیات ملی و

محاربه کفر و اسلام که بزرگترین لطمه است بر قومیت و جامعه ایرانیت، ترک جهاد دفاعی است در موقع لزوم آن. بی طرفی بودن دولت در جنگ بین المللی غیر از لزوم حفظ حقوق داخله است. نظریات حس نوعی مقتضی حرکت است و نظر شخصی و صنفی داعی بر سکوت.

و اگر این هفت ماده اصلاح و تعدیل نشود، مراعات اخلاق ایرانی و مقتضیات وقت به اجرای احکام حقوق و حدود اسلامی نشود، آخر منزل سیر ایران سپری شدن جلالت قومی اوست. «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ».

تنبیها

اول: دمکراسی و اریستوکراسی، لغت فرانسوی مأخوذ از یونانی است مرکب از دو کلمه. ترجمه آنها حکومت ملی و حکومت اشرافی. اولی ملازم با شورا است و دومی اعم است.

دوم: تقیید اسلام به چهل سال اول برای آن است که در چهل سال اول، بیت المال راجع به مسلمانان بود و به مساوات و عدالت تقسیم می شد و هر خطیئه و گناهی از هر کس صادر می شد، جزای مقرر داشت که بدون ملاحظه اشخاص اجرا می شد.

پس از چهل سال، بیت المال مِلْکِ رِئِیسِ اسْلَامِ شد و تصرفات مالکانه می کرد و مقربان ریاست از کلیه حدود و جزا و قصاص معفو شدند. غارتگری از دربار اسلامی شروع شد. تا حال، همین ملاحظات جبّاری در کلیه دربارهای اسلام معمول به است. نمونه آن جریان حالیه است و محض حفظ ناموس شرع اقدس اسلام حق تعبیر این است که عقیده، اسلام و تشیع، ولی عمل، مزدکیه و اباحیه و دهریه است: «وَبَلِّغْ لِقَوْمِ یَبِیعُونَ جَلَالَتَهُمْ بِثَمَنِ بَخْسٍ وَ دِرَاهِمٍ مَّعْدُودَةٍ».

سیم: آزادی قلم اسلامی مختصری از مسلمات احکام سیاسی اسلام

در این رساله درج شد. بنابر حریت و مساوات حقوق و حدود اسلامی که مطابق منطق سیاسی و عقل فطری و موافق اصل اول و دوم قانون اساسی و مقتضای اخلاق و نژاد ایرانی است و اعتقاد راسخ ما هم این که علاجی برای دفع ذلت اضمحلال ایران جز اجرای احکام سیاسی اسلامی نیست. چنان که کراراً در این رساله مسجل داشتیم؛ بنابراین اساس متین، کسی حق جسارت و طعن بر ما ندارد؛ زیرا نتیجه این مقدمات مسلم، آزادی زیان و قلم اسلامی است لا غیر. و اگر عنوان حریت حیوانی قاطر چموشی باشد (وجه تعبیر این است که، حریتی که فقط حافظ حقوق و حدود نباشد و استقلال دولت و ملت را از دست بدهد و انسان را بلاحدی سوق نماید و موجب نشر فضایح بشری بشود، عقلاً، عدلاً، انصافاً، منطقاً، فصاحتاً، بلاغتاً سزاوار نیست جز به اسم قاطر چموشی)، این عنوان هم مشترك است و شامل همه اشخاص و همه قسم مطالب، چنانچه جمعی در نشر منافیات اسلام آزادند، جمعی هم در نشر اسلام و دفاع از هدیانات ضد اسلامی آزادند به عین همین حریت حیوانی بلکه نظر به این که سلطنت و پایتخت اسلامی و عنصر غالب اسلام اند، عالم اسلامی آزادتر است در اشاعه احکام سیاسی اسلام باز هم کسی حق جسارت به مندرجات رساله نخواهد داشت؛ زیرا که علمای ادیان اساسی، منافق دین را کفر و اشخاص منکر ادیان را کافر می دانند ما به نظر سیاسی، از اساس منافی اسلام به اعتبار تعبیر به حریت، تعبیر به حریت حیوانی و قاطر چموشی کردیم باید معترضین خیلی ممنون باشند.

این اساس (مزدکیه و اباحیه) که فعلاً موجود است مستلزم اختلاف نسب و هتک اعراض مسلمین است اگر فضای محیط ایران از خدا و آخرت و نبوت و عدالت و انصاف و غیرت و صداقت و فتوت و انسانیت و مروّت و مواسات و اخوت و تهذیب اخلاق و حفظ ناموس قومیت و

وطن و حسن نوعی و غیزه از همه چیز بگذرد چنان که گذشته، ولی بخواهد تعصب زن و دختر و خواهر و مادر و محارم دیگر محاط خودش را از ارتکاب فحشا صیانت نماید و اولاد و اعقاب خودش را از حرامزاده بودن محارست کند، چاره‌ای جز تمسک به ذیل عنایت احکام مساوات اسلام ندارد و الا عن قریب محارم و اعراض هر یک به فاحشه خانه خواهد رفت به هر نقطه شکایت کند جواب خواهند داد حریت است و آزادی شوهر حقی به زن و پدر و مادر حقی به دختر ندارند به حکم حریت؛ آن وقت است که مرکز محاط آن فضا فاحشه خانه آسیا بشود، چنان که بعضی پایتخت‌ها فاحشه خانه اروپاست (این نظریه فعلاً در محاط فضای ایران فعالیت دارد) همین طور عن قریب نژاد مرکب گندمگون و سیاه چشم و مشکین موی ایرانی مبدل خواهد شد به نژاد پوست سفید و ازرق چشم و خرمایی مو و در هر بلد و قریه محاط آن فضای نوباوگان زیادی از این قسم حلال زاده (یعنی کشک) دیده خواهد شد. متعبدین به احکام حقوق اسلامی با خون دل ساکت، ولی علمای فیزیولوژی و علمای فن سلسله بشری به نجابت دست پرورده‌های آن فضا که یادگار نژاد عیلامی و اکباتانی و کیانی و ساسانی هستند استدلال خواهند جست [و] به این نغمه ترنم خواهند کرد «من آنم که ضحاک را کاوه کشت». آن روز است که فضای محیط ایران به واسطه یک اعلان رسمی بر قطعات فضای نامحدود محیط بر کرات نامحصوره افتخار و مباحثات کند که پرورش یافتگان من نجیب‌تر و اصیل‌تر از تربیت یافتگان همه شما. «مردود خدا و عقل است قومی که ظلم و غارتگری و اشاعه فحشا را حریت و تکامل بدانند»؛ «ویل لقوم شفعاثه خصمائه».

ای اسلام بی صاحب و ای ایران بدبخت! بدانید مشروطیت و جمهوریت و مقننه بودن به هر مملکت وارد شد، حایز استقلال و ثروت و

قدرت نظامی و اتفاق کلمه ملت و دولت شد، برعکس در ایران جز نسخ احکام دین و زوال استقلال و فقر و عجز و اختلاف کلمه و تشتت آراء نتیجه‌ای ندارد و نمی‌دانم الف و بای تازه را باید کشت یا پدر و یا معلم و یا اطفال را و ننگ از این مسلمانی، عار از این مسلمانی، آف بر این ایرانی...^(۱) بر این ایرانی. درد را نهفتیم و علاج را گفتیم. ای کاش احساسات و ادراکات نوعی به مغزها الهام شده بود. پشت ورقی صفحه سیاسی امروزی را مطالعه نمی‌نمودیم و عاقبت خود و اولاد خود را پیش بینی می‌کردیم و می‌دانستیم که در دوره تاریخی، اول ملتی که قیام بر زوال استقلال خود کرده، ما اصیل‌زادگان ایرانی هستیم لاغیر. گوی سبقت خودکشی را از همه ملل دنیا فقط ما نجبای ایرانی ربوده‌ایم و به دست خود تیشه به ریشه خود می‌زنیم. دیوانه وار سرشاخه نشسته بیخ همان شاخه را ازه می‌کشیم (آه از این ایرانی، ننگ از این ایرانی).

[فرقه دمکراسی اسلامی]

چهارم: چون فرقه‌ای به اسم دمکراسی اسلامی تشکیل یافته، توهم نشود که این جمعیت در عرض احزاب دیگر و با آنها رقابت دارد؛ زیرا که به صریح تسمیه و تعبیرات همه احزاب اتخاذ از اجانب و اساساً همگی ترجمه و نقل و تقلید از دول اروپا است بر حسب منطق سیاسی و مدلول ایرانیت تبعیت اجانب و ترویج مرسومات آنها خیانت بر ایران و اسلام و بالاخره کشنده استقلال ایرانی است چنانچه کشته شده. ولی این رساله که شارح مقصود و مفسر مرام این جمعیت است با خود این جمعیت مبلغ و هادی و مذكر جامعه مسلمین است بر اصول روحانیت مقدسه اسلام که

۱. یک کلمه ناخوانا.

مساوات و موااسات مطلق در حقوق و حدود باشد و آن اصول مبتنی است بر اعتقاد به مبدأ و معاد و نبوت؛ یعنی این اساس قدس آسا ذوالعینین و ذوالجہتین است، چشم دنیا و چشم آخرت ملت در سایه این اصول مقدسه، هم دارای جلالت قومی و هویت استقلالیه باشند و هم از صراط المستقیم توحید به وثیبت و دهریت سوق [داده] نشوند و این جامعیت در اصول سیاست و تمدن و روحانیت فقط و فقط از مختصات شرع اقدس اسلام است که تا قرون غیر متناهی، شهباز فکرت علمای تاریخ طبیعی و سیمرغ احساسات فیلسوفان جدید اگر در فضای لایتناهی پرواز کنند، به حدود و حریم قدس این مقام منیع نایل نتوانند شد؛ زیرا که اساس قوانین همه بر طبیعیات محضه و دهریت صرفه است با اغماض از مبدأ و معاد بلکه با انکار آنها.

پس این جماعت داعی بر اسلام اند، مؤسس حزب جدیدی در مقابل احزاب. و تعبیر به دموکراسی اسلامی الزام در مقام سیاسی است و الا اسلام مقدس تر از آن است که او را به مصطلحات اجانب نسبت یدیم. «من صنف استهدف.» هر کس اعتراض علمی و مردانه با مراعات جانب ادب بر مندرجات رساله بکند، محرر اوراق به حسن تلقی پذیرفتار است.

خاتمه

یک رشته سؤال از فضای محیط انقلاب راجع به ترقی:

آیا مقدرات آتیه مملکت را تهیه کرده یا خیر؟

جواب: نه.

آیا به قانون اساسی عمل می شود؟ نه.

آیا فلاح را به حفر قنات و بستن سدها و غیره که یکی از مواد ثروت

ملت است اداره کرده؟ نه.

آیا معادن زغال سنگ و غیره در دامنه جبال که ید خلقت برای ما ذخیره نموده، اداره شده؟ نه.

آیا کارخانه جات جدید احداث شده؟ نه.

آیا تجارت و شرکت و بانک و کمپانی تهیه شده؟ نه.

آیا جداً در صدد ترویج امتعه ایران هستی؟ نه.

آیا جنگلها اداره شده؟ نه.

هر سال یکصد و پنجاه هزار عملة زحمت کش از ایران به خارج می شود. تهیه شده که [مین] بعد نرود؟ نه.

آیا مأمورین احصائیه اینها را به دولت می دهند که چقدر در خارجه تلف شده و چقدر برگشته؟ اموال تالفین به ورثه رسیده یا نرسیده؟ نه.

آیا حساب ۱۲ ساله مالیه را به ملت داده و ملت از مصرف مالیه اطلاع دارد؟ نه.

آیا ممیزی املاک و تسویه مالیه شده؟ نه.

آیا قشون به قدر استعداد مالیه هست؟ نه.

آیا اسلحه لازمه هست؟ نه.

آیا تفنگها از جبهه خانه گرفته قبض داده اند، استرداد شده؟ نه.

آیا محلی از مالیه برای قشون جدید هست؟ نه.

آیا خائنین مالیه سیاست می شوند؟ نه.

آیا تهیه آذوقه ملت در تابستان شده؟ نه.

آیا هیجده هزار تومان ودایع عدلیه که به مالیه رفته، خیال پس دادن هست؟ نه.

آیا قرض دوره تجدد را، یک ثلث هدیه شما، دو ثلث را می توانی به

ملت حساب بدهی؟ نه.

جواب همه نفی است و انکار.

یک رشته سؤال از موجبات ذلت:

آیا مقدرات مملکت را به دست اجانب دادی؟ بلی.

آیا فواحش و مسکرات و قمارخانه و رقاصی را علی رغم روح

اسلامیت و ناموس بشریت ترویج کردی؟ بلی.

آیا قشون را منحل و اسلحه دولتی را تلف کردی؟ بلی.

آیا مالیات را مضاعف کردی؟ بلی.

آیا به مصارف جزاف، خزینه تهی شد؟ بلی.

آیا رسومات عادی ایران متروک شد؟ بلی.

آیا احکام سیاسی اسلام نسخ شد؟ بلی.

آیا قانون یکی از دول بی ملاحظه اخلاق ایرانی و بی مقایسه با قوانین

دیگر ترویج شد؟ بلی.

آیا بر خلاف قانون اساسی و علی رغم اسلام ترجمه قانون جزایی

عرفی شد؟ بلی.

آیا در غیبت مجلس تصرفات در مالیه شد؟ بلی.

آیا پلیس جنوب و شمال تصویب و مجری شد؟ بلی.

آیا مقاولات و امتیازات معادن و جنگلها و حفریات اسباب عتیقه

استقلال کش به خارجه داده شد؟ بلی.

آیا مأموریت‌های پردخل ایران را که رنج دست کارگران مسلمان

ایرانی است به غیر مسلم دادی؟ بلی.

آیا در تحت عنوان تحزب ملی، موجبات هرج و مرج فراهم شد؟ بلی.

جواب این رشته همه اثباتی است.

مردود است قومی که باطل را حق و ظلم را عدل نمایش دهد.
کتبه الاحقر ابن غفران مآب سید زین
العابدین، مرحوم اسدالله الموسوی
الشنزندی الخارقانی، غفرالله لهما. فی شهر
محرم الحرام سنه ۱۳۳۵. در مطبعة خیر
الحاج حاجی عبدالرحیم طبع گردید.
قیمت دو قران

بخش چهارم

رسالة رد بر كشف حجاب
(تأليف در ۱۳۳۵ ق/ ۱۲۹۵-۱۲۹۶ ش)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمد بی پایان سزاوار ذات اقدس یگانه‌ای است که از پس سرادقات اجساد و حجب ذرات مادی به اشراقات ذاتی، معرفت خویش را به نفوس عارفه تجلی فرموده و از ماورای اجسام نامحدود و پرده‌های صخیم مادی، نمایش خویش را به ذوات عالمه اضافه فرموده؛ و صلوات زاکیات بر هویت اولیة آدمیت و انیت کامله بشریت، حضرت انسان العین و عین الانسان، مصداق خاتمیت منصوصه، سید انبیاء و اولاد طاهرین و اصحاب راسخین او باد.

نظر به واقعات تاریخی وقت و تغییر اوضاع کنونی مسالک امم و دُول در رشته تمدن و تکمیل جهات دنیویه و تنظیم امور معاشیه و انحصار انظار اهل مکننت به تزین حیات موقتة دنیویه و غمض عین و چشم‌پوشی از ملاحظات اخرویه و قصر نظر بر آرایش زخرفات ظاهریه و کسر حدود مزاجت و طرد قوانین مُناکحت و توسعه در خریّت معاشرت ذکور و اناث و تکمیل جانب حیوانیت و اشاعه فحشا و تقویت شیوه بهیمنت، برخی بی محابا تخطئه حجاب مخدرات را نموده، مستور بودن آنها را مخالف تمدن و کاشفات الوجوه بودن آنان را در رشته تمدن، به قلوب اهل هوا و هوس اشراب می‌نمایند و این حکم مسلم اسلامی را کان‌لم‌یکن پنداشته، دو اسبه به میدان اعتراض می‌تازند؛ چنان مناسب

افتاد که ما در این رساله مختصره متعرض مسأله حجاب شده، جهات شرعیه و عقلیه و سیاسیّه آن را به قدر مقدور، در چند فصل ذکر بکنیم. اول آن که این حکم از شرع اسلام صادر شده. دوم [در باره سیره قطعیه میان مسلمانان، و فصل سوم]^(۱) فواید این حکم چیست؟

■

۱. افزوده ما بر اساس آنچه که در رساله آمده است.

■

فصل اول

در ادله شرعی در خصوص احتجاب و استتار زنها

باب اول از آیات مبارکه قرآن

یکی آیه سوره احزاب است. قوله تعالى - عز من قائل - «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلاً مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقُفُوا أُخْذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلاً»^(۱) لغت یدنین، یعنی آویختن. وقتی که زن رویش را باز کند، می گویند: ادنی ثوبك على وجهك؛ یعنی بیاویز لباست را به صورتت؛ یعنی رویت را بپوشان. رجفه، زلزله است؛ مرجفون کسانی که اخبار سوء و کذب را نشر می کنند و باعث تشویش و اضطراب قلوب می شوند؛ اغراء تسليط و تحريص است؛ لنغرينك، لنسلطك. ثقفوا، یافت شوند. جلباب چادر و مقنعه.

شأن نزول: اوائل اسلام، زن ها بر حسب عادت جاهلیت با درع و خمار (ارخالق^(۲) و چارقد) الوان رنگ به رنگ با صورت های باز بیرون

۱. احزاب، ۵۷-۶۱

۲. نوعی قبا.

می آمدند. جهّال و هواپرستان از منافقین، عادتاً با جوارى مزاح و ملاحظه می کردند؛ چون از این شناخت مانعی ندیدند، به تدریج تجرّی یافته، با حرائر و خانم‌های نجیبه هم بنای مزاح گذاردند و از این حد نیز تجاوز کرده، گاهی وقت نماز شام و خفتن و صبح که زن‌ها به مسجد می رفتند، منافقین و اشرار، تاریکی وقت را وسیله کرده، سر راه با ایشان مطایبه و مزاح کرده، از حدود حیاء و عفت تجاوز می نمودند. این آیه شریفه نازل شد که زن‌ها به آداب جمیله احتجاج و استتار مؤدّب شده، روی خود بپوشانند و ناموس خویشان را حفظ کنند و به حیاء و عفت شناخته شوند و به این رفتار معروف بشوند تا اذیت کرده نشوند.

ترجمه آیه: ای پیغمبر! بگو به زوجات طاهرات و بنات طیّبات و به زن‌های مؤمنین، فروپوشانند تمام بدن و پیشانی و صورت خودشان را به چادر و رداء و مقنعه خودشان (وقتی که از کشف وجوه ممنوع شدند، از ارتکاب زنا به طریق اولی و اشد، ممنوع خواهند شد و زُنات و عصات، طمع در حرائر و جمیلات مسلمین نخواهند داشت) زیرا که آن‌ها حرائرند نه زانیات؛ وقتی که ستر وجه کردند، به ستر عورت شایسته‌ترند و این استتار نزدیک‌تر است به امتیاز و شناسایی حرائر از جوارى. پس بدین جهت که روی خویش گرفتند اذیت کرده نمی‌شوند، نه خودشان و نه مردهای قبیله؛ زیرا که اکثر اذیت‌ها و طعنه‌ها از طرف زن‌های عشیره می‌شوند، وقتی مکشوفه الوجوه باشند؛ فضلاً از این که زناکار بشوند و خداوند بخشنده و مهربان است (چون ارشاد به ادب جمیل کرده و به عذاب آخرت تخویف فرموده؛ بعد تهدید به عذاب دنیا فرمود) که اگر منافقین و فجّار و زُنات و فسّقه و شرکننده اخبار کاذبه از عمل خود برنگردند، هرآینه تو را بر آن‌ها مسلط خواهیم کرد که پس از آن در مدینه نتوانند با تو مجاورت نمایند، مگر زمان کمی، و آن‌ها ملعون‌اند، و هر

آن‌گاه، ظفر یافته شوند، گرفتار شده، مقتول گردند و این سنت الهی بوده در حق منافقین با انبیاء و مخالفین اوامر و نواهی الهی در امم سالفه و تبدیلی برای سنت الهی پیدا نخواهی کرد؛ زیرا که نسخ و تبدیل در احکام است نه در افعال و اخبار.

از سوق آیه مبارکه از خطاب امر به پیغمبر و تقیید به مؤمنین، تأکید بلیغ در احتجاج زن‌ها فهمیده می‌شود؛ خصوصاً با ارشاد به حکمت و فایده حکم به این که فرموده: «ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ»؛ این اقرب به معروفیت آن‌ها است به عصمت و عفاف و حراست از اذیت، چون بی‌حجابی زن‌های مؤمنه از خطیئات بود، حکم حجاب متعقب شد به غفران و رحمت الهی؛ اهمیّت حجاب به مثابه‌ای رسید که اگر منافقین و فسّقه از تعرّض زنان عفیفه منصرف نشوند، به علاوه عذاب آخرتی، کیفر دنیوی هم خواهند دید به طرد از مدینه و اجلاء از وطن و از مجاورت با پیغمبر و اصحابش؛ و محکوم به قتل هم خواهند شد و این نحو سلوک با منافقین و با کسانی که متعرّض عفت و ناموس زن‌های عفیفه می‌شوند، پس از نهی صریح از سنن الهیه و تغییرناپذیر است.

تنزیل آیه شریفه بر حسب قانون بلاغت، هیچ قصوری ندارد، نسبت به ادای این حکم بلکه در هیچ قانونی وافی‌تر از این تعبیرات در بیان احکام زاکونی [قانونی] نیست؛ یعنی هر زاکون‌گذاری، مواد قانونی خودش را با این وضع از این کلام تغییر نمی‌تواند بکند یا این تأکیدات بلیغه و تصریحات اکیده از وعید دنیوی و اخروی و قتل نفوس که در تلوّ این حکم ذکر شده، پیروان شرع اسلام، هیچ قسم دغدغه خاطر در تصویب این حکم نخواهند داشت و منکرین اسلام هم وسوسه در صدور آن نباید بکنند. در شرع قانون‌گذاری و پیروی قانون، هیچ حکمی اوضح از این نمی‌شود بیان کرد. پس تأمل در صحّت این حکم با این تأکیدات بلیغه،

ذاتاً منافی با طریقه انقیاد قانونی است؛ پس هیچ عاقلی مسلم بلکه هیچ عاقلی نباید شک بکند در صحت این حکم؛ یعنی صدور آن از شارع اسلام.

آیه دوم، آیه حجاب است در سوره احزاب: «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ.»^(۱)

ترجمه: وقتی که متاعی از زوجات طاهرات بخواهید از پشت پرده سؤال کنید و این عمل پاک کننده تر است دل‌های شما و دل‌های زنان را؛ زیرا که چشم، روزنه قلب است و غالباً فتنه از چشم ناشی می‌شود. وقتی که چشم نبیند، قلب ظاهرتر و عدم فتنه ظاهرتر است؛ چون اصحاب نظر به عادت سابقه خودشان با زوجات طاهرات مانند زنان دیگر، بی پرده مکالمه می نمودند؛ پس از نزول آیات حجاب ممنوع شدند از عادات جاهلیت و مأمور شدند که به آداب جمیله اسلامی عمل نموده، از پس پرده سؤال نمایند.

شان نزول این آیه اگرچه به ظاهر اختصاص به زوجات طاهرات دارد، ولی چون غالباً مورد از قبیل مثال و اتفاقاً محل ابتلا شده است، مانعی از شمول و سریان حکم به سایر زن‌ها ندارد. و نیز علمای اسلام، این حکم را از مختصات زوجات طاهرات و از تکالیف منحصر آن‌ها ندانسته‌اند و تخصیص هم دلیلی ندارد. پس این آیه هم مؤید آیه سابقه است که اجمالاً زن‌ها در اسلام محکوم به یک نحو حجاب و تستر شدند بر خلاف عادات جاهلیت و اقوام دیگر از اهل ادیان؛ حتی بعضی از اصحاب، از این آیه متأثر شدند به این که، چرا باید ما با دختر عمو و عمه و دایی خودمان از پشت پرده سؤال و جواب نماییم؛ چون از این آیه وجوب حجاب و تستر

شان نزول: زن‌های دوره جاهلیت عادتشان این بود: مقنعه و چارقد را پشت سر انداخته، سینه و نحر و گردن‌بندشان آشکار بود و مأمور شدند در اسلام که مقنعه به جلو و پیش رو بیندازند تا اعضای مذکور پنهان شود. از ابوجعفر علیه السلام نقل شده، زن‌ها مقنعه خویش را به عقب می‌انداختند: جوانی از انصار چشمش به زنی افتاد. تقریباً شیفته وی شد و در کوچه تنگی داخل شد. جوان متوجه او بود. استخوان یا شیشه که در دیوار بود، صورت جوان را مجروح کرده، خون جاری شد. جوان واقعه را به عرض سید انبیاء رسانید؛ پس جبرئیل این آیه را نازل فرمود. (۱)

ترجمه: بگو به مؤمنین، چشم‌ها را بپوشانند و عوراتشان را حفظ کنند. این کار اصلح و شایسته‌تر است برای آن‌ها؛ خداوند دانا است به کارهای شما. بگو به زن‌های مؤمنه، چشم‌ها را از نگاه به مردان بپوشند و عورات خویشان را حفظ نمایند و آشکار نسازند زینت‌های خود را مگر آن‌هایی که عادتاً آشکار است و مقنعه‌ها را به سینه و گردن بیندازند و زینت‌های خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرهای خود یا پدرانشان یا پدر شوهرشان یا پسرهای خودشان یا پسرهای شوهرشان یا برادرهایشان و پسر برادرشان و پسران خواهرشان یا به زن‌های خودشان یا به ملک یمینشان یا به توابع و نوکرهای خودشان که حاجت به زن ندارند (مثل عین‌ها و شیوخ و بله‌اء و خواجه‌گان و غیره) یا طفلی که مستظهر به عورات زن‌ها نیست و پای‌های خویش را به زمین نکوبند تا زینت‌های باطنی آن‌ها دانسته و دیده شود. ای گروندگان به دین اسلام! به خدای بازگشت کنید، شاید رستگار شوید.

قوله تعالی: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» - الله ورسوله اعلم

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰؛ تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۵۹ (ذیل آیه).

بمراده - مقصود از زینت، معنایی است اعم از محاسن خلقت و فطرت و از آنچه که انسان به او متزین می شود، از لباس و حلی و کحل [سر مه] و خضاب و غیره. ظاهراً مراد این است که ظاهر نکنند زینت خودشان را مگر آن زینتی که عادتاً ظاهر است بالبدیهه. در غالب طوایف کلیه لباس زن زینت است. آنچه روی لباس هاست از قبیل چادر ابریشم رنگ به رنگ و زرکش [زربفت] و ملون بالضرورة زینت ظاهر است (سیما با کثرت یهود در مدینه که لباس ساده را مکروه و لباس ملون را ممدوح می دانستند) و غیر آنها را که زینت باطنیه است و عادتاً دیده نمی شود، جایز نیست که آشکار نمایند و در زن های دهاقین و عشایر و ایلات، لباس های ظاهر و صورت و حاجبین و کفین زینت ظاهره است؛ غیر آنها از قبیل گوش ها و گوشواره ها و گردن و گردنبند و امثال اینها، زینت باطنیه است؛ جایز نیست اظهار کردن آنها؛ و مراد از زینت، معنای حقیقی خودش است، نه معنای مجازی آن که محل زینت باشد. بنابراین، تفسیر این آیه شریفه با آیات سوره احزاب موافق است. صورت و دست ها در حرائر مشمول مُسْتَثْنٰی مِنْهُ است که مَنْهٰی عَنْهُ باشد، نه داخل در مُسْتَثْنٰی که مَرْخُصٌ فِیْهِ باشد. سوق آیه و شأن نزول آن که ترک رسوم عصر جاهلیت باشد، مؤید این است (استثنای اقربای زن در آیه حجاب، چنان که گذشت، مؤید دیگر است بلکه دلیل مستقلی است بر وجوب حجاب؛ اگر حجاب واجب نبود، استثنا در آیه عبث و لغو بود.) از زوجات طاهرات نقل شده است وقتی که این آیه نازل شد، زن های انصار عموماً پارچه سیاه مَعْجَر ساختند به طوری که سر آنها مانند کلاغ سیاه بود؛ از این تشبیه معلوم می شود صورتشان را گرفته با پارچه سیاه که مثل غراب باشد.^(۱)

۱. کشف، ذیل آیه ۳۱ از سوره نور.

ولی روایاتی، و اقوالی از طُرُق فریقین نقل شده است که مراد از مُسْتَثْنی که الا ما ظَهَرَ باشد، صورت است و کَفَّین و کُحْل و خاتم و خضاب و سِوَار، اینها مستثنی از نهی است، اظهار آنها عیبی ندارد. بنابراین مراد از زینت، محل زینت باشد مجازاً. این یک سِنَخ روایات است که به طور مطلق، صورت و کَفَّین را استثنا کرده. و سِنَخ دیگری روایات هست که حاصل آنها این است که نگاه به صورت و دستِ زنی که بخواهد تزویج کند، جایز است؛ و همچنین نگاه به صورت و دست‌های بادیه نشین و دهاقین و اهل کتاب جایز است؛ زیرا که آنها مَسْتَوِر نمی‌دارند و اگر نهی کنند مَنْهَی نمی‌شوند. بنابراین، سِنَخ اول روایات مطلقه را حمل کنیم به روایات مقیده سِنَخ دوم به این که مراد از الا ما ظَهَرَ زن‌های بادیه نشین و دهاقین باشند که صورت آنها عادتاً باز است و سایر زینت‌های خودشان را ظاهر نسازند، یا مراد زن‌هایی باشند که در مقام بیع و شری، و اخذ و إعطاء، یا مقام شهادت و معرفی کسی، یا در مسأله رِضَاع و موارد لازمه دیگر که بالضروره باید صورت و دست آنها دیده شود به جهت شهادت و داد و ستد که باید اکتفا به صورت و دست بکند، تعدی به اعضای دیگر از قبیل گردن و سینه و زلف نکند.

حاصل آیه مبارکه این می‌شود که زن‌ها زینت‌های خودشان را ظاهر نسازند مگر زینت‌های ظاهره را که آن لباس ظاهر باشد در زن‌های مَسْتَوِر و صورت و دست باشد در زن‌های بادیه و دهاقین و اهل کتاب؛ یعنی زینت‌های باطنه را ظاهر نسازند. اخبار مذکوره با ضعف سند بعضی و تصادم متن بعضی با بعضی، صلاحیت معارضه با تخصیص این آیات محکمه منصوصه را ندارند. توضیح اخبار همان است که ذکر شد.

آیه مبارکه سوره نور: «وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ

لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^(۱) لغت قواعد، زن‌های مُسِنَّه که از اولاد حیض مانده‌اند اظهار زینت کردن است به تکلیف؛^(۲) یعنی زن‌های پیری که مزاجت آن‌ها مرغوب نیست، باکی نیست که جلیباب و خِمار بیندازند، دست و روی باز نمایند، در حالی که قصد آن‌ها اظهار زینت و جلوه‌گری نباشد؛ و اگر در حال پیری هم جانب عفت اختیار نمایند، برای آنان بهتر است؛ زیرا که خداوند شنونده و داناست.

این آیه شریفه هم صریح است در این که زن‌های سالخورده که امیدواری به مزاجت ندارند و اسیر شهوت نیستند، حجاب و تَسْتُر آن‌ها واجب نیست؛ زیرا که زن‌های مُسِنَّه مطیع شهوت‌رانی نیستند بلکه اگر آنان دست و روی باز باشند، باکی نیست و اگر تَسْتُر عموم نسوان حتمی نبود، پیرزن‌ها مورد این تکلیف نمی‌شدند و اختصاص بی‌حجابی موجب امتنان آنان نمی‌شد با آن که آیه شریفه از آیات امتنانه است؛ پس رفع این تکلیف از پیرزنان بِخُصُوصِهَا، برهان است بر ثبوت تکلیف برای زن‌های جوانی که مطمح نکاح و التذاذند. به علاوه، اگر آیه حجاب نبود و زن‌های مسلمانان مانند زن‌های ملل و قبایل دیگر بودند، تخصیص این حکم به پیرزنان معنی نداشت؛ زیرا که همه زن‌ها اگر بی‌حجاب بودند، اختصاص وضع ثیاب به قواعد از نساء بی‌محل بود. کَلَّا و حَاشَا مِنَ كَلَامِ اللَّهِ که مناسبت مقام فوق‌العاده را که ملاك بلاغت کامله است، مراعات ننموده باشد.^(۳)

۱. نور، ۶۰.

۲. چنین است عبارت اصل کتاب.

۳. در اینجا این جمله آمده که مربوط به متن نباید باشد؛ و جمله‌ای از آیات و احادیث صحیحه و فتاوی‌ای اجماعیه مصداق نداشت. احتمال مربوط به چند صفحه بعد است که آن با گروه در متن آورده‌ام.

باب دوم در اخباری که دلالت بر تحجب زن می‌کند

وسائل فی کتاب الحج: عن أبي عبدالله، عن أبيه عليهما السلام، قال: الْمُحْرِمَةُ لَا تَتَّقِبُ، لَأَنَّ إِحْرَامَ الْمَرْأَةِ فِي وَجْهِهَا وَإِحْرَامَ الرَّجُلِ فِي رَأْسِهِ. (۱)
 صادق علیه السلام فرمود: زن مُحْرَمه نقاب نمی‌اندازد، زیرا که احرام زن به صورتش است و احرام مرد به سرش. بدیهی است که مسلمین از صادق اسلام تلقی کرده بودند نقاب انداختن زن‌ها را؛ و این حکم مسلم و حجاب معمول به بوده که در احرام حج، زن‌ها مأمور شدند که نقاب نگیرند، روی باز باشند و مردها مأمور شدند که سربرهنه باشند؛ چنانچه مردها بالطبع سر را می‌پوشانند، باید در حال احرام سربرهنه باشند. همین طور زن‌ها که در غیر احرام رو پوشیده‌اند، باید در حال احرام روی باز باشند. و اگر این حکم از شرع مسلم نبود، این روایت وجهی نداشت با آن که روایت معمول به و مفتی به است.

قال ابو عبدالله عليه السلام: الْمُحْرِمَةُ تَسْدِلُ الثَّوْبَ عَلَى وَجْهِهَا؛ (۲)
 محل دقت است. حضرت صادق علیه السلام فرمود: زن مُحْرَمه لباسش را می‌آویزد به صورتش. عن ابي عبدالله عليه السلام، قال: مرّ ابو جعفر بأمرأة مُتَّقِبَةٍ وَهِيَ مُحْرِمَةٌ، فَقَالَ: أَحْرِمِي وَأُسْفِرِي وَأُرْخِي ثَوْبَكَ مِنْ فَوْقِ رَأْسِكَ، فَإِنَّكَ إِنْ تَنَقَّبْتَ لَمْ يَتَغَيَّرْ لَوْتُكَ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ أَلَيْسَ تُرْخِيهِ؟ قَالَ: تُغَطِّي عَيْنَيْهَا. (۳) ترجمه: حضرت صادق علیه السلام فرمود: گذشت باقر علیه السلام به زن نقاب‌دار مُحْرَمه و فرمود: احرام ببنداز و رویت را باز کن و لباست را از بالای سرت بیاویز (مانند سایه بان) زیرا که اگر نقاب بگیری، رنگت تغییر نخواهد کرد. مردی عرض کرد تا کجا لباس را

۱ کافی، ج ۴، ص ۳۴۵

۲ کافی، ج ۴، ص ۳۴۴

۳ همان، ج ۴، ص ۳۴۴

بیاویزد؟ فرمود: چشمهایش را بپوشد.

پس جمیع اخبار احرام صریح است در این که نقاب گرفتن زن از صدر اسلام، پس از نزول آیات مزبوره از احکام مسلمة بوده، مگر در احرام که مُستثنی است و اگر عادت زنان اسلامی نداشتن حجاب بود، این اخبار و امثال آنها که در باب حج است، همگی لغو و عبث بود. مُحرم بودن زن در صورتش با بی حجابی زنها ابدأ معنا ندارد.

فی کتاب الصلاة: عن سماعة، قال: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ تُصَلِّي مُتَنَبِّئَةً. قَالَ: إِذَا كَشَفَتْ عَنْ مَوْضِعِ السُّجُودِ فَلَا بَأْسَ بِهِ وَإِنْ أَسْفَرَتْ فَهُوَ أَفْضَلُ. (۱)
سماعه گفت: از امام علیه السلام پرسیدم از زنی که نماز می خواند با نقاب. فرمود: اگر موضع سجده را باز کند، باکی نیست و اگر تمام صورت را در نماز باز کند، بهتر است. از امثال این روایات مستفاد می شود که نقاب گرفتن زن از مسلمات دین اسلام بوده. این است که در احرام و نماز مورد سؤال شده که آیا نقاب مانع از صحّت آنها هست یا نه؛ و امام در جواب به آیه الا ما ظَهَرَ تَمَسَّكَ نَفَرَمُودَه است، بلکه فرموده است اگر موضع سجده را باز کند، باکی نیست.

أَصْبَغُ بْنُ نَبَاتَةَ، عَنِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَظْهَرُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَاقْتِرَابِ السَّاعَةِ وَهُوَ شَرُّ الْأُزْمِنَةِ نِسْوَةٌ كَاشِفَاتُ عَارِيَاتٍ مُتَبَرِّجَاتٍ مِنَ الدِّينِ، دَاخِلَاتٌ فِي الْفِتَنِ مَائِلَاتٌ إِلَى الشَّهَوَاتِ مُسْرِعَاتٌ إِلَى اللَّذَاتِ مُسْتَحِلَاتٌ لِلْمُحَرَّمَاتِ فِي جَهَنَّمَ خَالِدَاتٌ. (۲) ترجمه: اصبغ بن نباته گفت، شنیدم از امیرالمؤمنین که فرمود: در آخر الزمان و اقترب ساعت که شرّ زمانها است، ظاهر می شود زنها روی باز بی حجاب که از دین بیرون

۱. تهذیب، ج ۲، ص ۲۳۰

۲. کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۹۰ (حدیث را مطابق آنچه در منبع آمده، آوردیم).

وسائل، ج ۲۰، ص ۳۵ مکارم الاخلاق، ص ۲۰۱

رفته باشند و زینت‌های خود را برای اجانب ظاهر می‌نمایند، متمایل‌اند به شهوات؛ شتابنده‌اند به لذات؛ محرّمات را حلال می‌دانند. اینها همیشه در جهنّم خواهند بود. انتهى.

در این روایت شریفه که از سید اولیا صادر شده، کشف و جبه با خروج از دین و مُسْتَحِلِّ محرّمات قرین شده و مستوجب خلود در جهنّم گشته؛ معلوم می‌شود که حجاب زن‌ها از امور مؤکده شرع اسلام است؛ هم به لسان حکم قانونی و عملی و هم به لسان اخلاق روحانی، نهی از آن شده. عن ابی عبدالله علیه السلام: لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَنْكَشِفَ بَيْنَ يَدَيِ الْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ، فَإِنَّهُنَّ يَصِفْنَ ذَلِكَ لِأَزْوَاجِهِنَّ. ^(۱) ترجمه: صادق علیه السلام فرمود: سزاوار نیست از برای زن مُسَلِمه که نزد زن‌های یهود و نصارا کشف صورت نماید؛ زیرا که آنها [را] برای مردهای خود توصیف خواهند کرد. در حقیقت زن‌های غیر مسلمه نامحرم‌اند به زنان مُسَلِمه. وقتی که زن‌های اجنبیه نامحرم باشند به احتمال توصیف مُسَلِمات بر مردها، تَسْتَرُ از مرد اجنبی به طریق اولی واجب خواهد بود.

در باب قضاء، فقها - رضی الله عنهم - فرموده‌اند که ذکوریت از شرایط قاضی است برای آن که مصاحب و مجالست مردان و اجهار صوت و کشف صورت از لوازم منصب قضاء است. زنان که تَسْتَرُ و نرمی صوت و وظیفه حتمی آنها است؛ زیرا که صورت و صوت آنها عورت است. پس حاکمیت در خصومت مردان از شیمت نسوان بَعْدَ الْخَافِقِينَ است. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «وَيَلُّ لِقَوْمٍ وَلِيَّتُهُمُ امْرَأَةٌ»، ^(۲) وای بر قومی که حاکم آنها زن باشد. و نیز در باب احضار مُدْعَى علیه تصریح کرده‌اند

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۱۹؛ من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۱

۲. متن حدیث در بخاری (کتاب المغازی باب کتاب النبی (ص) الی کسری و فیصر) چنین است: «لَنْ يَفْلَحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمْرَهُمْ امْرَأَةٌ.»

که اگر مُدعی علیه زن باشد، نباید قاضی اسلامی، وی را به مَحکمه احضار نماید؛ زیرا که خِدارت از معاذیر شرعیه است؛ باید قاضی، امین بفرستد نزد آن زن تا جواب او را بشنود یا او را نیابتاً از طرف قاضی قسم بدهد. اگر حکم حجاب بین علمای اسلام مسلّم نبود، این مسائل و فروع اجماعیه از اعظام علما چه معنا داشت؟ اگر زن‌ها روی باز باشند، مخدّره بودن از بارزه بودن امتیاز نداشت و این فروع مسلّمه که از نصوصات شرع استنباط شده مصداق نداشت و محکمه قضا و کوی و برزن و بازار و میدان یکسان بود. [و جمله‌ای از آیات و احادیث صحیحه و فتاوی اجماعیه مصداق نداشت].

تنبيه: چنانچه اظهار زینت کردن زن‌ها به مردها حرام است، همچنین اظهار زینت کردن مردها هم به زن‌ها حرام است؛ زیرا که هر دو از سهام شیطان و نهی هر دو بر سفرای الهی واجب و حتم است. آنچه نقل شد از آیات الهیه و اخبار معصومین، در صحّت صدور این حکم از صاحب دیانت اسلام - علیه افضل الصلوة والسلام - کافی است. در هیچ زاکون^(۱) و قانونی برای اثبات یک حکم، عبارتی صریح‌تر و وافی‌تر از این نیست. سزاوار نیست احدی از مسلمین و غیر مسلمین پس از این بیانات واضحه، شک در صدور این حکم بکند.

۱ به معنای قاعده و قانون و رسم.

فصل دوم

سیره عملیه قطعیه

به این تقریب که شبهه‌ای نیست [که] طوایف مختلفه از مسلمانان، مثل هندی و چینی و ترکستان و افغانی و ایرانی و عثمانی و مصری و تونس‌ی و حبشی و فاسی و یمنی و جبللی و شامی و جزائری و مراکشی و جاوه‌ای و قفقازی و تاتار و غیره، در امور عادیّه خودشان با یکدیگر کمال اختلاف را دارند، از قبیل زبان و لباس و عادات و رسوم ضیافت اَکُل و شُرَب و آداب مناکحات و اثاثُ البیت و خانه‌داری و غیره. در این امور عَرْقِیّه با هم اتفاق ندارند؛ ولی در نماز پنج‌گانه و صوم رمضان و حج، با هم اتفاق دارند. اتفاق در این احکام دلیل قطعی است که اینها تلقی از یک مبدأ شده که شرع باشد. همه فرق با اختلاف السنه و عادات در این مبدأ شریک‌اند و همچنین نقاب گرفتن زن و احتجاب حرائر و محترمات نسوان اسلامی در جمیع کره ارض یک نحو تطابق دارند؛ یعنی طوایف مختلفه مسلمانان با اختلاف السنه و عادات عرفی بلکه با عداوت مذهبی با یکدیگر، در احتجاب و تَنَقُّب محترمات اتفاق دارند؛ اگرچه در کیفیت لباس و گرفتن صورت هم فی الجمله اختلاف داشته باشند؛ مثل نقاب یا روبند یا مشبک داشتن چادر یا به پارچه آویختن و امثال اینها که اگر کسی در مجامع اسلامی مانند مکه معظمه و مدینه طیبه در وقت حج یا در عراق عرب که

مَشْهَد فِرَقِ اسلامی است، در موقع زیارت حاضر باشد، می بیند که همه فِرَقِ اسلامی با اختلاف اُلسنه در جهات شرعیه اتفاق دارند؛ مانند صوم و صلوات و حج؛ و همچنین همه فِرَقِ اتفاق دارند در احتجاب مخدرات و محترمات؛ لکن به اشکال مختلفه. این تطابق، انحصار به عصر ما ندارد بلکه بر حسب تاریخ، در هر قرنی از قرون اسلامی بوده که مورّخین ضبط نموده‌اند؛ مثلاً خیزران، مادر هارون الرشید و زبیده خانم، زن هارون و سیده خانم، زن مجدالدوله و مادر فخرالدوله دیلمی و غیر اینها که در ایام حکمرانی خودشان از پشت پرده با وزراء و اعیان مکالمه می‌کرده، فرمانروایی می‌نموده‌اند و اگر این حکم مسلم نبود، زن‌های حکمران در مسلمانان بایست مانند زن‌های حکمران ملل دیگر بی حجاب و بدون پرده مشغول حکمرانی باشند. پس، از عهد ما تا به قرن سعادت اسلامی که ظهور آفتاب خاتمی باشد، تمام زن‌های انصار و مهاجرین، پس از نزول آیات مزبوره، متفقاً محتجب گشته، صورت خودشان را گرفتند و از آن وقت این حکم مستمراً و یَداً بَیْدِ، تا حال معمولاً به بوده و هست بالضرورة و انکار این حکم انکار ضروری دین و با اختلال فهم توأم است و با خبط^(۱) قرین؛ بالضرورة این تطابق اعمال طوایف مختلفه، با تعاقب و توالی قرون کثیره و اختلاف امکنه و السنه، با عملیات دوره صادع اسلام، برهان قطعی است که این حکم از آداب جمیله و عملیات ملیحه دوره اسلامی است، هیچ شبهه‌ای در صدور آن از شارع اسلام نیست و خدشه در صدور این حکم از امراض دماغی و از اختلالات فکری است که عقلاً قابل اعتنا و اعتماد نیست. ادله لفظیه صریحه با سیره قطعیه، در تمامیت این حکم کافی است.

در رشته اطاعت و انقیاد، تصریحات قانونی محکم‌تر از این نیست و این چند دلیل که از آیات و اخبار و سیره قطعیه نقل شد، هر یک در مقام قانون‌گذاری کافی است. فضلاً از مجموع اینها، اگرچه آیه حجاب سه کلمه است: «يُذْنِبْنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيهِنَّ»، یعنی لباس روئین را که همه بدن را می‌پوشاند، او را بیندازند روی جبهه و صورت. و کلمه علیهن شامل است تمام بدن و صورت را. آنچه مذکور شده از نقطه نظر حکم قانونی است؛ ولی از نقطه نظر اخلاق الهی مطلب به مراتب دقیق‌تر و بالاتر از این است. به حیثی که: فتح باب شهوت و غضب در آن نظر از توابع کفر و الحاد محسوب می‌شود.

فصل سوم

در حکمت [حجاب]

اما فلسفه عقلی این است؛ چنانچه قبلاً اشاره شده در احکام شرایع الهیه یک رشته از آداب عبادات و اخلاق هست که با قوانین دول طبیعیہ بینونت دارد، چنان که علم اخلاق مستنبط از نوامیس انبیاء بینونت تامه دارد با اخلاق حکمای طبیعیہ که در این عصر انتشار یافته؛ زیرا که غرض انبیاء سدّ باب دهریت و وثیئت و صون طرق فساد بوده؛ ولی در قوانین دول، در تحت عنوان حریت نوع بشر، عقاید دهریه و طبیعیہ آزاد شد؛ و همچنین در باب مزاجت که قانون تمایلات طبیعی ذکور و اناث است در شرع اسلام از طرفی به واسطه تعدد زوجات توسعه داده شد که به هیچ مسلمانی، نوبه ارتکاب فحشا نمی رسد. قال علی علیه السلام: «لولا نهی عمر لما زنی الا الفاجر»؛^(۱) و از طرف دیگر، سدّ باب شهوت رانی حیوانی که مخالف قانون مقررہ است شده و سلوک طریقہ فحشا را که فتح باب حیوانیت صرّفه است، مستحق کیفر قرار داده تا حفظ نسب که عادات حیوانات و بهائم است، مرتفع شود؛ ولی در قوانین بعضی از دول

۱. روایت امیرمؤمنان چنین است: لولا أن عمر نهی عن المتعة ما زنی فتياتکم هؤلاء؛ مستدرک، ج ۱۴، ص ۴۸۳. و روایت امام صادق علیه السلام: لولا ما نهی عنها عمر لما زنی الا شقی؛ وسائل، ج ۲۱، ص ۱۱ و به عبارات دیگر: همان، ص ۱۲، مستدرک، ج ۱۴، ۴۸۲، ۴۸۳

که مبتنی بر حرّیت حیوانیه است، مخالف این قانون شده، تخم‌گیری را در انسان مثل سایر حیوانات و حشیه قانونی کرده‌اند که انسان را از وحوش و حشرات امتیازی در حفظ نسب نباشد.

پس از آن که مسلک شرایع انبیا و مسلک قوانین دهریه و دول معلوم گردید، گفته می‌شود که حجاب زن‌ها در مسلک نبوّات از احکام متینه و از آداب جمیلۀ حَسَنه است؛ زیرا که کشف حجاب نسوان یکی از اسهام شیطان و طرق شهوت‌رانی است و احتجاب و تنقّب از موجبات عفت و سدّ باب شهوت حیوانی است. هرکس به مسلک انبیا و الهیین مأنوس باشد، می‌داند که طرق فساد اخلاق و حیوانیت را به قدر میسور مسدود کرده‌اند، طرق قانونی را مفتوح داشته‌اند که اِعْمال مقتضیات خلقت و طبیعت شده باشد و هم مردم را سوق به حیوانیت و وحشیت نکرده باشند به جد وافی ممنوع داشته‌اند. عمده همین حرّیت حیوانیه است که قوانین دول مطلوب عامّه شده و قوانین انبیا کم‌کم متروک می‌شود.

ایرادی که به مسئله حجاب شده، موافق مسلک الهیین نیست. منشأ این ایراد، انس به قوانین دول است که هیچ نظر الهی در آنها نیست و یا اعتقاد به دینی غیر دین اسلام است و زمرة الهیین؛ حُسن طبیعی و تمامیت این حکم را از بدیهیات اولیه و مسلمات فرقه الهیین می‌دانند و حاکم او را از آرایش دنیوی منزّه و مبرا می‌دانند؛ خاصه در شرع اقدس اسلام با آن توسعه قانونی که در باب مزاجت داده شده، این گونه شنایع که سدّ باب حفظ نسب و فتح باب فروسیت و وحشیت است، واجب‌الدفع می‌دانند [و] حوزه این آزادی را [از] آرایش اعتراضات پاک و منزّه می‌شمارد.

پس از این بیانات واضح شد که اعتراض از حلقوم عالم اسلامی نیست؛ تنطق به آن ایراد که به نظر الهیین از هدیانات است، دلیل است یا به دهریت‌گوینده یا به عداوت دین اسلام یا به حماقت و بلاهت آن.

موافق منطق ادیان و قوانین هر کس دانای مسلک الهیین و دهریین شد و اساس کلیه این دو طریق را از همدیگر تمییز داد، جزئیات اعتراضات و مصادیق ایرادات هر یک متّضح می شود؛ یعنی خود کلام منشأ صدورش را نمایش خواهد داد، بدون ملاحظه خصوصیات متکلم؛ به این لحاظ گفته شد که مورد در مسأله حجاب، یا دهری است یا اساساً منکر اسلام است یا عوام بحت بسیط احمقی است که قابل اعتنا نیست.

بلی اگر کسی اساس نبوت را به برهان ابطال کند و حسن عقلی و ملاحظت منطقی این حکم را که کمتر فایده آن حفظ نسب و صون قومیت است، انکار نماید و اختلاط نسب را که از خواص وحوش و حشرات الارض است، مضرّ به عالم انسانیّت و تعالی رتبه بشریت بدانند، این اعتراض را مسلم و صحیح خواهد دانست.

[اعتراض به حجاب، اعتراض سیاسی است]

فذلکه: طبیعی [چنان است که] در این دوره تجدد که دوره تبدیل احکام و حملات اهل ادیان است به اساس متین دین قویم اسلام، در مسأله حجاب که از آداب حسنه و مسلک جمیل اسلامی است، اعتراض سیاسی نموده اند. و حاصل آن اعتراض، مقایسه حالت کنونی ایران است به بعضی از دول غیر اسلامی به عنوان تمدن و تعالی در رشته صنایع و تمدن و مکتب به این تقریب:

چون در آن دُول به طور عموم زن ها مشغول کسب اند و اشتغال به کسب با حجاب و مستور بودن و روی گرفتن موافق نمی شود، ما هم باید مثل آن ها، زن ها را بی حجاب بکنیم و مادامی که حجاب زن ها هست، ما صورت تعالی و تکامل را نخواهیم دید. از روی همین اساس سیاسی بود که در بعضی از مجامع مضرّه به طور علنی کشف حجاب نسوان عنوان

می شد.

جواب از این قیاس هین بی اساس یا کلام مشعوذ^(۱) بی قیاس به
وجوهی است:

اولاً بر حسب قواعد مذهبی نیست؛ پس بی حجابی زنها در آن ملل از
شؤونات مذهب است نه از احکام قانون دولتی که بر حسب افکار
اشخاص جعل شده؛ پس مقایسه احکام الهی بر محصولات فکریه
اشخاص غلط دیگر است.

ثانیاً بر حسب تاریخ قبل از ترقیات دول و پیش از اتحاد کارخانجات و
شرکت‌های عمومی و صرافی‌های ملی ابداً زنهاى آنها مشغول این نحو
کارها نبوده‌اند؛ زیرا که سالبه به انتفاء موضوع بوده و مع ذلك صورتشان
باز بوده. پس از آن که دولت، ایجاد این دواير عمومی را کرد و مردها به
قدر کفایت نبودند، و چون [در] اقلیم بارد، زن بیشتر از مرد است و زنها
هم مذهباً محجوبه نبودند، بالطبع مشغول شدند؛ یعنی چون دولت
ترقی کرد، مردها همه مشغول کار شدند. کار زیاد بود؛ قهراً زنهاى
بی حجاب مشغول کار شدند؛ چنان که در عشایر و دهات اسلام است نه
آن که بی حجابی زنها اسباب ترقی و تکامل آن دولت شد. مثلاً اسباب
ترقی دولت، استخراج معادن و توسعه فلاح و بسط سکه الحديد [راه
آهن] و ایجاد کارخانجات و غیره است. آیا هیچ ذی شعوری می‌تواند
بگوید که کشف صورت زنها باعث استخراج معدن یا ایجاد کارخانه یا
باعث نشر قانون مساوات حقوق و عدالت می‌شود؟ بر حسب منطق
بشریت، باید گوینده پس از مطالعه خجالت بکشد.

ثالثاً آن دولت‌ها تأسیساتی کرده‌اند که در تمام دولت، یک نفر از فقر و

۱. مشعوذ.

پریشانی به خارجه مهاجرت نکرده؛ تمام افراد مردهای آن مملکت، در خود مملکت مشغول کار شدند و مرد بیکار هم در مملکت نبود و کار هم زیاد بود، ناچار زن‌ها مشغول کار شدند؛ در ایران حالیه که هنوز هر ساله چند هزار سکنه ایران از بیکاری و فقر و پریشانی برای تکدی و عملگی به خارجه می‌روند [چنان‌که] در تحریر نفوس دولت عثمانی از ۱۳۲۵ بیست و یک هزار حمّال فیلی و اکراد دیگر در بغداد و بصره تا خانقین بودند؛ و صد هزار زیادتر در داخله مشغول تکدی هستند و هنوز در مملکت یک اداره عمومی و کارخانه و صرّافی و ثروت و فلاحت عمومی ایجاد نشده که مردان بیکار فقیر در مملکت مشغول کار بشوند، بی‌حجابی زن‌ها چگونه می‌تواند علت احداث کارخانه و صرّافی و شرکت‌های عمومی و تشکیل اداره فلاحت و غیره بشود؟

آیا هیچ عاقل منطقی می‌تواند تفوّه به این هذیان‌ات بکند و هیچ وجدان بشری رخصت می‌دهد که مسلمان عاقل این بیانات را بکند؟

[حرکت دهری‌ها بر ضد دین]

منطق بشریت می‌گوید صدور این کلام نیست مگر توهین [به] یکی از احکام اسلامی؛ بلی اگر عوض کشف حجاب نسوان می‌گفتند که باید در مملکت اسبابی فراهم بشود که مردها از ظلم و تعدی به خارجه نروند و در داخله تکدی نکنند، احتمال می‌دادیم که گوینده وطن خواه باشد؛ ولی این گوینده‌ها، جمع‌آوری و حوضه‌بندی مردها را از خارج و داخل که وظیفه آن‌ها عملگی است، عنوان نکرده‌اند، بلکه کشف حجاب زن‌ها را بهانه کرده‌اند که به اسلام حمله نمایند. باید مسلمانان قائلین را به زبان دین هدایت کنند. بلی اگر چند سال بعد ایران مستقل بشود و بتواند به سبب مباشرین عاقل و حس استقلال دوائر خودش را مستقلاً اداره نماید

و موجبات ترقی و تکامل در آن فراهم بشود و اداره فلاحت و معدن و کارخانه و صرافیه و شرکتها و غیره مرتب بشود و تمام مردها از مهاجرت به خارجه و از بیکاری و تکدی خلاص شده، مشغول کار بشوند (مثل سایر مملکتها) و مردها با این حال کفایت کارها را نکنند، آن وقت کسی به زبان فقط می تواند یک چنین عنوان خلاف شرع بکند، به قوت دلیل سیاسی، و شنوندگان هم می توانند برای این حرف مخالف شرع یک مجرای سیاسی پیدا کنند؛ لکن در حالت حالیه مملکت مذاکره این حرف، هم خلاف شرع و هم خلاف عقل و هم خلاف منطق و هم خلاف سیاسی و هم خلاف وطن خواهی است. هیچ سببی جز عداوت [با] شرع اسلام برای این شطوحیات پیدا نکرده ایم. هزار سال متجاوز است که ملل دیگر در تخریب اسلام کوشش بلیغ کردند و نایل نشدند؛ ولی در این پانزده سال دوره تجدد، همان غرض هزار ساله اعادی اسلام به دست مسلمان نماهای عصر ما جاری شده و می شود. از اسلام نعش شدن را آموخته اند، لکن شبیه گردانی و نسخه خوانی را یاد نگرفته اند، همگی به خواب غفلت غنوده، تنبلی و کاهلی را عذر سکوت قرار داده، از مجاهدت دینی تقاعد ورزیده می شود با آن که امروزه موافق براهین منطق سیاسی، حفظ قومیت و صون فصل ممیز ایرانیت ما، به ناحیه شرع اقدس منوط است. در نگاهداری این فصل ممیز ادای تکلیف نشده، بیت المعمور دنیا و آخرت خودمان را که شرع اسلام باشد، به دست خودمان خراب و به ذلت اسارت و عبودیت دیگران تسلیم می شویم. و اگر به لسان منطق گفته شود، این قرن مشووم که ما در آن زندگانی می کنیم، محسوس است که ایران دشمنی غیر از خود مسلمانان ندارد؛ نتیجه این بیان حسی و منطقی، پس از قرونی به احفاد ما متضح می شود.

[اختلال بنیان متین حفظ نسب معلول حرّیت زن]

شبهه‌ای نیست که اساساً دو نوع عقیده ثابتۀ در میان نوع بشر بوده [است]. یکی عقاید دهریت است. موافق علوم جدیده، دوره انسانی زیاده بر بیست الی صد هزار سال است. چندین هزار سال، انسان در حالت توخّش در جنگل‌ها و غارها مانند حیوانات زندگانی داشت. قانون مزاجت یاد نداشتند. تقریباً هفت هزار سال است جمعی در اقالیم کثیره اظهار نبوت کرده، انسان و حشی حیوان خوی را به قانون دیانت دعوت کرده، فی الجمله حقوق و حدودی کامل یا ناقص منتشر ساخته تا به عصر ما رسید. در حقیقت، دهریت کهنه پرستی و دیانت نوپرستی است.

مسئلاً قانون مزاجت و حفظ و تحرّز از فحشا و جعل حدود مناکحت، از اهم مقاصد انبیا و حکمای الهی بوده و عمده فایده آن نظم دنیا و ترقّیات و استکمالات بشر بوده [است]. نظر به این که انسان بالطبع هرچه زحمت در آبادی دنیا بکشد برای خود و اولاد خودش است؛ اختلال بنیان متین حفظ نسب [که] معلول حرّیت زن است، اول قدم توخّش و دهریت و بربریت انسان خواهد بود. حرّیت زن در دول صنعتگر راقیه، اول قدم برجسته تمدّن و ترقّی است. قدم دوم برجسته، رقص مجلس بال زن و مرد اجنبی است و قدم برجسته سیم، این است که هر یک از رقاصان در حرکات رقص، پای خود را بگذارد میان دو پای دیگری. این سه قدم برجسته به حکم دیانت و عقل سلیم، برهان قطعی عدم اطمینان به صحّت نسب رقاصان است. و یک قدم خیلی خیلی برجسته، بی شرفی اعضای مجلس بال است و بی عصمتی آن دولتی که این مجلس جزو قانون این دولت که [آن] نیز دلیل بی عصمتی و بی عفتی آن دولت است که می خواهد این قانون بی عصمتی را رواج بدهد. ما با تمام قائلین به حرّیت زن و مدعیان کشف حجاب حماسه می کنیم در

خاصیت و صفت خلقی زن که ید خلقت، آن طور آفریده که تخلف پذیر نیست و آن خاصیت در علم معرفة الحيوان مسلم است که ماده انسان شهوی تر از ماده تمام انواع حیوانات است؛ زیرا که به حکم تجربه و مشاهده، تقاضای فحل در تمام حیوانات به جهت بقای نوع و تولید امثال است؛ لذا هر یک ماده حیوانات در فصل معین جفت طلبی می کنند؛ همین که فحل دید و آبستن شد، دیگر فحل قبول نمی کند. مثل بز و میش صحرائی؛ نرها جدا و ماده ها جدا می چرند، مخلوط هم نمی شوند مگر در فصل میزان که موقع استفحال است، دو دسته مخلوط [می شوند]. پس از فحل تا سال آینده، ماده ها قبول فحل دیگر نمی کنند و نرها هم نزدیک نمی شوند.

در هیچ یک از انواع حیوانات کامل الحيوانیه پستان دارها، مثل شتر و اسب و خر و گاو و گوسفند اهلی و وحشی و فیل و شیر و ببر و گرگ و غیره، پس از تخم گیری تمکین از فحل دیگر نمی کند، مگر پس از زاییدن و شیر دادن بچه خود در همان فصل معین؛ ولی ماده انسانی کثیر الشهوة و داری شبق^(۱) زیاد است. اگر محدود نشود و از طرف زوج یا قبیله و دیانت و قانون تحدید نشود از اول حمل تا وقت زاییدن لاینقطع طالب فحل است. هیچ وقت منع نمی کند و با اشخاص عدیده ائتلاف خواهد کرد. مؤانست زن با مردهای عدیده هم موجب اختلاف نسب می شود و بچه او پدر معین نخواهد داشت؛ همه روزه حرام زاده و ولد الزنا زیاد می شود و همه مبتلا به امراض عدیده کثیفه مثل کوفت و شانگر^(۲) و سوزنک^(۳) و امراض مزاجی و جلدی خواهند شد و هم معاشرین آنها به این امراض

۱. میل به جماع. شهوت.

۲. سفلیس.

۳. سوزاک.

مبتلا شده، بی اولاد می شوند؛ ولی اگر از طرف زوج و قبیله و دیانت و قانون محدود بشود، در معاشرت خود آزاد نباشد، البته اولاد او اولاد قانونی و شرعی و حلال زاده می شود؛ اگر ماده نوع بشر مانند ماده انواع دیگر، پس از تخم گیری فعل دیگر قبول نمی کرد، بچه او اگر حرام زاده بود، پدر معین داشت، ولی با حالت سبق ماده انسان، در صورت مفروضه اولاد او حرام زاده است که پدر معین نخواهد داشت، مانند بعضی از طوائف و اقالیم.

این خاصیت طبیعی ماده انسان علت وجوب حجاب شده است در شرع اسلام. آنچه در علم معرفة الحيوان حکمای طبیعی با تجربیات چندین قرن فهمیده اند، شارع اسلام همان خاصیت طبیعی را به وحی آسمانی عالم بوده است؛ لذا این حکم را کرده اند. قضیه یک دلیل طبیعی مستقلی غیر قابل اعتراض بر مسئله حجاب به این صفت طبیعی و خلقی سبق و کثرت شهوت حیوانی که ماده انسانی بالطبیعة داراست؛^(۱) اگر شوهر و قبیله یا قانون، حیوان به این اوصاف را آزادی تام تمام بدهد، آن شوهر موافق منطق، زن خود را کسوه و نفقه داده، تربیت کرده، با علم و اراده و اقدام اجازه مباشرت [با] هر اجنبی را به زن خود داده و هیچ یک از حیوانات وحشی، به این درجه، رخصوت را بر خود روا نمی دارد و آن قبیله هم که به این آزادی مطلق نسوان خود ترضیه می دهند، آن قبیله هم در منطق بشریت لئین العریکه و آن قانون هم که حریت نسوان انسان را در تحت کلمه حقوق آزادی بشر تصویب نماید، قانون دهریت و وحشیت است که هیچ ذی شعوری از بشر که انسان را از خر و خرس و خوک و خروس امتیاز بدهد، این رأی سبعت آمیز را نخواهد داد. ما نمی گوییم که

۱. عبارت در اصل، چنین است.

زن‌های محجوبه، فاقد صفات طبیعت خلقیه هستند، بلکه غرض ما این است که زن وقتی محجوبه و محدوده باشد و آزادی قاطر چموشی نداشته باشد و در تحت حدود قانون و قبیله و شوهر باشد، خیلی کمتر مرتکب فحشا می‌شود و بسیار کم اولاد زنا عمل می‌آورد، بلکه چه بسا تحدیدات مذکوره و عادت عفت قانونی جلوگیری از مقتضای طبیعت او خواهد کرد و اگر بالفرض در سراسر، زن مرتکب فحشا بشود، خود او تنها زانیه می‌شود، ولی شوهر و قبیله او متهم نخواهد شد و قانون جاریه مملکت هم موهون نمی‌شود.

[عامل عقب ماندگی چیز دیگری است]

این حرف حریت زن، منافی اسلام و مخالف اخلاق بشری و مخرب جامعه بشری است؛ زیرا که اگر مسلمان بودند، مردم را دعوت به سیاست مشترکه اسلام می‌کردند؛ و اگر سیاست ایران را طالب بودند، بایست اسباب استخراج معدن و امثال او را تحریص نمایند و اسباب عودت فقرای ایران را به وطن اصلی خودشان فراهم سازند؛ و اگر عاقل بودند بایست ایرانی را به حفظ جامعه قومیت ترغیب نمایند؛ و چون دشمن اسلام و ایران و معاند با ترقیات نوع بشرند، دعوت به اتفاق حیوانی می‌کنند. علمای منطق و دانایان فن حقوق بشری و ترقی خواهان یک مملکت می‌دانند که آزادی زن‌ها نه علت ترقی و نه معلول آن و نه هر دو معلول علت ثالثه است؛ غرض اینها این است که می‌خواهند در این قضیه بخصوصه، تقلید ملل متمدنه کرده، پایتخت اسلامی را غیر اسلامی بسازند. آبادی مملکت ابداً منوط به آزادی زن‌ها نیست و این حرف به عداوت اسلامی و عقیده ملعونه دهریه و هواخواهی حریت قاطر چموشی و سبعت گفته می‌شود.

و اگر گفته شود زن‌های بعضی از ملل، موافق دیانت بی حجاب‌اند ولی محذورات مذکوره در آن نیست؛ جواب این است که آن ملل مثل یهود و مجوس و برهمن و بودا و آرامنه حکم حجاب ندارند، لکن زن‌های آنها آزاد و مطلق‌العنان نیست بلکه در تحت مراقبت شوهر و قبیله و حکم دیانت محدودند؛ چنانچه اگر زنایی در آن واقع بشود، حدود دیانتی را جاری می‌کنند. مثلاً پس از تبیین زنا هیچ یک از افراد ملت با آنها مزاجت نمی‌کند؛ زن زانیه را کسی نمی‌گیرد و به مرد زانی کسی زن نمی‌دهد. همین جهت باعث قلت فحشا است در آنها. مع التأسف در ایران ابداً حد زنا جاری نیست؛ فقط مسأله حجاب است که باعث تقلیل زنا می‌شود. اگر حجاب متهتك بشود، اکثر مرتکب این عمل قبیح می‌شوند و همه روزها بز تعداد ولدالزناها افزوده می‌شود. فقط ملل متمدنه و متنوّرة الافکارند که زن‌ها را حریت مطلقه داده‌اند، به حدی که ابداً اطمینان به اولاد آنها نمانده، ولی اعراب و حشی هنوز نسب مادیان و نژاد اسب‌های نجیب را دارند؛ به حدی که [اگر] اسب عربی به مادیان یابو یا اسب یابو به مادیان نجیب جفت‌گیری بشود، آن تخم را از رحم مادیان بیرون می‌آورند.

تمدّن حاضر را با وحشیّت اعراب و عشایر، اگر موازنه نمایند، نتیجه این می‌شود: حفظ نسب اسب نجیب نزد عرب‌ها بیشتر از نسب قائدان سیاسی و دیپلماتیک ملل متنوّرة الافکار [است]. اسب و حشی محفوظ النسب و شخص متمدن مختل النسب‌اند (بعضی از اوراق ناشره طهران ملل متنوّرة الافکار را به مادیین و طبیعیین ترجمه کرده، ماهم در همین پیکره تکلم می‌کنیم.) بالاخره پیش آهنگان و موظفین در مدعای خودشان اگر ثابت قدم و راسخ‌العزم باشند، اختیار تامّه دارند که زن‌های محارم خودشان را آزادی تامّه بدهند و حق تعرّض به زن‌های مردم ندارند و در

مملکت اسلامی که هزار و سیصد و سی و پنج [۱۳۳۵] سال است که عقیف و مخدرات با حجاب بوده‌اند، حق اظهار این رأی و حشیت آثار دهریت را ندارند. حق حجاب، از حقوق ثابتۀ دیانتی افراد ذکور و اناث ملت است؛ افراد دیگر بلکه مقامات رسمی هم حق مداخله ندارند. قانون مقدس اسلام و عقل سلیم به احدی رخصت، جسارت و تعرض به ناموس مسلمین را نمی‌دهد.

حریت حقوقی و حریت دینی

شخص منطقی، اگر بی‌غرضانه تفکر نماید، می‌فهمد، حریت دو قسم است. یکی حریت حقوقی؛ دویم حریت دینی. حریت حقوقی یعنی مختار بودن شخصی در حفظ مختصات خودش از جهات نفوس و اعراض و اموال به نحوی که احدی نتواند بدون حکم شرع اسلام و یا قانون موضوعه مملکتی متعرض عرض مردم بشود و بدون اصول قانونی بیت المال مسلمین را مانند آب شور اقیانوس به اسراف و تبذیر مصرف نماید باید به مقتضای آزادی حقوق، اعلان آزادی حقوق بدهند و هر یک از افراد که مالیات بده هستند، حق خواستن مصارف مالیات را داشته باشند و نباید از یک نفر حمّال، دیناری مطالبه نمایند یا کلمه خشنی به او بگویند. این مختصر روح آزادی حقوق که شرع انور اسلام صریحاً بیه عامه ناس رسانده، ولی افسوس که اکثر مسلمین از این مقام شامخ حقوقی بی‌خبر و از احسناسات نوعیه دین نگاه داری غافل. این است که حریت و آزادی حقوقی در ایران نیامده، بلکه عامه، استعداد این حس و شعور را فاقدند، بلکه استداقه این درجه رفیعه را که جنت دنیای نوع بشر است، ننموده، غافل از این که علت اولیه اجتماع و اتفاق هر ملت و اهل هر دیانت، مساوات حقوق و آزادی در حقوق است. عدالت مولد اتفاق

است، ظلم و حیف مولد نفاق. از سابق، نفاق ملت ایران به واسطه عدم عدالت جاریه و ضعف اعتقاده بوده [است] و بس.

اما حریت دینی، یعنی مختار بودن اشخاص در اقامه احکام دین و ترویج منهیات دیانتی، مثل علنی [کردن] قمارخانه‌ها و شراب‌خانه‌ها و فاحشه‌خانه‌ها (تماشاخانه‌ها اگرچه متجددین به نمایش اخلاق شهرت می‌دهند، ولی مجمعی است ضد دینی و فحشای آزاد و استیلا به ثروت ملی و ترك امر به معروف و نهی از منکر که در لسان دهریه تعبیر به نمایش اخلاق است).

آنچه مدخلیت تامه در ترقی و استکمال ملت دارد، حریت حقوقی است که از اول انقلاب ۱۳۳۹ (۱۲۹۹ ش) تا حال اسمی دارد و رسمی ندارد؛ و فقط آنچه در السنه و افواه دائر و بر طبق آن عمل می‌شود، حریت دیانتی است؛ آن هم نسبت به اسلام بیچاره که غرض آزادی خواهان کسر حدود و ترویج منکرات اسلامی است و صدور احکام ضد اسلامی و ناسخ قرآن است. نه مباشرین دین و عقل و شرم و حیا دارند^(۱) و [نه] مسلمانان عقاید ثابته را سخته و اتفاق و غیر دیانتی دارند که به اسم حقوق دیانت و احکام سیاسی مشترکه اسلامی دفاع نمایند. عامه مسلمانان ایران، خاصه طهران، همه تکالیف حلال و حرام نوعیه را به عهده خداوند تبارک و تعالی و حجّت عصر - عجل الله تعالی فرجه - می‌دانند. خطیئات ترك امر به معروف و نهی از منکر و تبلیغ احکام اسلام و صون حدود شرعیه را به گردن آن‌ها گذاشته، خودشان را معصوم غیر مخطنی می‌دانند. این است حریت حقوقی که حافظ حدود و حقوق اشخاص است متروک و به جای آن‌ها، آزادی دینی نسبت به اسلام معمولاً شده است. به حکم

۱. چنین است در اصل.

تجربه و مشاهدات پانزده ساله و به مقتضای منطق سیاست بشری، علت تنزل و تدنی ایران، سدّ باب حرّیت حقوقی و فتح باب حرّیت دینی است که در لسان شرع، فتح باب کفریات و در لسان حدود بشری ترویج حرّیت قاطرچموشی است که ما در رساله‌های عدیده تصریح به آن کرده‌ایم.

امراد واقعی حامیان حرّیت نسوان [

به عبارت ساده، قضیه را به طور دَوْران و تردید ذکر می‌کنیم. مراد حامیان حریت نسوان یکی از چند امر باید باشد:

اول بی‌حجابی زن‌های مسلمین مانند زن‌های ملل دیگر؛

دویم کار کردن زن‌های آن‌ها مانند زن‌های اقوام دیگر؛

سیوم تربیت زن‌های مسلمین؛

چهارم حرّیت تامّه آن‌ها، چنانچه در بعضی از ملل متمدنه دیده

می‌شود.

اگر مراد اولی باشد، مسلماً اگر زن‌های مسلمین شش قسمت بشوند، پنج سُدس آن‌ها، دهاقین و عشايرند که همه بی‌حجاب‌اند و از صدر اسلام هم دَیْدَن و عادت همین بوده و در اخبار اشاره به آن شده که اگر آن‌ها را منع کنی، ممتنع نمی‌شوند.^(۱)

دوم؛ اما نسبت به مقام دوم بر حسب عادات، همه آن‌ها مشغول کار هم بوده‌اند. از قبیل قالی و قالیچه و خرسک و گلیم و پلاس و جوراب و دست‌کش و گیوه و آجوده^(۲) و رشتن پنبه و پشم و ابریشم و دوختن البسه

۱. حدیث مورد نظر چنین است: لا بأس بالنظر الی شعور نساء اهل نهامة و الاعراب و اهل البوادی من اهل الذمة و العلوج، لأنهن اذا نهن لا ینتهین. من لایحضر، ج ۳، ص ۴۶۹؛ علل

الشرایع، ج ۲، ص ۵۶۵

۲. نوعی پای پوش.

و لحاف و توشک و متکاء و شستن رخت و غیره و دوشیدن شیر گاو و گوسفند و پنیر و ماست و لور^(۱) و کشک و کره و روغن و سرشیر و دوغ و پاک کردن گندم و جو و بلوط و ذرت شستن و آرد کردن و خمیر و نان پختن و همه قسم طبخ خانه و شیر پختن و کشمش خشک کردن و مریبات و ترشی آلات ساختن و همه کارهای زنانه به عهده آنها بوده. هیچگاه بیچاره‌ها بیکار نبوده‌اند؛ بلکه اکثر این زن‌ها در کار مردها شرکت می‌کنند؛ از قبیل هیزم‌کندن و علف‌چیدن و غله درو کردن و گل‌کاری کردن و امثال این‌ها؛ چنانچه محسوس است و اگر کارهای تازه پیدا شد، قطعاً پنج سدس از زن‌ها با مردها مشغول کار خواهند شد و آن یک سدس محتجبات هم هر یک در خانه خود کاری دارد یا کارخانه یا دستور زیردستان.

بر فرض که یک سدس از زن‌های ایران بیکار باشند، اعتراض بر همان هاست، نه بر آن پنج سدس مکشوفات الوجوه کار کن. با این حال، پنج سدس دیگر که دهاقین و عشایر مکشوفات الوجوه و یک قسم مجللات مستورات بوده‌اند، دولت اسلامی [در] قرون عدیده، در ایام امویه و عباسیه، مقدرات کره ارض را حایز بوده‌اند؛ و هم‌چنین سایر سلاطین ایران مانند صفویه که قدرت و ثروت و شوکت آنها به غایت اوج رسیده بود؛ و نادرشاه افشار هم مستغنی از توصیف است. آن ترقیات خارق العاده، هیچ وقت در هیچ عصر متوقف بر رفع حجاب زن‌ها نبوده، علاقه‌مندان ترقی ایران در این باب مذاکره نکردند؛ زیرا که ترقی دولت ابداً توقفی بر کشف حجاب زن‌ها نداشته و ندارد. پس معلوم شد که معترضین بر حجاب زن‌های اسلامی، نه تاریخ تمدن و ترقی اسلام را

۱. ماده پنیری برگرفته‌ی از شیر بریده که با شیر یا شکر می‌خورند.

می‌دانند و نه از جغرافیای طبیعی و پلتیکی و احصائیه تخمین ایران اطلاع دارند؛ یا جاهل عارف کرده، تیرهای ترکش خود را به بدن مقدس اسلام می‌اندازند. برای آن که به تجربت رسیده [است] که متدینین و علاقه‌مندان دیانت اسلام، حس نوعی و تعصب اسلام و صیانت او را ندارند؛ لذا هر کس که صبح زود از خانه بیرون آمد، یک اعتراضی به اسلام بیچاره می‌کند و مدافع هم ندارد؛ و تمام این معترضین خود را آحرار و اعتراض بر اسلام را روح حریت می‌دانند.

واضح شد که غرض معترضین نه کار کردن زن‌هاست و نه روی باز بودن آن‌ها؛ وگرنه آن پنج قسمت را به این دو صفت بایست متمدن و ممدوح بدانند و منافعی که از آن پنج قسمت عاید ایران یا عاید دول متمدنه صنعتگر شده یا عاید دسته کشف حجاب خواهان شده بگویند؛ و هم چنین ضرری که از این یک سدس عاید ایران یا دول متمدنه یا عاید کشف حجاب طلبان شده، بگویند. چون زن‌های بی حجاب را از حجاب‌دار تمیز نداده‌اند؛ به تهور و بی مطالعه و نفهمیده حمله بر اسلام و عفت مسلمات کرده‌اند، هیچ قابل اعتنا نیستند یا آن که آن‌ها را هم مانند زن‌های محجوبه و حشی می‌شمارند.

[کشف حجاب و تعلیم نسوان]

شاید غرضشان قسم سیم باشد که تعلیم نسوان باشد. با این که زن‌ها، عموماً تعلیمات ندارند و جاهل‌اند، باید آن‌ها را عموماً تربیت کرد. این قضیه حلاً و نقضاً جالب ایراد است. اما حلاً؛ قبل از این در میان زن‌های مسلمات، [زنان] ادیبه شاعره عاقله کاتبه خیلی بوده؛ خیلی از آن‌ها در

کتاب خیرات حسان^(۱) و غیره ضبط است. مسلماً تعمیم تعلیمات، مطلوب بلکه لازم است؛ لکن ملازمه با رفع حجاب ندارد؛ ممکن است زنها را به واسطه معلّمات با حفظ جهات دیانت و قومیت و احتجاب تعلیم نمایند؛ اگر منظور معترضین حمله بر دیانت و قومیت نبود، بایستی تعلیمات عمومی نسوان را عنوان نمایند نه کلمه حرّیت را.

و اما نقضاً اگر فیلسوف مادی به ادله طبیعیّه، اهمیت نسوان را در اجتماعات بشری مبرهن نماید و تصدیق هم بشود، لکن مقدم بودن آنها را بر مردها احدی نمی تواند ادعا و ثابت کند؛ و اگر از قلم برخی صادر شده، جنبه افراطی و اسراف در بیان بوده و قواعد طبیعی بر ضد او است. هر ایرانی به احساسات اولیه خودش می فهمد که تربیت رجال عشایر اردبیل و خلخال و ماکو و کردستان و گلهر و آوار و ایلات عموماً مقدم بر تربیت زنهای آنها است. بالضروره مرد هر خانواده که تربیت شد، زن آن خانواده بالتبع تربیت خواهد شد. محتاج به زحمات ابتدایی دولت نیست. نظر به اهمیت تربیت مردها، مناسب این بود که احرار معترض، تربیت رجال را عنوان نموده، اسباب تعلّم و ترقی آنها را فراهم بیاورند تا آنها را در حوزه و جرگه انسانیت داخل نمایند.

معلوم شد که غرض گوینده نه روی باز بودن زنهاست و نه کار آنها و تربیت آنها، بلکه غرض حرّیت و آزادی تمام زنهاست؛ ولی زن آزاد مساوی با مرد، نه مهریه دارد نه وجوب کسوت و نفقه و مسکن بر ذمه مرد باید باشد؛ زیرا که لوازم زناشویی از التذاذ و راحتی و اولاد قائم به طرفین است. باید هر کس لوازم حیاتیه خودش را اداره نماید نه دیگری.

۱. کتاب خیرات حسان در شرح حال زنان به زبان فارسی از صنیع الدوله و اعتمادالسلطنه در سه جلد که در سالهای ۱۳۰۴، ۱۳۰۵ و ۱۳۰۷ قمری به چاپ رسیده است. این کتاب تهذیب کتابی در همین موضوع از محمد ذهنی افندی است. بنگرید: ذریعه، ج ۷، ص ۲۸۶،

پس لازم است که زن آزاد، مهریه نخواهد و لوازم زندگانی خودش را از خانه پدرش بیاورد و با ترویج حریت هیچ زنی هیچ قسم حق واجبی به شوهر خود نخواهد داشت، نه مهریه و نه نفقه و نه غیره.

سبب اظهار این حرف اموری است که یکی هتک ناموس اسلام [است.] دوم نشر دین جدید ضد اسلامی. سیم التذاد حیوانی و تمتع از عفاف مسلمانان؛ یعنی چند نفر شهوت پرست غیر مسلم این حرف را مقدمه التذاد و تعلقات حیوانی با محتجبات اسلامی گمان کرده‌اند. چهارم تولید و تکثیر ولد الزنا در مملکت اسلامی تا آن که داخل حوزه تمدن تلوز^(۱) افکار گشته، مراحل ترقیه بشری را به قدم‌های برجسته سیر نموده باشد. نظیر برخی از دولت‌های متدنه و متنوره افکار باشند. و چون این حرف به هیچ قانون منطق و سیاست منطبق نیست، به کلمات وحشیانه بارباریست جنگلی موافق‌تر است؛ لذا شیوع این هذیانات را تقصیر ناشر آن نمی‌دانیم، بلکه تقصیر جامعه دیانت و ضعف عقاید مسلمین است که به کلی از احساسات نوعی دین نگاه‌داری عاری‌اند و از جلالت و شوکت و سیادت دینی و قومی و احساسات نوعی غافل‌اند؛ و این اوصاف نفاق مسلمین است که نشر و اشاعه این هذیانات شده و می‌شود و خواهد شد نه تقصیر ناشرین این ترهات.

الاحقر اسدالله الموسوی المیرسلامی

الخرقانی

[الخرقانی] ۱۳۳۵ [۱۲۹۵ - ۱۲۹۶]

ش [

تاریخ و امضای وزارت معارف ثور تخاقوی

نیل ۱۳۰۰ [۱۳۳۹ ق]

۱. کذا در اصل؛ شاید تلون یا تلوث.

بخش پنجم

اسناد و نامه‌ها

نامه خرقانی به مستشارالدوله

۴ محرم ۱۳۲۶

عرض می شود. این اوقات با جناب آقا محمود^(۱) آقای ثقة الاسلامی تبریزی مجتمع بودیم. ذکر خیر مجلس مقدس شورای ملی و اظهار امتنان، خصوصاً از وکلای تبریز، خاصه از نطقهای حضرت عالی در جریده مجلس...^(۲) شد. تطبیق لقب شریف بر اسم مبارک اگر چه طول زمان فراق از ایام حیات غفران آرامگاه مشیرالدوله مرحوم مراتب ارادت داعی... شده، لکن حال بحمدالله مقصود سی ساله عدالت خواهان فراهم و منظور ترقی خواهان مهیا. لسان و قلم را فی الجملة حریت و حقوق مشروعه را ترخیص عودت داده اند و این همه بعد از توفیقات سماوی و تأییدات حجّت عصر ارواحنا [فداه] به همت غیورانه اهل تبریز و مساعی جمیله وکلای آنان، خاصه جناب مستطاب عالی انجام یافت.

حال باید اولاً بر عموم ملت، خاصه به ملت آذربایجان و وکلای آن در ماده هیجان غیورانه و جنبش مردانه شب ذی قعده تبریک عرض کنم، و

۱. برادر ثقة الاسلام. یک نامه از این آقا محمود در صفحات بعد به چاپ رسیده است.

۲. نقطه چینه‌های این نامه مواردی است که یکی دو کلمه ناخواناست.

ثانیاً نبودن خودم را در ایران با کمال تأسف و حسرت عرض کنم. هزار مرتبه به بدبختی خودم گریه کنم که پس از بیست و پنج سال زحمت و اذیت و تهمت، در چنین موقع غایب باشم، ولی چون ماندنم اجباری بود، حرکت امکان نداشت، لا یتْرک کَلَه شد.

در نجف اشرف آنچه ممکن بود مسئله مشروطیت را رواج دادم و آقایان حُجَج را به ادله و براهین ملتفت محسنات آن نمودم و جم غفیری از طلاب را تعلیمات لازمه داده شد و دو سه رساله در بیان ماهیت مشروطیت نوشته، منتشر کردم. ولی نتوانست کتمان نمود، آخر مستبدین نجف، خدام را تحریک و در صحن شریف بنای جسارت و سوءادب گذاردند و هنوز مقام انتقام نرسیده. هم به جهت سستی مأمورین ایران و هم اینکه در راه ملت و وطن است، زهر از قبلش نوشداروست. امید آنکه اینجا و آنجا از در تعظیم مراسم اسلام پرستی و وطن دوستی مضایقت نشود.

چون بواسطه جهالت بر لقب شریف و طول ایام مدتی گذشت، از جمله مطالب محروم ماندم. حال که بحمدالله تفرقه کامل شد، باید آنچه به نظر قاصر می رسد، بلاواسطه عرض کنم و منتظر جواب باشم.

یکی آنکه آنچه باید از علمای اعلام نجف استفتاء بشود و حکم صادر گردد از قبیل مشق ملی و حرمت استعمال البسه و امتعه خارجه و قناعت به امتعه داخله بقدر امکان و مسأله مکاتب اجباری و تشکیل بانک و غیره، آنچه به نظر شریف برسد تا حال گرفته شده، همه را فرستاده‌ام، و اگر چیزی فعلاً و مالاً محتاج الیه باشد، اعلام بفرمایید و مواد آن را تعیین نمایید، صورت گرفته و استفتائات صادر نموده بفرستم، بلکه زودتر هر آنچه راجع به اینجا است، ختم شود. شاید خدای ناکرده حادثه رخ بدهد، فرصت فوت شود.

دیگر آنکه به نظر قاصر، کابینه جدید، سیما جنگ، مالیه، داخله تجارت گویا مستبد باشند. ادارات راجعه به آنها درست تنظیم نباشد و شاید هم بعد منظم نشود. صوراً اظهار تبعیت بکنند، و شاید بعضی مواد جزیه که لاینفع و لایضر باشد بلکه منافی برای دولت [داشته] باشد قبول کنند و در امور معظمه ملاحظه نمایند و اعضای مجلس مقدس را اغفال نمایند. چنانچه حاکم اخیر تبریز^(۱) عوض اصلاح سرحدی گفتگوی بنای مدرسه علمیه عالی می‌کرد؛ اگر چه به جناب حاجی مهدی آقا کوزه کنانی نوشتم و به ساختگیهای حاکم اشعار نمودم و صدق عرایض اولیه من بعد از سه ماه معلوم و معظم له اعتراف نموده بود، عقل سیاسی و هوش عاقبت‌بین از همراهی آنان مأیوس و محروم است و البته اُمّای شورای ملی غافل نیستند.

دیگر آنکه به حدس ناقص، باید در مجلس مقدس علتی باشد و معلوم نیست که معلولین باطناً مستبداند یا جاهل؛ و هنوز در مرتبه اصالة الصحة و حمل فعل مسلم بر صحیح‌اند. از جریده مجلس چنان استفاده می‌شود که عده معدودی هستند که اساس چرخ‌های این کارخانه را تحریک می‌کنند و آنها عبارت از وکلای تبریز و چند نفر دیگر. باقی یا مخالف‌اند یا جاهل. البته مستوقدان عقل عملی غافل نیستند و باید در صدد اصلاح آن باشند. کراراً خواسته‌ام این دقیقه را اظهار کنم، مورد ندیده، اینک بحمدالله از این دغدغه آسوده گشتم، و اگر به نحوی این ماده اصلاح می‌شد و هیئت مقدس همه یکدل می‌شدند، قهراً قوه اجرائیه چرخ‌های خود را به کار انداخته بود. باید این عقد را به ایضاحات سرکار عالی حل نمود.

۱. مقصود عبدالحسین میرزا فرمانفرماست.

جناب مستطاب آقای تقی زاده - سلمه الله - که در عالم از سیادت ارادتمندی بوده و به جنابان مستطابان آقای احسن الدوله و آقا میرزا ابوالحسن خان شیرازی^(۱) - دام اقبالهما - نیز در عالم ملکوت سیاست و تمدن اخلاص داشتیم؛ مخصوصاً عرض می‌کنم چون بحمدالله قوام این مجلس مقدس به کاکل عنبرین شماها بسته و به نطق‌های سیاسی شماها مربوط است، باید از این دقیقه غافل نباشید و اگر در اصلاح این ماده حاجتی به نوشته آقایان علما باشد ممکن است چیزی تحصیل بشود که مؤید افکار مقدسه شماها که محور سیاسیة هستید باشد.

دیگر آنکه عشایر حدود جنوب و غربی ایران، از عشایر مُحَمَّره و الوار و اکراد و فیلی و کَلْهُر و سنجاب و گواران و غیره، به کلی بی‌خبر بلکه اکثر قراء بر حسب حکایت زواری بی‌اطلاع‌اند. خوب بود که نوشته‌های علمای اعلام و حجج اسلام - دامت برکاتهم - را در وجوب اطاعت مجلس جمع نموده، از ناحیه مجلس مقدس اوراق علی‌حدّه طبع و به همه بلاد و عشایر منتشر کنند. اهل قراء و دیهات را از جهت شرعی و فتوای علما مستحضر سازند. و نیز مبلغی به عشایر بفرستند. و اگر از ناحیه مستبدین بر این عشایر حکم غارت و قتل داده شود، تمام این حدود را مانند ماکو مقتل مسلمانان خواهند ساخت. خوب است از ناحیه مجلس توجهی بر این عشایر بشود. از این عشایر و کلا بخواهند به سمت عضویت دارالشورای کبری حاضر شوند. تحصیل معیت آنان و جلب قلوب ایشان از مهمات است. سنگر طبیعی ایران در حدود غرب وجود این عشایر

۱. احسن الدوله (میرزا حسن خان) وکیل تبریز و میرزا ابوالحسن خان شیرازی معروف به «بانکی» وکیل شیراز بود. میرزا ابوالحسن خان چون به بیماری سل مبتلا شده بود به سوئیس رفت و مدتی در لوزان بستری بود. نامه‌ای از همین بانکی به مستشارالدوله مورخ ۶ محرم ۱۳۲۶ موجود است که خلاصه‌ای از آن در بخش بعدی کتاب نقل شده.

است. تحیب آنان لازم. اقلأ جرائد و اسناد حُجَج اسلام را بر آنها برسانند و کم‌کم ملتفت شده از استبداد منصرف خواهند شد. نوعاً بواسطهٔ سادگی هوش طبیعی عشایر تفوق دارد بر اهل شهرها.

دیگر آنکه موافق اصول قانون اساسی، دخل و خرج مملکت مستقلاً با شورای ملی و وکلای ملت است. وزراء خائن مانند اقبال‌الدوله و امیربهادر و امثال آنها بعد از بروز خلاف باید مواجب و مرسوم آنان قطع بشود؛ یعنی هر که مخالفت کرد با ملت از طرف ملت نباید به او معاش داده شود و اگر کشیک‌خانه در صورت خیانت از نوکری ملت بواسطهٔ مجلس مقدس اخراج و عزل می‌شد و حقوق مالیهٔ مخالفین قطع می‌شد قطعاً خائنین دیگر مجال مخالفت نمی‌کردند. اعمال این دقیقه چه محذور دارد. هر که عناد با ملت کرد، مواجب و مرسومش را فوراً قطع نماید تا دیگران تنبیه شود. نوکر ملت اختیارش دست ملت است.

دیگر آنکه صورت تعدیل بودجهٔ مالیه جناب ناصرالملک در مجلس شورای کبری ضبط شده، یک وزیر حالا نتواند تغییر و تبدیل بدهد یا خیر؟

دیگر مسامحه در مجازات اشرار چه جهت داشت؟ مادامی که سیاست نشوند و همه در خانهٔ خود باشند، عن‌قریب آنها از طهران، بعضی مستبدین از خارج مانند اردوی سرحدی ساوجبلاغ با تأییدات و تحریکات همسایهٔ شمالی، فتنهٔ دیگری برپا می‌شود. حکمت عملی، فتوی بر معیت و همراهی مستبدین نمی‌دهد. مار را زخم زدن و رها کردن دور از عاقبت اندیشی است. دلیلی بر همراهی و معیت اخراج مفسدین است و طرد آنها از عاصمهٔ مملکت، والا این قافله لنگ خواهد بود.

دیگر آنکه از خانقین تا ماکو عشایر ما کمتر از طرف مقابل است. هم بواسطهٔ اتحاد مذهب باطناً با ایران معیت کامل نخواهند داشت. حریف

قوی‌تر است، لذا اغتشاشات را بر آن حدود انداخته‌اند تا غلبه نمایند و هم راه زوآر به این جهت مسدود نشود. نتیجه آنکه هم ملک بگیرد و هم وجوه نقد از زوآر. ولی از خانقین تا محمّره تمام عشایر ما شیعی مذهب و قوی‌ترند. اگر حدود شمالی بطول انجامد و رخسار غلبه چهره‌گشا نشود لازم است عشایر حدود جنوبی را تحریک نمایند تا معارضه بمثل شود. اگرچه صلاح جهت جامعه اسلامیّت اصلاح حدود است. ز هر طرف که شود کشته خسران اسلامیّت است. باید مجلس مقدس از منافع اسلامیّت غافل نباشند. شاید به زلال نصیح عجالاً ترک مجادله بشود، لعلّ الله یُحدث بعد ذلك امراً.

دیگر آنکه نوشته‌اند طهران مخفیاً مستبدین استعداد جمع می‌کنند و در محلات و خانه‌ها پنهان می‌کنند و شبها نیز انجمن سری دارند. زیاده زحمت ندارد.^(۱)

۱. اسناد و خاطرات مستشارالدوله، ص ۲۱۹-۲۲۳

منابع

- ۱ - اتحادیه، منصوره، احزاب سیاسی در مجلس سوم، نشر تاریخ ایران، تهران ۱۳۷۱
- ۲ - اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی از آغاز مشروطیت تا دوره ۲۴ قانونگذاری، کتابخانه مجلس شورای ملی، تهران ۱۳۵۶
- ۳ - الامینی، محمد هادی، معجم رجال الفکر و الادب فی النجف خلال الف عام، بیروت ۱۹۶۴
- ۴ - اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۵۸
- ۵ - بازرگان، مهدی، مرز میان دین و سیاست، نشریه انجمن اسلامی دانشجویان، تهران ۱۳۴۱
- ۶ - بنبودی، سلیمان، بیست سال با رضا شاه، به کوشش سلیمان میرزا صالح، طرح نو، تهران ۱۳۷۲
- ۷ - جمالی، صفات الله، اسناد و مدارک در باره سید جمال الدین اسدآبادی، دارالتبلیغ اسلامی، قم ۱۳۴۹
- ۸ - حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴
- ۹ - خاطرات سردار اسعد بختیاری، به کوشش ایرج افشار، اساطیر، تهران ۱۳۷۲
- ۱۰ - خاطرات عین السلطنه، به کوشش مسعود سالور، ایرج افشار، تهران

۱۳۷۹

۱۱ - خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق، به کوشش ایرج افشار،

فردوسی، تهران ۱۳۶۴

۱۲ - خاطرات و تألمات دکتر مصدق، علمی، تهران ۱۳۶۵

۱۳ - دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، عطار، تهران ۱۳۷۱

۱۴ - راین، اسماعیل، فراموشخانه و فرماسونری در ایران، امیرکبیر، تهران

۱۳۵۷

۱۵ - راپورتهای پلیس مخفی، به کوشش ایرج افشار، طلایه، تهران ۱۳۶۷

۱۶ - روزنامه اطلاعات، ش ۲۷۷۱

۱۷ - روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای، به کوشش محمد جواد مرادی

نیا، شیرازه، تهران ۱۳۸۲

۱۸ - سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی، مؤسسه مطالعات و

پژوهشهای تاریخی، تهران ۱۳۷۰

۱۹ - سیمای تاریخ و فرهنگ قزوین، ورجاوند، نی، تهران ۱۳۷۷

۲۰ - شریف‌کاشانی، محمد، واقعات اتفاقیه در روزگار، نشر تاریخ ایران،

تهران ۱۳۶۲

۲۱ - طباطبائی، محیط، نقش سیدجمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق

زمین، قم ۱۳۵۰

۲۲ - طبری، احسان، کثر راه، خاطراتی از حزب توده ایران، امیرکبیر، تهران

۱۳۶۶

۲۳ - عاقلی، باقر، خاطرات یک نخست وزیر، علمی، تهران ۱۳۷۱

۲۴ - عاقلی، باقر، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، گفتار،

تهران ۱۳۸۰

۲۵ - فراشبندی، علی مراد، جنوب ایران در مبارزات ضد استعماری، سهامی

انتشار، تهران ۱۳۶۵

۲۶ - فرهنگ جغرافیایی قزوین، سازمان جغرافیایی وزارت دفاع، تهران

۱۳۷۸

۲۷ - فومنی، عبدالفتاح و تدین، عطاءالله، تاریخ گیلان، فروغی، تهران

۱۳۵۳

۲۸ - کرمانی، ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، آگاه، تهران ۱۳۶۱

۲۹ - گلریز، محمدعلی، مینودر یا باب الجنة قزوین، طه، قزوین ۱۳۶۷

۳۰ - مبارزه با محمدعلی شاه، اسنادی از فعالیت‌های آزادی خواهان ایران

در اروپا و استانبول، توس، تهران ۱۳۵۹

۳۱ - مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و اسناد فیروز میرزا، به کوشش

منصوره مافی (اتحادیه)، سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران ۱۳۶۹

۳۲ - مدرس و مجلس، نامه‌ها و اسناد، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی

مجلس، تهران ۱۳۷۳

۳۳ - مذاکرات مجلس دوره سوم تقنینیه، (روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی

ایران، مهر ۱۳۲۷)

۳۴ - مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، علمی، تهران ۱۳۷۴

۳۵ - نجفی، موسی، حوزه نجف و فلسفه تجدد در ایران، مؤسسه مطالعات

تاریخ معاصر ایران، تهران ۱۳۷۹

۳۶ - هاشمی، صدر، تاریخ جراید و مجلات ایران، کمال، اصفهان، ۱۳۶۳

فهرست اعلام

اردبیل ۲۳۱	آخوند خراسانی ۱۰، ۲۳، ۲۴، ۳۴، ۳۷
اروپا ۱۲، ۲۳، ۳۴، ۳۹، ۴۴، ۴۷، ۵۱	۳۸، ۷۱
۵۲، ۶۵، ۷۶، ۸۱، ۸۳، ۸۷، ۸۹، ۱۰۱	آذربایجان ۲۸، ۲۳۵
۱۰۹، ۱۱۸، ۱۴۱، ۱۶۰، ۱۸۹	آزادی زنها ۲۲۴
اریستوکراسی ۱۶۶، ۱۸۶	آزادی قلم اسلامی ۱۸۶
استانبول ۲۴	آقا شیخ هادی نجم‌آبادی ۲۲، ۲۳
اسدالله ممقانی ۲۴	آلمان ۱۶۹
اسکندر مقدونی ۱۶۸	
أصبغ بن نباتة ۲۰۹	اباحیه ۱۸۶، ۱۸۷
اصفهان ۲۴	ابن ملجم ۱۷۳
اصفهان، سید ابوالحسن ۲۰	ابوالحسن میرزا ۲۶
اعتراض سیاسی ۲۱۷	ابوالفضل نبوی قمی ۱۱۶
اعتمادالسلطنه ۲۳۱	ابوبکر ۷۳
افشاریه ۱۷	ابوجعفر منصور ۱۷۴
افغان ۲۴	ابوذر ۱۷۱
افغانستان ۵۳	اتحادیه، منصوره ۴۲
افکار وهابی ۱۱۶	احسن الدوله ۲۳۸
اقبال الدوله ۲۳۹	احمد شاه ۴۰
اکیاتانی (نژاد) ۱۸۸	احنف بن قیس ۱۷۲
اکراد ۳۰، ۲۱۹، ۲۳۸	اخلاق ایرانی ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۸۶، ۱۹۲

بازرگان، مهدی ۵۹	اکرام‌الملک ۴۵
باغ میرزا سلیمان خان میکده ۲۶	الوار ۳۰، ۲۳۱، ۲۳۸
بحر خزر ۱۸۱	امام باقر (ع) ۲۰۴
بحر عمان ۱۸۱	امام حسین (ع) ۱۷۹
بندر کبری ۱۷۰	امام زمان (ع) ۲۸، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۵۳،
برقعی، ابوالفضل ۱۱	۱۷۴، ۲۳۵
بروجردی، آیت‌الله العظمی ۱۳، ۵۹	امام صادق (ع) ۲۰۸، ۲۱۰
بصره ۲۱۹	امام (ع) ۱۰۶
بغداد ۳۳، ۲۱۹	امام علی (ع) ۷۳، ۱۲۴، ۱۷۱، ۱۷۲،
بقعه حضرت پیغمبر (ص) ۵۰	۱۷۳، ۱۷۴، ۲۰۹
بندر بوشهر ۱۸	امتعه ایرانی ۴۹
بنی‌امیه ۴۵	امتعه انگلیس ۵۰
بوئین زهرا ۱۷	امتعه ایران ۱۹۱
بهائیه ۱۱۲	امتعه خارجه ۲۹
بهبودی، سلیمان ۵۶، ۵۷	امتعه خارجی ۴۷
	امتعه داخله ۲۹، ۲۳۶
پاریس ۱۰۰، ۱۶۹	امتعه وطنی ۲۴
پیرنیا، حسن (مشیرالدوله) ۳۹	امیربهادر ۲۳۹
پیغمبر (ص) ۶۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۷،	امیر مجاهد ۵۷
۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۷۰،	امیر مؤمنان (ع) ۵۱ ■
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۵، ۲۱۰	انحطاط مسلمین ۱۱۷
	انگلیس ۴۵، ۸۹، ۱۶۹، ۱۸۱
تبدیلیون ۹۵	ایوردن ۳۳
تبریز ۱۸، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸	
تحریف قرآن ۱۳۰	
ترجمه قوانین اجانب ۱۶۸	بابیه ۳۱، ۱۱۲
	⋮
	⋮

- ترجمه قوانین خارجه ۱۶۸
 تركستان ۱۰۴
 تعليم نسوان ۲۳۰
 تفسير علمي قرآن ۱۰۷
 تفضلي، مريم ۱۳
 تقي خان آزان ۴۷
 تقي زاده ۱۰، ۳۱، ۳۲، ۲۳۸
 تهران ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۷،
 ۲۸، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۵۴،
 ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۹، ۱۲۶،
 ۱۲۹، ۲۳۹
 جامعه جن زده ۱۲۵
 جامع هويت قومي ۹۲
 جامعه اسلاميه ۱۰۳
 جامعه مليون اسلامي ۴۵
 جريده نجف ۳۵
 جريده مجلس ۲۳۵، ۲۳۷
 جلوه ۲۱
 جنگ جهاني اول ۹۳
 جنوب ايران ۳۴
 چرند و پرند ۳۳
 چنگيز ۱۸۳
 چهاردهي، نورالدين ۶۱
 چين ۱۶۲
 حائري، حاج شيخ عبدالكريم ۵۹
 حائري، عبدالهادي ۱۰، ۲۵، ۲۴
 حاجت پور ۱۲
 حبل المتين ۲۶، ۳۷، ۵۴
 حرمت استعمال البسه و امتعه خارجه
 ۲۳۶
 حرم عبدالعظيم ۲۱، ۲۴
 حریت اسلاميه ۹۸
 حریت الهيین ۹۸
 حریت حقوقی ۲۲۶، ۲۲۷
 حریت دهریین ۹۸
 حریت دینی ۲۲۶
 حریت قاطر چموشی ۸۶، ۱۶۵، ۱۸۰،
 ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۲۴، ۲۲۸
 حریت نسوان ۲۲۳، ۲۲۸
 حزب توده ۱۱
 حزب دمكرات ۴۲
 حزب دمكرات اسلامي ۴۴، ۸۹
 حسن زاده ۱۳
 حقانی، موسی ۱۳
 حكومت ملی ۱۵۲
 حوزه علمیه نجف ۱۸، ۲۶
 حوزه علمیه قم ۲۱
 خارقانی، جلال ۲۰
 خالصی زاده ۵۷، ۶۰

دهرت کهنه پرستی ۲۲۱	خانقین ۲۱۹، ۲۳۹
دهریه ۱۷۹، ۱۸۶، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۴	خدابنده ۱۷
۲۲۷	خلخال ۲۳۱
دهربین ۲۱۷	خلیلی، سید حسن ۱۷، ۲۰
دیانت نوپرستی ۲۲۱	خودمختاری ۸۲، ۸۶، ۱۳۲، ۱۴۴، ۱۴۵
	۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۸
رائین، اسماعیل ۲۷	خویی، آیت الله العظمی ۲۰
ربذه ۱۷۱	خیابان آرامنه ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۵
رشت ۱۹، ۵۸، ۱۸۱	خیابان شاهپور ۵۶
رضاخان ۱۱، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۷۹	خیابان گمرک ۲۶
۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۸، ۱۲۹	خیابان وحدت اسلامی ۵۶
روحانیت مقدسه اسلام ۹۰، ۱۸۹	خیزران ۲۱۳
روح سیاست اسلامی ۱۵۲	
روس ۸۸، ۱۶۹، ۱۸۱	دارالتبلیغ نصرانیت ۶۹
ریاست انتخابی ۱۲۱	داروین ۹۵، ۱۱۱
ریاست انتخابیه ۱۲۲، ۱۵۷	داروینیسیم ۹۴
	دارپوش ۱۸۱
	دجله ۱۸۱
زییده ۲۱۳	
زیر ۱۷۲	دروازه قزوین ۴۵، ۴۷، ۵۵
زین العابدین بن سید اسماعیل ۱۸	دفتر نشریه صوراسرافیل ۳۳
	دموکراسی اسلامی ۱۱، ۴۴، ۶۶، ۷۱
ساسانی (نژاد) ۱۸۸	۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۴۳، ۱۴۵
ساجبلاغ ۲۳۹	۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۰
سجادی، صادق ۲۴	دولت آبادی ۱۰، ۲۲، ۲۶
سردار اسعد ۵۷	دومای روسیه ۳۱ -
سردار صولت ۴۵	دهریت ۹۸، ۱۲۱، ۱۹۰

- سرکنسول انگلیس ۳۴
 سفارت انگلیس ۴۵
 سلاطین صفویه ۱۸
 سلفی‌گری ۱۱۶
 سلیم لنگرانی، شیخ ۲۴
 سماعه ۲۰۹
 سنجاب ۲۳۸
 سنگلج (طهران) ۵۱، ۲۲
 سوئیس ۳۳
 سواد بن غزیه ۱۷۰
 سویس ۱۶۹، ۲۳، ۲۴
 سید القوانین ۱۶۱
 سید جمال الدین اسدآبادی ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۷۲
 سید جمال واعظ ۲۶، ۲۷
 سید عبدالحسین لاری ۳۵
 سید عبدالله بهبهانی ۳۲، ۳۷
 سید محمد کاظم یزدی ۳۲
 سیستان ۱۸۱
 شجاع‌السلطان ۴۵
 شرکت اسلامی ۲۴
 شرکت متفقه ۴۵
 شریح قاضی ۱۷۲، ۱۷۴
 شریعت سنگلجی ۱۱، ۶۰، ۱۱۴، ۱۱۶
 ۱۳۰
 شمر ۴۰
 شنازند ۱۷
 شیخ ابوطالب تبریزی ۴۵
 شیخ فضلی رشوند ۴۰
 شیخ فضل الله نوری ۳۲، ۳۶، ۶۶، ۷۸، ۸۵
 شیراز ۳۶
 شیزند ۱۷
 صفویه ۱۸، ۲۲۹
 صمصام السلطنه ۵۰، ۵۷، ۵۸
 صنیع الدوله ۲۳۱
 صور اسرافیل ۳۴
 ضحاک ۱۸۱، ۱۸۸
 طالقانی، سید ابوالحسن ۲۱، ۶۰
 طالقانی، سید محمود ۲۱، ۶۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷
 طالقانی، ملاآقا ۲۳
 طبری، احسان ۶۱
 طبیعی ۲۱۵
 طبیعیین ۲۲۵
 طراز اول ۴۳، ۴۹
 طلحه ۱۷۲

فرمانفرما، میرزا عبدالحسین ۲۳۷	عاقلی، باقر ۳۹
فومنات ۱۹	عتبات ۲۷
فیروز میرزا ۵۵	عثمان ۷۳، ۱۷۱، ۱۷۲
قارا سید ۱۸	عثمانی ۲۳، ۵۳، ۱۳۲، ۲۱۹
قافازان شرقی ۱۷	عدالت پور، حسینقلی ۲۰
قانون پیغمبر ۴۷	عراق ۳۳، ۳۴، ۱۰۴، ۲۱۲
قانون قرآن ۴۸	عشایر بوئر احمدی ۳۶
قانون مشروطه ۱۵۶	عشایر جنوب ۳۰
قبرستان ابن بابویه ۱۹، ۲۲	عشایر حدود جنوب ۲۳۸
قزوین ۱۷، ۱۸، ۴۰، ۵۴، ۵۷	عشایر فیلی ۲۳۸
قصر شیرین ۱۸۱	عشایر مُحَمَّرَه ۲۳۸
قفقازیه ۱۰۴	علی اکبر آژان ۵۱، ۵۲
قلمداران ۱۱	عمر ۷۳، ۱۷۳، ۱۷۴
قم ۱۰۸	عمر بن عبد العزیز ۱۷۴
قومیت ایرانی ۸۹، ۹۹، ۱۰۱	عیسی ۶۹
قیس بن سعد بن عباده ۱۷۵	عیلامی (نژاد) ۱۸۸
	عین السلطنه ۵۴، ۵۵، ۵۸
کاپیتولاسیون ۱۰۴، ۱۶۰	غزالی ۱۲۳
کاترفاژ ۹۵	
کاشانی، میرزا حسن ۳۶، ۳۷	فخرالدوله ۲۱۳
کاظمین ۳۳	فخرالممالک ۵۸
کامران میرزا ۲۳	فرات ۱۸۱
کاوه ۱۸۱، ۱۸۸	فرانسه ۳۹
کتابخانه حرم حضرت معصومه (س)	فرقه حَشَویه ۱۰۶
۱۰۸	فرقه دمکراسی اسلامی ۱۸۹

- کربلا ۳۲، ۳۳، ۱۲۳
 کردستان ۲۳۱
 کردستانی، میرزا اسدالله ۴۱
 کسروی ۱۱
 کشمرز ۵۴
 کلاوسوین ۱۵۱
 کلکته ۳۶، ۵۵
 گلهر ۲۳۱، ۲۳۸
 کمره‌ای، سید محمد ۴۵، ۴۶
 کوزه کنانی، مهدی آقا ۲۳۷
 گوشکی، فرشته ۱۳
 کوفه ۱۷۲
 کیانی (نژاد) ۱۸۸
 کیکاروس ۱۸۱
 کیومرث ۸۸، ۱۷۹
 گواران ۲۳۸
 لامارک ۹۵
 لباس کفر ۱۲۹
 لندن ۱۰۰
 مادین ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۲، ۲۲۵
 ماکو ۳۰، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۳۹
 مالک اشتر ۱۷۲
 متین دفتری، احمد ۳۹
 مجدالدوله ۲۱۳
 محلاتی، اسدالله ۴۱
 محلاتی، شیخ اسدالله ۴۱، ۴۲
 محمدخان رئیس نظمی ۵۶
 محمدرضا مساوات ۲۶، ۲۷
 محمد شریف کاشانی ۳۱
 محمدعلی شاه ۳۱
 محمّره ۲۴۰
 محمود ثقة الاسلامی ۲۳۵
 محیط طباطبائی ۲۴
 مدرس، سید حسن ۴۰، ۴۱، ۴۵
 مدرسه میرزا زکی ۲۲
 مدرسه آمریکایی ۵۲
 مدینه ۲۱۲
 مراغه ۱۸
 مروان بن حکم ۱۷۱
 مریضخانه آمریکایی ۶۹
 مزدکیه ۱۶۷، ۱۸۶، ۱۸۷
 مستبدین نجف ۲۳۶
 مستشارالدوله ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۲۳۵
 مستعان الملك ۴۵
 مسجد حاجی حسن معمار ۴۵، ۴۶، ۴۷
 ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵
 مسجد خیابان فرمانفرما ۵۶
 مسجد شیخ عبدالحسین ۵۰
 مسخیون ۹۵

میرزا حسین ابروانی ۲۵	مشق ملی ۲۳۶
میرزا زین العابدین خان مدعی العموم ۴۳	مشیرالدوله ۲۳۵
میرزا سلیمان خان میکده ۲۶	مصدق ۵۰، ۳۹
میرزا عبدالله واعظ ۵۱ ۵۲	مصر ۱۷۲
میرزا علی هیئت ۲۵	مطبعة حاجی عبدالرحیم ۱۹۳
میرزا محسن برادر صدرالعلماء ۲۶	معاویه ۷۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶
میرزا محمد علیخان نصرت السلطان ۲۶	۱۲۷، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۷۴، ۱۷۵
میرزا محمود اصفهانی ۴۵	مقبره مرحوم میرزای جلوه ۱۹
میرزا یحیی دولت آبادی ۲۶	مکه ۱۷۴، ۲۱۲
میر سلام ۱۸	ملك المتكلمين ۲۶
میرسلامی، ضیاءالدین ۲۰	ملك الواعظین ۵۱، ۵۲
مؤید الاسلام (مدیر حبل المتین) ۳۶	ملكزاده ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۸
	ممتاز الدوله ۱۰۳
ناصرالدین شاه ۲۴	موفق، حسین ۲۰
ناصرالملک ۲۳۹	مولوی ۱۶۲
ناظم الاسلام ۲۳	مونتسکیو ۱۶۰
ناموس قومیت ۱۷۸	مهدوی، اصغر ۵۸
نبی (تقی) خان آزان ۵۰	میرزا ابوالحسن جلوه ۱۸، ۲۴
نجف ۹، ۱۰، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵	میرزا ابوالحسن خان شیرازی ۲۳۸
۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴	میرزا ابوالقاسم نجل آقا سید مصطفای
۳۵، ۳۷، ۳۸، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱	کاشی ۳۴
۱۰۷، ۱۳۱، ۲۳۶	میرزا احمد خان دریابیگی ۳۴
نجفی، موسی ۱۰	میرزا احمد قزوینی ۲۵
ندای اسلام ۴۹	میرزا اسماعیل نجل میرزا حبیب الله
نوبری ابروانی ۲۴	رشتی ۳۴
نوبهار ۴۲	میرزا حسن آشتیانی ۲۲

نورالدین خرقانی ۳۲، ۳۶، ۵۴

نوز بلژیکی ۱۸۴

وثیبت ۱۹۰

وثوق الدوله ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۹۰

وزارت معارف ۷۹

ولید بن عتبه بن ابی سفیان ۱۵۰

هائکل ۹۵

هندوستان ۱۰۴

هندی، رحمة الله ۶۸

هوب ۱۶۰

هویت مملکتی ۱۶۹

هیئت جامعه اسلامی ۴۵، ۴۷، ۵۱، ۵۲،

۵۳

هیئت جامعه مجتهدین و روحانیان ۹۷

هیئت علمیه ۴۱، ۴۳، ۴۸

یزید ۱۲۳